

کتاب دینش

۲۵

۱۳

13

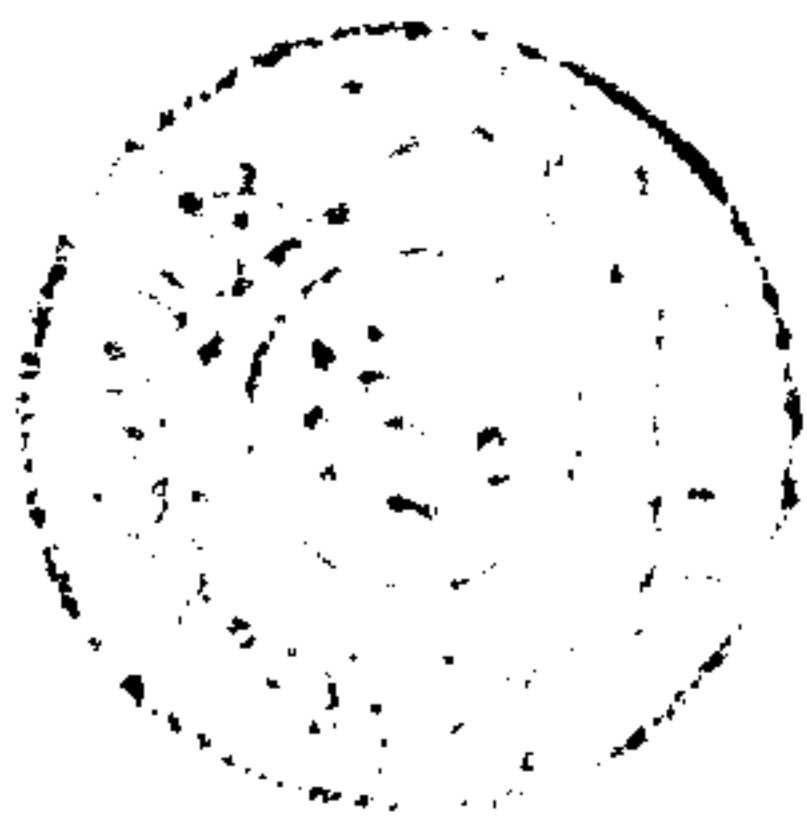


شیخ ظہور الدین مالک

ملک نذر احمد پور پراگ پور
راج بک پور لاہور

قیمت - ۲/۸/-

جلد - ۳/-



ف ۱۳

توانا بود ہر کہ دانا بود

کتاب دانش

13

یعنی

مجموعہ مضامین علمی - ادبی و عمومی

بزبان فارسی



شیخ ظہور الدین ایم اے

(پنجاب پبلک لائبریری لاہور)

ناشر

ملک نذیر احمد پبلیشرز
راج کونڈو لاہور

قیمت تین روپے

۱۹۵۰ء

ملک تذبذب احمد مالک متاج بکڈ پورہ و بازار لاہور

۴۵۰۹۱

نے

انشاپریس لاہور میں چھپوا کر شائع کیا

سرف

بخش اول ازین مضامین یادگار زمانہ الیت کہ جبرہ در دانشکده السنہ شرقیہ لاہور دانش جو بودم . و از استادان نامور مثل دکتور محمد اقبال مرحوم . پروفیسور عابد علی عابد رئیس دانشکده دیال سنگھ و آقای محمد عباس شوستری رئیس ادبیات فارسی در دانش سمرای پنجاب تحصیلات نمودم . مقالات بر شعراء نتیجہ یادداشتہا از مطالعہ کتب است یا خلاصہ نطقہائے فاضلانہ است کہ استادان بدیرتہ پروفیسور عابد علی ایراد کردند . آقای عباس شوستری بسیاری ازین مقالات را بغرض اصلاح ملاحظہ نموده اند . از تربیت صحیحانہ و کریمانہ ایشان بسیار متشکرم !

بخش دوم مشتمل است بر مضامین کہ غده ای ازالہ در امتحانات دانش سرا موضوع مقالہ می باشند . بندہ این مقالات را قلمبند کردہ ام . تا برای دانش جویان ادبیات فارسی در پاکستان نمونہ ای دست بدهد و ایشان نیز این ہا را سرمشق ساختہ بتوانند کہ بہتر ازالہ بنویسند بمقصود ما خدمت است و بس

ظہور

فہرست

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۱۱	عزاتی		بمختار اول
۱۱۹	ابن یسین		
۱۲۱	حافظ	۹	ردوکی
۱۳۵	امیر خسرو	۱۷	فرخی
۱۳۸	جامی	۲۳	فردوسی
۱۵۹	عرفی	۳۳	مسعود سعد سلمان
۱۶۵	نظیری	۴۰	عمر خیام
۱۷۲	قائمی	۴۷	انوری
۱۷۸	غالب	۵۵	نظامی
۱۸۹	اقبال	۶۲	خاقانی
۲۰۴	اصلیت و واقعیت در نظم فارسی	۷۱	ظہیر فاریابی
۲۱۴	شعر گوئی بعد تمیز بیاں در ہند	۷۸	فرید الدین عطار
۲۲۱	جدید شاعری	۸۵	رومی
۲۲۹	مثالیہ شاعری	۹۶	سعدی
۲۳۳	ادبیات فارسی زائدہ اجاریاں	۱۰۶	کمال الدین اسماعیل

۳۲۸	عید الفطر	۲۳۹	ادبیات فارسی آئینہ اخلاق
۳۵۵	بشن چراغان		ایران بیان سے باشد
۳۶۲	روضہ تاج محل (انتخاب)	بخش دوم	
۳۶۹	تشکیل حکومت اسلامیہ		
۳۷۵	تعلیم یاسینا	۲۴۷	ایران
۳۸۳	وطنیت	۲۵۳	پاکستان
۳۹۱	صرفہ جوئی	۲۶۱	وطن ما برتساہرہ ترقیست
۳۹۸	نامہ نگاری (انتخاب)	۲۶۹	باطل ہندو پاک و ایران
۴۰۵	آزادی ()	۲۷۶	زبان فارسی جدید
۴۱۲	مزنیات - پیر کشمیر	۲۸۴	تسوت اسلام
۴۱۳	جنگ و صلح	۲۹۱	المیرونی
۴۱۴	تعلیم زنان	۲۹۵	نہ وزیر بزرگ ایران
۴۱۵	تعلیم مخلوط	۲۹۹	نادر شاہ
۴۱۶	زندگی شہری و دیہی	۳۰۳	تھوہ بر تاریخ بیہت
۴۱۷	راویو	۳۰۷	تسوت سپردہ در پاکستان
۴۱۸	حبر اند	۳۱۴	ایں گدایان شہر را
۴۱۹	زبان ملی ما	۳۲۱	انتخابات
۴۲۰	صنعت و حرفت	۳۲۸	اشتراکیت و اسلام
۴۲۲	زراعت و تجارت	۳۳۹	جہاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زودکی

نام و لقبش ابو عبد اللہ جعفر ابن محمد است . در دہکی باسم
 پنج میان قریہ رودک کہ از توابع سمرقند مشرودہ می شد ولادت یافت
 و ہمیں بہت رودکی تخلص کردہ است . تاریخ ولادت را کسی ضبط
 نہ کردہ است اما این قدر حدس توان زد کہ در اواخر قرن سوم
 تولد یافت ولی رحلت او با صبح اقوال در سال ۲۲۹ ہجری روی
 داد

رودکی چنان زکی و فہیم بود کہ در بہشت سالگی قرآن تمام حفظ
 کرد و قرأت بیاموخت و شعر گفتن گرفت حق تعالی او را آواز خوش
 دادہ او را در موسیقی مہارت بزرگ بود و بر بطن نیکو می نواخت از
 اشعار او کہ باقی مانده است . این نقطہ روشن است کہ در لغت فارسی
 مہارت بسیار داشت چنانکہ پنج فرہنگ فارسی نیست کہ اشعار او
 ایشادت معانی لغات در آن مندرج نباشد . حاجی خلیفہ در کتاب
 کشف الظنون فی اسمی الکتب والقنون . کتابی در لغت پارسی
 باسم تاج المصادر بری نسبت می دہد و این دلیل دیگر بر چیرگی او
 در لغت فارسی برودہ است از بعض ابیات معلوم می شود کہ او در

ذبیات و اشارہ شغری تازی نیز دست داشت۔ ہمارے دی در تاریخ ایران پیش از اسلام و ادبیات قدیم ایران نیز ہویا است او در مذاہب و حکم نیز مطلع بودہ است چنانکہ خود ہی گوید ۵
 مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب چه آب جو کم از جوی خشک یونانی
 شاعری کہ مرثیہ دی سرود گفتمہ است ۵

و دکی رفت اند حکمت ادی سے بریزد نریز و از می بودی
 ہیں سبب متاخرین او را حکیم نام دادہ اند۔
 ثروت و نعمت او بحد کمال رسیدہ بود چنانکہ گوئید بعد از
 دکی هیچ شاعر را این کمکت نبودہ است او در اشعار خویش ہونگری
 خود اشارات کردہ است مثلاً

ہمی خرید دہمی ریخت بے شمار درم بشہر ہر کہ یکی ترک نار پستان بود
 ز خرد پالیک آنجای رسیدم کہ ہمی موزہ چینی می خواہم و اسپ تازی
 او از دولت سامانیان و انعامبای گراں قدر مالا مال شدہ
 بود۔

در اکثر تذکرہ ہا دیدہ می شود کہ مورخین او را کورما در زاد
 نشینتہ اند ناصر خسرو و قتیق ہم بہ تیرہ چشمی او اشارہ کردہ اند
 ولی از مطالعہ اشعار او ہویا است کہ تشابہ و استعارات کہ
 در تحسین مناظر طبیعی و تریف محبوب بکار بردہ است بطور افغان
 می توانیم گفت کہ از مرد نابینا و محروم قوت شاہدہ نامکن است

البته این حدس قرین عقل و قیاس است که در پایان عمر گور شده است - رودکی با ابراهیم فضل بلخی وزیر نسبت کلی داشت - چون این وزیر بسال ۳۲۶ معزول شد نزدیکان و دوستان دی هم مورد خشم نصر بن احمد شدند و اغلب است که در دیده های رودکی میل کشیده شد و بدین وجه که او در اواخر عمر در پنج زادن گاه خولیش بوده و در آنجا مرده و دفون گشته مرید این حدس است که او را پس از بلخی از دربار رانده باشند و اینکه در آخر عمر بیاد جوانی و گذشت ایام خولیش بیان سوزناک و شعله انگیز دارد شاید سبب همین مصائب و کورسئ او باشد -

رودکی همه عمر خود را وابسته دولت سامانیان داشت نزد نصر بن احمد که واسطه عقد سامانیان بود بست و هشت سال ملازم و ندیم او بود - خیلی وقار و احترام داشت بجزانی خدمت آورده بود - در آن خدمت پیر و فرزت گشت - بزرگ ترین مدوح همین بادشاه است از هکترا امیر ابو جعفر احمد بن محمد حکمران سیستان است از وزرا با ابراهیم فضل بلخی و ابوطیب مصعبی روابط همیمنانه داشت در مدایح شان جذبات نیکو بروز داده است -

رودکی را در شعر نغمه های قدرت بود و در مدت چهل سال شعر گفت می گویند که یک بیون و سیصد هزار شعر از وی یادگار است - چنانکه رشیدی سمرقندی شاعر معروف قرن ششم در

تفسیرده ای گفته است ۵

گر سری باید عالم کس بیکو شاعری رود کی را بر سر آن شاعران ز سیر سری
شعر او را بر تکرار و سیزده سده هزار هم فزود آید چون آنکه باید بشتری
ولی حالا از حوادث زمانه از همه آثار او ۸۰۴ بیت فراخ
شده است که مشتمل بر منتخبات تصاید و مقطعات در باعیات و
منویات است -

کتابی در سنسکرت موسوم به "پنج تنتر" که در زبان پهلوی
ترجمه شده و از پهلوی در عربی از ابن مقفع منتقل شده بود
ابو ذنبل بلخی بفارسی در آورد - رود کی بر حکم نصر بن احمد او
را منقولم کرد و عطیه گران بها یافت - ابیات پراکنده که از او
مانده است آشکار می کند که وی بجز منظومه کلیده رومنه
و بجز ثنوی - دوران آفتاب ، بنا بگفته مؤلف فرنگ جهانگیری
شش ثنوی دیگر داشت -

مدایح — در اشعار متقدمین شعرائی ایران مدایح رکن
بزرگ شعر است و بهین جهت شعرائی تصیده سرا در شعر
پارسی مقام مخصوص دارند - و بزرگان این شعرا کوشش خویش
در مناتب انصیح و بلند مدایح عزا بکار برده اند - رود کی
بزرگ ترین ایشان برده است - آنان را استاد بشروه خود را
بشارد و پیر و گفته اند - و تبقی با همه توانائی گوید ۵

استاد شهید زنده با ایستے دآں شاعر تیرہ چشم و روشن ہیں
تا شاعر مرا مدیح گفتندی بالفاظِ خوش و معانی رنگیں
دجائی دیگر بگوید ۛ

کارود کی گفته باشد مدیح امام فنون و مخنور بود
انتیاز رود کی بر شعرائی دیگر این است کہ او ہرچہ از مدح
و ستایش نسبت مدوحین خویش می گوید ازاں صدق
دروں و اعتقادِ کامل می تراود۔ در ستایش اغراق نیست
مدوح خویش را چنانکہ بہت می گوید و محاسن و خصائل ایشان
را چنان بیان می کند کہ آماں در اں اوصاف نیکوتر و برتر
و استوارتر می گردند چنانکہ گوید ۛ

دیر زیاد آں بزرگوار خداوند جاں گرامی بجانش اندر پیوند
کلام او نہایت فصیح و معانی دل نشین است۔ الفاظ زلیخندہ
تر در شعرائی دیگر کم یافتہ می شود ۛ

تغزلات ————— نہتہای جلالت رود کی در غزل است ملک اشرا
عنصری کتری خود را اعتراف می کند۔ چنانکہ می گوید ۛ
غزل رود کی دار نیکر بود غزلہای من رود کی وار نیست
گرچہ بگوئم بہار یک و ہم بدیں پروہ اندر مرا بار نیست
مغز غزل عشق است شاعری کہ عشق و رزیدہ باشد لائق
تراست کہ احساسات و حقائق و واردات عشق راز و نیاز

باہمی را بہ دل نشینی و رقت انگیزی بیان کند۔ رود کی شاعر عاشق
 بودہ است و این شاعر سختین است کہ محبوب اوزن است
 و آشکارا بدو اشارہ کردہ است ۵
 بجاہ اندر دل شود خورشید گد تو برداری از دل لاله مجیب

بسا کینزک نکو کہ میل داشت بدو لبش زیارت اوزن او بہ پنہاں بود
 ہی خربود ہی ریخت بے شمار ورم بہ شہر ہر چہ ہی ترک نار پستال بود
 بیان غزل ہر ایاں متقدمین مثل فرخی سیستانی۔ صابر و میر
 معزی در ترکیبات دل نشیں و معانی نازک برتری و بزرگی
 دارد۔ اشارہ بایں فصاحت و کمال بلاغت حصہ رود کی است۔
 عشق را گد ہمیری لیکن حسن را آفریدگار توفی

کسی فرستاد بسر آن بت عیار مرا کہ ممکن یاد بشنرا اندر بسیار مرا

پیشم آمد باد او اں آن نگاریں از کر رخ
 باد و رخ از بادہ لعل و باد و چشم از سحر شوخ

ای مایہ خوبی و نیک نامی روزم ندہد بے تو روشنائی

خریات — مضمون پسندیدہ شعرائی متقدمین و
متاخرین بوده است رود کی ہم در لطافت و رنگینی و ابتکار
مضمون در درجه اول بشمار می رود۔ در مدح بادہ می
گوید

آن عقیقے کے ہر کہ بید از عقیق گداخته نشاخت
ہر دو یک گوہرند یک بطبع این بفسر و دآں دگر بگداخت
شائبکار رود کی در خریات قصیدہ ای معروف ادست۔
بدیں مطلع سے

مادر سے داد بکرد باید سترباں
بچہ اورا گرفت و کرد بزنداں
دریں قصیدہ مضمون بدیعی برای شعرا می متاخرین گزارشته
است۔ در آن تفصیل رسیدن انگورست در خزاں و چینان
آن دہنادر آن در خم و ساختن سے
شعرا و در مناظر طبیعی چوں نغمہ ایست کہ ہر خاطر حزین را
بنشاط آورد و چوں سرود ایست کہ در دل ہیر و جواں کارگر
افتد۔ در جائی گوید

آمد بہد خرم بارنگ و بوی طیب با صد ہزار نغمت و آرایش عجیب
باران مشکبوی بیارید نو بہ نو وز برف بر کشید یک حدّ قصب
کنوں خرید بادہ و کنوں زمیز شاد کاکنوں برد نصیب حلیب از بر حلیب

رودکی یکی از شعرائمیت که در شعر خود افکار حکیمانہ و اندرہاگنا
 است و در بیشتر قطعاتی کہ از وی مانده است اشارہ ریں در حکم
 و معارف دارد۔ حکیم ناهر خسرو نیز بدین صفت رودکی اشارت
 کرده است ۔

اشعار زہد و پندابی گفتت، آل تیرہ چشم و شاعر روشن بین
 او غروی گوید ۔

زمانہ پندری آزادوار داد مرا
 زمانہ را چونکو بنگری ہمہ پنداست

”فرخی“

ابو الحسن علی بن جوینق متخلص به فرخی نزد ۳۷۰ هجری در سیستان تولد یافت - در جوانی ملازم امیر خلیف حاکم سیستان شد چون یکی از کنیزان آقای خود به حلقه ازدواج آورد - خرجش افزود و غل کم شد - ناچار ترک وطن گفتم بخدمت ابو المنظر بن احمد محمد دالی چغانیان رسید - و قصیده سرود و مورد الطاف و عنایات شد، چون امیر یوسف بن ناصر الدین سبکتگین آواز سخن نیکوی او شنید خلعت فرستاد - فرخی بدامن دولت ادب پوست انعام و اکرام و نیز شهرت یافت - بعد ازاں سلطان محمود و سلطان محمد پسرش او را نواختند و ندیم و مصاحب ساختند - تا بست سال به دربار غزنویان متعلق ماند - در سنه چهار صد و بست و نه وفات یافت - فرخی از شعرای بزرگ عهد غزنویه است - معاصر عنصری و عسجدی و فرزدی بود - این شاعر است که در سبک خراسانی یکی از مهم ترین و نامورترین بشمار می رود - این سبک ادبی را رودکی ابداع است - اشعار و ابیات این دوره مخصوصی یک اسلوب ساده داشت افکار واضح و تازه بود - در بیان بیچگونگی

در ستافی و در تشابیه و استعارات یک گونه وقت و پیمیدگی و
خاقانی و انوری نیست . چیزی از نزاکت های تخنکی و ابهامی
دیده نمی شود . اشعار فرخی سرچشمه این ادوات است . ساده و
عربی است و از هر گونه تنقید و حشو سبب گانه . در افکار او
یک گونه رنگ و اثری بدید است .

فرخی بر شعر از حیث اجتماعی تنقید ادبی نموده است و
این وصف شعر بر این برای سخنوری او در آنها است در تصدیق ای
که او پیش ابوالمظفر والی چغانیان خواند . می گوید سه

با کاروان حله بر فتم ز سیستان با حله تینده ز دل بافته ز جان
هر تار او بر رخ بر آورده از ضمیر هر لپه او بجد جدا کرد از روان
یعنی بر شعر که بر روی قزاس آید . نتیجه فکر و خیال باشد

که در دماغ بخیله و به احساس قلبی و درد درونی آمیخته بیرون
می آید . محض انکار خشک و بی مزه نباشد ولی اخلاص هم دارد
داشته باشد . چوای خوبی و زیبایش جامه در صنعت و سنجگی و شوخی

رنگ است هم اشعار نیکو به صنعت نیکو و نفاست کار زیبا
می نماید . چنانچه می بینیم که گویچه بقول رشید الدین و طواط
سهل متمتع . متیاز نصر می اشعار فرخی است اما کلامش بویژه

مقاندش کم کم به لف و نشر و مراعات لفظی و تلمیحات
آراسته است .

فرخی فن موسیقی می دانست و رومی نراخت و اشعار می خواند
 به همین جهت که بجز و اوزان برای قصاید که منتخب کرده
 است موزون و مناسب به نغمهای موسیقی است و در خواندن
 یک گداز و ترنم محسوس می شود تا آنی بآن قدرت کلام و وسعت
 الفاظ که در قرن دوازدهم در زبان فارسی بوجود آمد می توانست
 که ترانما نواز و شعر و سخن را به نغمهای شور انگیز در آورد -
 یک مرد مثل فرخی در آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم
 بوده است که بآن کهنگی و ناشستگی الفاظ و اوقات و افکار
 به ترنم و تازگی گفته است که مارا بحیرت می اندازد بر هر واقعه
 که قلبی بردارد به برحسبگی و بے تکلفی سخن راند گویا با کسی هم کلام
 است در اشعار ذیل می بینیم که در بیان چه قدر سلامت و
 عذوبت است -

دلکایم خبر داری کال ترک لیسر بامن از ناز دگر باز چه آورد لیسر
 ترک بت رمی من از خواب گراں دارد سر
 دوش منی داده است از اول شب تا لیسر
 خسرو با به شکار ملکان تاخته بود باز اندیشی او خسته دل خسته بجز
 فرخی دوستاق زاده بود و عشرت جو - چون از تنگناست
 خسروانه نراخته شد و جاه و حشمت یافت او را می خواری و
 عیش طلبی و نشاط آمیزی افزود - در اشعار خود که این چنین

افکار خوش گزاران را سروده است در اصل صفت شعر لطیف و
ظریف را زنده کرده است - جاها که وصف مجالس عیش و
طرب و شکار بیان می کند - احساسات او پسندیده می شوند از
معاصرین خود در همین جا بلندتر می شود - قصاید ذیل بر این
وصف دلالت می کند -

چهل پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد که سپار

به فرخنده حال و به فرخنده اختر ز نوباغ می خواست شاه مظفر
در مسکن ماهر و بیان مجلس درون خانه شیرگیران لشکر
در مطالعه این جنبه خصوصی او نیز می بینیم که طبعش به اخلاق
و فلسفه بیخ میل ندارد و کم جا است که او را مثل انوری و
خاتانی معلم اخلاق و مبلغ افکار خصوصی یا بلیم -
دن تاریخ که در زمانه حال منضبط شده و قدر و اهمیت
علم گرفته است در زمانه سابق این قدر وسعت نداشت و
تاریخ نویسی منحصر بود بر وقایع و معرکه های شاه و دیگر حوادث
که در اثناء زندگی او بوقوع آمد - اوضاع و رسوم دربار و
دیگر جشن های شاهی نیز موضوع تاریخ می بود در زمان فرخی
تاریخ نویسی به همین مرتبه و دائره بود - فرخی که چه مورخ نیست

ولی اهمیت تصاویرش به جهت تفصیل تاریخی خالی از اهمیت
نیست از بیانات خودش در اشار می بینیم که او در ملازمت
سلطان محمود سه بار به هندوستان رفت و همه احوال و حوادث
را به چشم خود دید در قصیده ای که مطلعش به

فنا نه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آرز که نور اعلاتی است دگر

است همه مقامات و شهرها و قصبها که طی نمودند و راه
های و شوار که در آمد و رفت در اندرون و بیرون هند پیوندند
به درستی تفصیل جغرافیائی بیان کرده است در زمانه کنونی که
هر واقعه بر عیار تحقیق و تدقیق آزموده می شود این گونه تفصیلات
مصدقه از یک مصاحب سلطان فیلی بقدر منزلت دیده می
شود. بدون از فتوحات سلطان محمود که در تصاویر اگر حوالها
یافته می شود. بر زندگی و دربار و جشنها و تقریبها نیز تذکره موجود
است و در تصاویر تفصیل شکار جرگه و دسف کاخ مجلس و باغ
نو آورده است و بعضی جا تعداد سپاه و سوار و نیلان هم شمرده
است :

فرخی در شحرائی متقدمین در مرثیه گوئی پیش رو شمرده شده است
مرثیه ای که بر وفات سلطان محمود نوشته است باین مطلع به
شهر غزنی نه همان است که من دیدم پار چه فتاوست که امسال دگر گران شد کار

از نظریہ فلسفہ و عمق احساسات یکی از شاہکار ہائے ادب
 است ہمہ تفصیلاً در انتخاب الفاظ و بندش و سادگی بے نظیر
 است و در شور انگیزی و تاثر خود مثال خود است معلوم می شود
 کہ بر روح شاعر یک حادثہ بزرگ افتادہ است . و از نا موجودگی
 و دست خود ہر چیز ویران بنظرش می آید و مری بہ او گرچہ از نظر
 غائب شدہ است ولی او یقیناً منی آورد و او را مخاطب نمودہ
 می گوید کہ "خیز شاہا" کہ خفتہ و امور سلطنت و سفیران ددل و
 ند میان مجلس و زمینان مکرم و عرم محترم در انتظار نشستہ اند
 تمام نظم منسای عثماناک و سوزناک دارد .

فردوسی

نام و لقبش ابو القاسم منصور است در سنه ۳۲۲ یا ۳۲۳ هجری در دهبی بنام باثر از نواحی طبران طوس متولد شد . وی چندی آسوده و فارغ البال نبود اما چون در وطن خود شاهنامه را آغاز کرد و پختگی کلام او آوازه گرفت ابو منصور بن محمود ارسال جاذب عاملان طوس کی بعد از دیگری وی را اعانت مالی دادند وی در ۳۸۸ بغزنی رفت و به پارش و سرپرستی ابو العباس فضل وزیر حکایت جنگ کینسرو پیش سلطان محمود خواند بادشاه پسندید و فردوسی تا سنه ۳۹۲ در غزنی در تکمیل شاه نامه مصروف ماند دریں نزدیکی محمود فردوسی خواجه ابو العباس از حدود اندازان در قید خانه انگنذه شد و اسدای و بد گوئی از تیر بلاشاه را از جانب فردوسی بدگمان کردند و فردوسی از یافتن صلح و اجبی محنت سی و پنج ساله خود مایوس شده در ۴۰۰ از غزنی به خراسان به خدمت امیر ابو المنظر نصر بن ناصرالمیین برادر سلطان محمود رفت شاهنامه پیش کرد و صلح خواست و عرضداشت کرد که امیر نزد برادر شریار پارش وی کند تا

منبت او بارور شود این انبار در دست نیست که آیا فردوسی نزد امیر
نصر کامیاب شد یا ناکام می‌گویند که فردوسی از بادشاه نمراد شده
همو گفت ولی از تحقیق به پایه ثبوت رسیده است که این نظم
بعلی و الحاقی است و بسیاری از خود از شاهنامه و کوشایب
نامه و بهمن نامه و از دیگر کتابها چیده به صورت نظم آورده
شده است - بروایت نظامی عروضی سلطان محمود بعد از مدتی از
اهمیت کارنامه بزرگ فردوسی آگاه شد و برای تلافی مافات
زیلی خاصه به ارزش شخصت هزار دینار به اشتران بار کرده نزد
فردوسی فرستاد یعنی که این کاروان در دروازه ای طبران
در آمد جنازه ای فردوسی از دروازه دیگر بیرون رفت و فردوسی
در نامرادی ازین دنیا برنت سال دفالتش ۱۱۱۱ است -

از آثار فردوسی آل شاهکار ادبی ایران یک شاهنامه
است و این - مثنوی یوسف زلیخا که با وی منسوب کرده
اند از دینیت پردفیسور شیرازی مرحوم از شهادت داخلی و
یک روش خاص فردوسی و مقالیه میان اشعار شاهنامه
و یوسف زلیخا به پایه ثبوت رسیده است که این مثنوی
تصنیف هشتم صدی هجریست -

پیش از فردوسی دقیقی بر حکم نوح بن منصور ثانی
بادشاه سامانی ابتدای نظم شاهنامه کرده بود هنوز یک هزار

شمر گفته بود که از دستِ غلامِ خویش کشته شد فردوسی ازین اشعار خیلی متأثر شده آنها را در کتاب خود نقل کرده است فردوسی شاهنامه در وطن خود در سنه ۳۶۵ هـ آغاز کرد و در سنه ۴۰۰ هجری به تکمیل رساند. شاهنامه بقول سر میلم اگرچه افسانه و خیالات شاعری بسیار دارد لیکن تقریباً جمیع اخباری که در تاریخ قدیم ایران و توران یافت می شود - در آن مشروح است فردوسی در شاهنامه پیش از شاهان اسلام در ایران چهار خانواده شاهی را ذکر کرده است - ۱ - پیشدادی ۲ - کیانی ۳ - اشکانی ۴ - ساسانی - دو خانواده امی اول الذکر غیر تاریخی است سوم تاریخی است - اما سوازی چند یک نام بے ترتیب بادشاهان اخبار صحیح نیست - چهارم تاریخی است و بالترتیب است لیکن شخصیت های بادشاهان مورد قصه با ما فرق الفطرت شده است در خانواده پیشدادی بادشاه اول کیومرث آدم اول از اوستا است که گیومرت معروف است - جمشید که مرکب از یما - بندوی و شید یعنی روشن شاهنشاهی است که در تاریخ و ادبیات ایران بادشاه معروف ترین است - ایجاد جام جم - نوروز و جشن های بزرگ و عبارات عالی نشان بادی منسوب است - سنجاک از ، اردواک ، و آخر اردوهای اوستا است - فریدون از "کهراسوئامی" اوستا یاد

"تقریبات نامانی" هندی است که سخاک را کشته تحت ایران گرفت
از پسران او تور و ارج اندک بر نامشان مملکت های ایران و
توران بوجود آمد. انزاسیاب بادشاه تورانیان است که همواره با
ایرانیان بر سر پیکار بود. نامهای رستم سیتانی و زال و سام
پدرانش و سهراب پسرش در دوسمه تصنیف پهلوی مذکور است
رستم پهلوان کردار بزرگ شاهنامه است و بسیار از کارنامهای
ذور و دلادری بخدمت پادشاهان کیانی بیان شده است و در
شخصیت و کردار ایرانیان نفوذ و اثری داشته است. نامهای
بعضی شاهان اشکانی مانند و مطابق مبارزان قدیم اند که در
تاریخهای یونانی و دیگر مذکور است مثلاً گودرز و پسرش گیو با
"گرتزی س" (GOTARZEA TE) پدر گرگین. میلازبا
متفرداد فریاد با پهرات (PHRATES) تارن با کاو آهنگر
(KANCHI) مطابقت دارد. حکایات راجع به ساسان بانی
خاندان ساسانیان و سکندر یونانی فاتح ایران حالا از تحقیقات
علمی و کشفی جعلی و نادرست قرار داده شده است.
از آثار کتابهای پهلوی ظاهراً است که خردان ساسانی در
سرپرستی خود تاریخ و آثار خود مرتب کردند کتابهای خدای
نامک در احوال پادشاهان از کیومرث تا خسرو پرویزه تألیف شده
بود این المقتع آل را ترجمه کرد. همین کتاب در ۹۵۷

میلادی از حکم ابو المنصور معمری برای ابو المنصور ابن عبد الرزاق
 حاکم طوس بوساطت چهار موبد از هرات و سیستان و نیشاپور و
 طوس بفارسی منتقل شد - دقیقاً بعد از آن فرودسی این کتاب
 را بنامی شاهنامه ای خود ساخت اکثر تفصیل بآن کتاب
 مطابقت دارد حکایت های بهرام گور - تغارن شطرنج هندی
 در ایران - کشتن رستم بر دست بهمن و داستانهای بهرام چو بیس
 و غیره از ماخذات دیگر اضافه نموده شد - کارناک از تا
 خشر پاپکان کتاب دیگر در احوال ارد شیر هم بکار برده شده
 است - فرودسی به دیانت و امانت تا جزئیات پیروی آن
 کتاب کرده است - بسیاری از حکایات که در یاد داشتهای
 مردم پنهان بود - فرودسی آن ها را شنید و نظم کرد چنانچه در
 شاهنامه باین جانب اشاره می کند که او حکایات راجع به رستم
 و زال از شخصی بنام آزاد سرد بدبار احمد بن سهل شنید فرودسی
 خود کوششها نمود در هرات و بخارا رفت و معلومات هرگونه را
 گرد آورد باین همه داستان گرشاسپ نامه و بهمن نامه از حصر
 او دور ماند چنانچه بعدش شنوی بنام گرشاسپ نامه و بهمن
 نامه نوشته شد -

از خصوصیات شاهنامه یکی این است که تمام نظم که مشتمل بر
 شصت هزار شعر است در فارسی قائله نوشته شده است کم جا

الفاظ و مصطلحات خصوصی در عربی آمده است باین همه احتیاط و
 پابندی کم جا در فصاحت و بلاغت کلام خامی و کمی مانده است -
 دیگران که این التزام را بر خود بسته اند نثر و نظم شان غالب
 بر تکلف و تصنع شده است نزدی بعضی جا در آوردن الفاظ
 پهلوی اهتمام خصوصی ملحوظ داشته است و الفاظ قدیم و متروک و
 غیر مانوس داخل کرده است اکثر الفاظ زاید در ساخت شعر
 آورده است این تعصب نزدی در دوره پهلوی کنونی نیز زنده
 شد و تحریکی برای فارسی خالص بوجود آمد آنا کامیاب شده
 است - نویسندگان کتابها در علوم متعارفه چاره کار جز استعمال الفاظ
 عربی ندیده اند -

زبان شاهنامه ساده است و ترتیب و بندش جمله پسندیده
 و مانند اجزای جمله در نثر بالترتیب است -

شاهنامه محض بیان احوال پادشاهان و جنگهای ایشان نیست
 چنانکه عموماً از تاریخهای باستان متصور می شود بلکه این کتاب آئینه
 زندگی و تهذیب آل زمان است از بیانیهای مختلفه می توان کرد
 آورد که مجلس دربار پادشاهان چه طور بوده است - نشستا و
 لباس و مراتب امر چه طور معین بود آداب و درخواست
 کنندگان و شیوه ای تقسیم انعام تقدیم رساندن هدیه
 چنان بود - سزای مجرمان و دیگر قوانین دوستی هر چه

اندازه در عمل می آوردند - در زندگانی خانگی از قسم مراسم عروسی لباس زن و شو - رفتار و گفتار پیش خدمتال و کیزال و اقسام خورد و نوش و رسوم تجمیز و تکفین فراموش می توان آورد - اخبار مثل دستور مالیات و نظام انتخاب بادشاه و وضع نامه و پیام میان یک دیگر و جزویات مانند نوعیت کاغذ و سیاهی و مهر بندی نیز ذکر شده است -

فردوسی خدا زنده سخن است - قریحه توانا داد - علم و تجربه اش به فنون سپاه گری و جنگ آزمای وسیع است - هر جا که واقعه جنگ بیان می کند به جوش و توانائی می کند - صفت بندی های هر دو فریق سازد و آرایش و آلات و اسلحه هر دو لشکر بتفصیل ذکر می کند و جنگ میان دو سوارز و رزم جو باتمام آوینش ها و دادها به تصویریت و واقعیت نشان می دهد - درین صنف سخن رزمیه او را کمال دستگاه است - دیگر شنوی نگاران با همه زور و نفرت کلام وحس و ذوق از عمده آن بر نیامده اند - تخیل او واضح و واقعی است در بیان قوت لشکریان و پهلوانان و نقشه های جنگ مبالغه هست اما واجب است و مثل قصیده سرایان رسمی نیست که در مدح فلک یا زبیر بوس مدوح می گردانیدند بیان فردوسی ملاحظه کنید -

بروز بر آں یل ارجمند بشمشیر و خنجر بجز زد و کشت -

درید و برید شکست و به بست یلان را سردینه دپا و دست

یا

پشان بوخود شیدم از پشت زین که چول آسپاشد پریشان زین
پشان تیره شد روی گیتی زگرد تو گفتی که خورشید شد لاجورد

زردوسی نظرت شناس بود و ز جذبات و احساسات انسان آگاه
بود تا اثرات در حیوانات طبائع را می دانست چنانچه هر جا که واقعات
نگیخته است این بزرگیات را به بیانت ادا کرده است که تصویر
آن واقعه پیش نظر جلوه می کند. مثلاً سهراب بر رستم گرز زد در رستم
به پیمپسید و درد از دلیری بخورد "یا رستم باری با کند محض پیش
هومان بر جنگ رفت سه

بدو گفتم هومان که چندین قدم

به نیردی این رشته شصت خم

این بیان کیفیت آن تاثرات را ابراز می دهد. در فن تمثیل مکاری
این نکته بسیار مهم است که هر شخص از مرد و زن و طفل و از هر
پیشه و از هر ملک و هر حال حرف زند یا چیزی بگوید باید که هر
حال مناسب عمر و علم و حال او باشد. زردوسی هر جا که کلمه ای
در دهن کسی می دهد موافق حال و واقعه می باشد مثلاً چون یزد
گرد نامه سعد و قاص خوانده بر هم شد و گفت سه
ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجدی رسیدت کار

کہ تحت کیاں را کنند آرزو تغو بر تو ای چرخ گرداں تنو
 این گفتار عین مطابق شاهنشاہ بزرگ و زور آور و خود دالہ
 است :

رستم برای رہائی بیشن در توران رفت و بلباس بازرگانان در
 آمدہ و کافی بیاراست میزہ عاشق بیشن این خبر شنیدہ کہ مروی
 از ایران آمدہ است نزد او رفت ز خبر بیشن پرسید رستم بہ ہم
 خورد

بدو گفت کہ پیش من دور شو نہ خسرو شناسم نہ سالار نہ
 نہ دارم ز گرد زو گیو آگہی کہ مغز ز گفتار کردی تنی
 نہ بینی کہ ایدر فرد شنندہ ام ز بہر خود خویش کہ شدہ ام
 این حرفها عین شیوہ گفتار دکانداران مصروف کار است ہرچہ
 منیترہ در جواب این سخن گفت ہم مطابق حال است

چنین باشد آئین ایران مگر کہ درویش را کس نہ گوید خبر
 داستان های عشقیہ مثل زال و رودابہ و منیترہ و بیشن خیلی
 مرغوب و دل پسند است و بیابان احوال ایشان و قصہ های
 معاشقہ آنها مطابق آن زمان است و بروقیقہ رسی و حس بلخ
 فرودسی دلالت می کند زان در شاہنامہ عموماً موضوع عشق و
 ہوس اند گوردیہ جنگ جو و دسیہ کار است گرد افرید بے باک
 و مکار است منیترہ محبوب و خوش رداست مادر اسفندیار و ہما

و نثر همین دانا و عکرا نند و امنِ فردوسی ازین عیب پاک است که او در بیان راه و رسم عاشقان، پش جاعرایی و فحش را راه ندادہ است دیگر نشوی نگاران عشقیہ مثل نظامی پاک بازو جامی متقی ازین لکہ داری ایمن نیستند۔

در بیان سادہ واقعات تاریخی لفظتائی پادشاهان و مبارزان کہ داخل نظم کرده است موجب دلکشی و ایضای توجہ و شوق خوانندہ شدہ است جا بجای بیان قسمہ ہا اندر نہای حکیمانہ و پندہای سود مند زیاد دہانی بر بے ثباتی و کم بقای زندگی دنیا و اسباب دنیا یافتنی می شود چندی از سخنہا بر بزرگی و دانائی و توانائی قدامی ایران دلالت می کند و ہمیں جنت قوم پرستان و میهن پرستان بر آبا و اجداد خود فخر می کنند۔

شائبہ در اصل حماسہ ملی ایران است ابن اسیران را قرآن عجم گفته است۔ این کتاب تذکرہ شان و جلال و تاریخ و داستان و روایت ہای ایران است شائبہ از حکایت ہای تاریخی و غیر تاریخی یک داستان مسلسل شدہ است کہ در اول آل ایران است و حامل جذبہ شدید مہین پرستی مصنف است خاکہ اش بنگاہ وسیع آلودہ شد و بہ تخیل لطیف رنگ آمیزی کردہ شد اگر این نظم را از دوزنگاہ کنیم مثل منظر میدانی بسیار دل پذیر افتد نظم بسیار طویل است و خواندن مسلسل آن شستگی آدر است ۔

مسعود سعد سلمان

مسعود نام اصل اوست سعد سلمان نام پدرش است که از عمال معتبر غزنویه بود در عهد سلطان محمود بزرگ و پسرش در رکاب ایشان به هند آمد چون لاهور پایه تخت سلطنت غزنویه قائم شد همین جا ماند و زندگانی عز و جاه بسر برد. مسعود در لاهور در سنه ۴۲۸ هجری تولد شد زیر تربیت پدرش هر گونه علم و فضل و هنر زمانه و آداب مجلس بزم شاهانه و فن سپاهیان آموخت هنوز جوان بود که شعر بخوبی و بجزالت می توان گفت و قدرت طبعش معلوم شد. پدرش بدربار سلطان ابراهیم ابن مسعود بروی خدمت سرکار منسلک کرد او قصیده ها سرود و الغام یافت چون فرماندهی هندوستان به ارشد اولاد ابراهیم سیف الدوله مقرر شد مسعود به بلازمیت او پیوسته به هند آمد خدمت گزاری ها کرد. در جنگ جانپاری نمود و مرتباً والایاقت و از شاعر قصیده سرا به امیر نامود رسید در لاهور دارائی و املاک پدر را حفظ نمود و قصر عالی بنا نهاد. اما حدودال در عقب بودند. سلطان سعادت انگیختند که او

با سیف الدردلہ سازش کرده می خواہد کہ بہ ملک شاہ سلجوقی پیوندد
 و سلطنت او را برہم زند او را گرفتند و بزنداں انداختند ۔
 دہ سال بحصار ہائی دھک و سوم قلعہ نامی ماند و زندگانی
 در سخت تنگی و تلخی و تیرگی بسر برد تصاید سوزناک نوشتہ
 بریت خود را نمود و برای خلاسی خود عرضداشت کرد از اعیان
 و دولت ابو الرشد رشید ۔ وزیر عبد الحمید شیرازی صاحب دیوان
 منصور بن سعید شجاعت کردند عاقبت از سپارش عمید الملک
 ابو القاسم نجات یافت و باز بہ عیال و اطفال خود پیوستہ
 خرابی الملک خود را تعمیر کرد ۔ در زمان سلطان مسعود سوم
 (۴۹۲ - ۵۰۲) شیرزاد افرماندہی ہند مستعین شد و نظام
 الدین ابو نصر فارسی پیش کار و سپہ سالار او شد در زیر سرپرستی
 این مرد فاضل و شاعر پرور اعتبار و اہمیت مسعود بر افزود ۔
 در مہمات شجاعت و دلیری ابراز نمود و بر فتح ولایت جالندھر
 والی آن سائنہ شد ۔ و بار دیگر مرتبہ والایانہ زندگانی آسایش
 کرد ۔ دشمنان این ترقی و اثر فوق العادہ ابو نصر و مسعود را
 نمی توانستند حمل کرد بادشاہ را انگیختند ۔ ابو نصر و وابستگان
 او معذوب شدند و مسعود ہم از ولایت بدر شد ۔ خیلی بایس
 شدہ سخننہ رنجش آمیز گفت و بے تقصیری خود عرض کرد
 دلی بر عکس او را بہ ناشکری و ناقدری و غرور طبع متہم

ساختہ بادشاہ را برافروختند و او در حصار مریخ بزنند انکندہ شد
و تا وہ سال در نہایت بے بسی و سرنج و الم ماند آخر بہ پاملردی
خواجہ طاہر نقیۃ الملک وزیر خاع و خازن شاہ مورد عفو سلطان
مسعود شد و او را بسبب پیری و ضعیفی شغل مناسب حال
او یعنی کتاب داری دربار سلطنتی تفویض نمودند در زمان ملک
ارسلان (۵۰۹ - ۵۱۱) و بہرام شاہ (۵۱۲ - ۵۳۷) سعادت
و عزت و تقرب یافت در سنہ ۵۱۵ بہمال ہشتادوم عمر خویش
این جہاں را پدید آورد گفت - در تاریخ ادبیات ایران کم
شخص بودہ است کہ ہم شاعر باشد و ہم قہرمان ولایت و این
گونہ حوادث زمانہ چشیدہ باشد در زبان مبالغہ گاہی در ترقی
و منزلت باوج ثریا رفتہ و گاہی بہ نقبت و ذلت تحت
الشری رفتہ باشد -

مسعود شاعر بلند رتبہ است شعرائی معاصر و ہم تذکرہ نگاران
بصد ادب و تخیل نامش برودہ اند و بہ بزرگی و سخادت و
عظمت مرتبہ شاعری او را ستودہ اند - ابوالانرج رونی
و رشیدی سمرقندی و عثمان مختاری اورا مخدوم سخن پروری
گفتہ اند - امیر معزی ملک الشعرائی دربار ملک شاہ در
وصف او می گوید -

شرفی خاطر مسعود سلمان را مسخر است سخن چوں پری سیماں را

حکایت فردوس روشنی دید دل را درایت بخش تازگی دید جان را
 سلیمان ایناج او را وحید الزمان و بدیع الکلام نرپسید۔
 حکیم شامی قبل از انقلاب احوال تتبع سبک مسعود می کرد مسعود
 بر زبان پارسی و عربی تصرف کامل داشت و مقدار اشعار
 دینی بحد دیران مشغول است۔ رشید الدین د طواط در
 درایت الشعر اشعار او را بطور استاد و شواہد نقل کرده است
 دمی گوید۔

"بیشتر اشعار مسعود سد کلام جامع است۔ هیچ کس از شعرائ
 عجم در این شیوہ بگرد او نرسد نہ در حسن معانی و نہ در
 لطف الفاظ۔"

اگر چه اشعار او اہل عمر از چاشنی شکایات سوزناک حبس خالی
 است بکمال جزالت و خوبی است چنانکہ قصیدہ در مدح سیف
 الدولہ محمود ہے

بنظم و نثر کے را کہ افتخار سزا است

مرا سزا است کہ امروز نظم و نثر مرا است

ہر جا کہ دست لشکر کشی و حوادث جنگ بیاں می کند
 بہ قدرت سخن و سزا است می گوید۔ در مدح سلطان مسعود بر فتح
 تاج می گوید

نگونہ طرب آدر و شاخ عشرت بار کہ بوی نہرت و فتح آید از نسیم بہار

یکی از بهترین قصاید در شرح مسافرت خود و دیدن شیر
زیان است و مطلعش چنین است ۵

بکشد خوں ز چشم من آن یار سیم بر

چون بر بسج رفتن بستم ہی کمر کمرگفته است
یک جا احوال و اخلاق عملہ طرب و اہل مجلس گفته است

خیلی واقعیت و تصویریت دارد۔

شہرت مسود بر حبشیات دوست شکایات زمانہ و رنج و

الم خود کہ بیایں کردہ در ہر باب از فرط صراحت و صداقت

شخص را متالم و متاثر می کند۔ نظامی عروضی در چہار مقالہ ہی

گوید "وقت باشد کہ من از اشار او می نمانم عمومی بر

اندام من بر پای خیزد و جای آن بود کہ آب از چشم

برود" چنانکہ گفتیم بست سال عمر خود در زندان ماند ز بیایں

و اطفال دور۔ زنجیر بر پای۔ عریاں بدن ہے نان و خورش کافی

زندگی پر از رنج گوناگون بسر می برد۔ تنہا تسلی۔ خاطر او

بشعر و شاعری بود کہ بوسیله خیالہلستے اندرونی سکون خاطر می

جست و بر حالت خود نوعی کردہ ۵

شعر گویم ہی و اندہ دل فاطم جز بشمرنگ رو

دل ز محنت خوں گشت و خوں می گرم

ہمہ شب از غم عورت و اندہ اطفال

قلب شاعرینی حساس بود و از هر چیز خارجی به وقت قلب
 و وقت و مانع تاثیر گیرد و اگر او را بر اظهار آن تاثیرات یارا
 است از دیگران را هم از آن تاثیرات متاثر می سازد شعراست
 حساس مثل نغانانی و انوری و مسعود چوں قصاید معنی گفته اند - ستایش
 کردند تکلف رسمی درزیدند در اشعار وی هیچ اثر نبود که دلها را
 کشد چوں نغانانی مرثیه پسر زشت و تبصره احوال زماں با پیام
 زندان فرد کرد و انوری چوں "انکھائے خراسان" زشت و
 مسعود سعد بر احوال زار خود نالید - ایناں در حقیقت در ہیئت
 شاعران اصلی بودند و وسعت نظر و عمق قلب ایشان در آن عالم
 منکشف شد - مسعود هر چه درین موضوع گفته است به نسبت
 منتقدان خود هرگز کم رتبه نیست درین خصوص در قصیده سرایان
 معاصر مقبول تر شمرده می شود -

دیوان مسعود در خصوص امور تاریخی خیلی اهمیت دارد. خاصه
 احوال و حوادث که او را در زندگانی خود واقع افتاد اکثر جا ذکر
 می کند برای جمع آوردن سوانح حیات او برای مورخ سامانی
 مهیا کرده است - مثل عنصری و فرخی در تصایر و قطعات اشاره به
 به زندگانی مردم تبیین موجود است بعضی جا شهمد و سنین که در آن
 جنگها واقع شد حوادث غیر معمولی را ذکر کرده است چوں او
 خود دو سه بار سفر به هند کرد و در جنگها شریک کار بود - راه های

و شوار و دریاها و کوهها که در نوزدِ حالِ شان بالتفصیل گفته است -
 این گونه تفصیلات از شخصی که خود مصاحب و ندیم پادشاهان بود
 از روی نقد تاریخی بسیار اہمیت دارد -

اشعار مسعود در فصاحتِ بیابان و سلامتِ الفاظ و تناسبِ
 جمل از اغلب شعرا مختار است چنانکہ بعضی از اشعار و مصرعہ
 ہائے او زبان زدِ عام شدہ است - مثلاً :-

اگر سپہر بگردد ز حالِ خود مگرد وگر زمانہ آسازد تو بازمانہ باز
 بجانت دزبانست و زبان دشمن بجانت

گر بجانت بکار است نگسار زبان را
 از شمع مہ گونہ کار مے آموزم مے گریم و مے گذارم و می سوزم

مختصر

نام پدرش ابراهیم است شاید که او چادر دوز بود از همپین
عنوان - خیلیم یا غنایمی شهرت دارد از احوال زندگی او بسیار کم
باقی است هر چه تا حال با یقین معلوم شده است این
است -

از تحقیقات مصنف (NECTER OF GRACIA) به پایت
توضیح رسیده است و از قراین نیز تصدیق می شود که ولادتش در
سنه ۵۴۰ هجری بوده است -

وی در سنه ۴۶۰ در زندگانه ملک شاه سلجوقی بود و برای
ترتیب تقویم و محاسبه سال شماری مصروف بود در ۵۰۶ به بلخ
بود و عرضی سمرقندی آنجا باد ملاقات کرد - در ۵۰۷ ابوالحسن
بیهقی مولف تاریخ الملکامردی را دید در ۵۰۸ تقویم جلالی مرتب
کرد - وی نیز طبیب شاهی بود و با برقیارخ پسر سلطان
ملک شاه علاقه داشت در ۵۱۵ بر برهنگی مزاج سلطان سنجر
از دربار علاقه برچید - از تاریخ بیهقی پدید است که وی
زن گزنت و دخترتری داشت که با محمدیکی از علماء بغداد

عربی کرد.

عمر خیام در علم نجوم و ہیئت و فلسفہ سرآمد فضل بود و نزد دانشمندان و بزرگان منزلی بزرگ داشت، و در تاریخ حکمای اسلام (۱۱۵۰ میلادی) او را فلسفی در چهار مقالہ عرفی سمرقندی (۵۵۰ مخم و در تاریخ حکمای تفسلی (۱۲۲۸) وی را مصنف الجبر نام برده اند۔ آنا در مجموعہ انتخاب اشعار رباعیات او را نیز ثبت نموده اند معلوم می شود کہ او در سده ہشتم صدی ہجری برای شیوہ مخصوص در رباعیات گوی شہرت داشته است۔ ولی محل تاسف است کہ بیچ جا مجموعہ کلی رباعی او محفوظ نیست بسیاری از رباعیات دیگران کہ تا حدی از حیث موضوع و سبک مشابهت و مماثلت داشتند بادی منسوب کرده اند۔ و از اصل و جعل امتیاز کردن بسیار دشوار شدہ است از همین کہ شاعر زبان انگلیسی فتنز جرد در سنہ ۱۸۵۸ ترجمہ بیخ رباعیات خیام کرده است نام خیام تمام عالم را فرا گرفتہ است بے مبالغہ می توان گفت کہ در تمام زبانہای دنیا رباعیاتش ترجمہ شدہ است و بارہا بہ نہایت زیب و نقاشی و مصوری چاپ شدہ است اروپائیان در جستجوی احوال و آثار عمر خیام بسیار سعی نموده اند خاوند شناسان مثل ژد کوشکی روسی۔ ریخ ازن المانی و آرتر کرستن سن و نمازکی در دستیابی

رباعیات اصلی تحقیق کرده اند از ایما کنندگان ادب و آثار بزرگان ایران مثل دکتر قاسم غنی و محمد علی فروغی نیز از کوشش بسیار یک نسخہ مشتمل بر یک صد و ہفتاد و ہشت رباعی بچاپ رسانیدہ اند۔ ازیں مجموعہ رباعیات پنجاہ و ہفت را بالیقین بدون شبہ گفتہ اند کہ گفتہ عمر خیام است و از ماخذات مندرجہ ذیل جمع آوری کردہ اند :-

۱۔ کتاب مرصاد العباد از	نوشتہ در ۶۵۰ ہجری	۲ رباعی
شیخ نجم الدین رازی		
۲۔ تاریخ جہاں کشاہ بینی	" ۶۵۸ "	" ۱ "
۳۔ تاریخ گزیدہ از محمد اللہ مستوفی	" ۷۳۰ "	" ۱ "
۴۔ نرزیبۃ المجالس در کتابخانہ استنبول	" ۷۳۱ "	" ۲۹ "
۵۔ مولس الاحرار فی وقایع الاشعار	" ۷۴۱ "	" ۱۰ "
۶۔ جنگی از منشآت و اشعار در	۷۵۰	۹
کتاب خانہ مجلس شورای ملی		
۷۔ مجموعہ منتخب اشعار سی نفر	۷۵۰	۴
در کتاب خانہ مجلس شورای ملی		
۸۔ رباعیات بے نام مصنف کہ در مجموعہ اخیر بالا موجود است		۱

باقی رباعیات را بر بنیای سبک و افکار این پنجاه و هفت رباعی منتخب کرده اند و گمان پنجمه است که بر ذوق و سلیقه شان اعتماد کرده رباعیات جمع آورده را اصل بدانیم -

خیام متفکر و متجسس بود در یافتن کثر اشیا تفکر می کرد -
ولی رازهای زندگی و کائنات نکلشودن است - این معما هست که نه کسی فهمیدنی تواند فهمایند - شاعر در خیام مضطرب می شد و برای تسکین خاطر این چنین افکار را به ایجاد و اعجاز در رباعی می سرود در همه رباعی که دست داده است این جنبه فکر او غالب است بارها به شیوه دلربا تر می گفته است

دائرة که آمد و رفتن ماست او را نه بدایت و نه نهایت پیداست
کسی می زند و می درین معنی راست گایس آمدن از کجاست و رفتن بکجاست

قومی متفکرند اندر ره دین قومی بگمان فزوده در راه یقین
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی گای بی خبر این راه نه آنت و نه این

یکی از خصوصیات رباعیاتش که وی را ممتاز می کند - این است که وی در عدم فناثیت و تغییر ناپاوه اعتقاد دارد - چیزهای مادی درین گیتی در صورت های و بخش جلوه گر

زا شوند بعد از سرطبی ریختہ دستکستہ می شوند و باز این خاک
 در اجزای خاک در صورت نولمودار می شوند این ماسیت اشیاء
 بریزہ انسان خیلی عبرت انگیز است و خیام این چنین تاثرات
 را بہ دلسوزی بیان می کند مثلاً سے

دنی کرزہ گری بدیدم اندر بازار بر پارہ گلی نکلہ ہی زد بسیار
 و آن گئی بزبان عال باد میگفت من ہم چو تو بودہ ام مرانیک بگزار

پرفرد کہ در خاک زمینی بودہ است پیش از من دقوتارج و نگینی بودہ است
 کردار رخ آنہ میں باکرزم فشان کاتہم رخ خوب ناز نہیں بودہ است

خیام ناپائنداری دنیا و بے ثباتی سامانہای راحت دنیا را
 دراموشی می کند۔ ہر عروج رازداں است و ہر گنجل را حشار
 است و ہر عیش فناپذیر است گردش ہای روزگار چیزہای
 مادی را بیاد می دہد۔ این جنبہ بے اعتباری اشیا شاعر را
 غمناک می کند و او با حس متاسفانہ می سراید سے

آرا فکر کہ ہمیشہ درد جام گرفت آہو بچہ کرد و روبہ آرام گرفت
 بہرام کہ گور میگرفتی ہمہ ہمہ دیدی کہ چگونه گور بہرام گرفت

چون خیام احوال دنیا را این طور مطالعہ کرد و دیدید کہ ہر

چیز گزشتنی و گزاشتنی است ازین جهت باید که ازین عمر چپند
روزه بر خوردار باشیم باده بخوریم و غم هستی را فراموش بکنیم بعض
برخیام طعن برده اند که وی ترغیب می خورای میکند و رندی
و فسق می آموزد۔ بعض بگویند که او باده را برنگ مجازی گفته
است شراب انسان را از ماحول غافل می کند و از الیه علم را
معادن می شود۔ خیام نیز این اصطلاحات را بطریق مجازی
وردیده است اگر دی رند و میخواره بودی معاصرانش او را
امام و حجة الحق می گفتندی و انج است کسی که پس منظر افکارش
نمی داند الفاظ را در معنی حقیقی می پندارد حق این است که
وی این چنین افکار خوش گزارانی را به اطلاق و جوش گفته است
ازین جهت طبع عمومی را خیلی مرغوب است و یکی از اسباب
پر دل عزیزی و شهرت رباعیات او در اروپا و کشورهای دیگر
همین است که احساسات او هم آهنگ زندگانی و افکار
اروپائیان بود۔ می گوید ۵

برخیز بتا بیار می بهر دل ما حل کن بجمال خویش مشکل ما
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

می نوش که عمر جادوانی این است خود حاصلت از در جوانی زین است
هنگام گل و باده دیاران سر مست خوش باش و می که زندگانی این است

کلام خیام سلیس و فصیح و بیخ و از تشنحات شاعرانه دور است
 الفاظ او با معانی موزون است و حس آهنگ و توافق صدا و
 ذوق لطیف دارد از دیدن مناظر طبیعی با هزاران می آید و در
 ضمن افکراتی باطنی اشاره می کند و هر منظر را به واقعیت و
 تصویریت می گوید - در افکار او انقباض و جوش است ازین رو
 رباعیات او از دل خیزد و دهر دل ریزد - اختصای خیام بیشتر
 به مشیوه بیان است -

انوری

نامش علی و لقبش اوحداالدین بود . گرچه مورخین در وطن او
 اختلاف دارند اما انوری خود را به خاوران منسوب داشته است
 پدرش محمد نامی در دربار شهزاده خانم کریمه النساء رضیة الدین
 به منصب عالی مرفراز بود . بر وفات پدرش او هم خواست باک
 سرکار مربوط گردد . چنانچه در قصیده ای او را خطاب کرده مؤلف
 مدحی گوید :

ای فخر همه نژاد عالم دی سیده زنان عالم
 بوسه پدرم به مجلس تو یار سره و حریف محرم
 از جو که زهی شود مبدحت بر اغلب ما دحسان مقدم
 انوری از نوادر عصر خود بود . حافظه قوی داشت استاد
 نجوم بود در منطق و هیئت مهارت تام داشت در فلسفه و حکمت
 پایه اش بلند بود در الهیات و طبیعیات هم پس نبود . شاعری
 که نزد ما سبب شهرت اوست یکی از ادنی هنر او باید تصور
 کرد .

احوال زندگی انوری در تاریخ بهم نمی رسد . در تذکره ها

مثل لباب الالباب و حبیب السیر و تذکرہ عامرہ کہ ذکر ہی شدہ
 است از قبیل قنہ ہا و داستانہا است کہ از روی تاریخ و
 تنقید غلط دے بنیاد ثابت شدہ است۔ برای یک را ہی غیر
 جانب دارانہ ہمیں بہتر است کہ بہ مطالعہ کلیات او رجوع کنیم
 چنانچہ می بینیم کہ پیشتر از باریابی دربار سلطان سنجر شاہ سلجوق
 ادب ابو الفتح ناصر الدین طاہر وزیر شاہ توسل می جوید۔ در
 تصاید مدحیہ حوالہ ادل بہ سنہ ۵۴۰ ہجری یافتہ می شود۔ تلخیص
 دیگر راجع بہ ۵۴۳ است کہ سلطان سنجر در محاصرہ ہزار اسپ
 خلات خوارزم شاہ مصروف است۔ تلخیص سوم بہ جنگ سلطان
 سنجر و علاء الدین جہاں سوز کہ در ۵۴۵ یا بقول عرفی سمرقندی
 در ۵۴۴ ہجری وقوع پذیر شد۔ دریں واقعات انوری دالبہ
 دولت سنجر است در ۵۴۹ آن حادثہ المناک و دہشتناک واقع
 شد کہ در تاریخ حادثہ غز مشہور است۔ غزاں ترک کہ بدوان
 جستی بودند۔ افواج شاہی را بر انداختند۔ سلطان سنجر مقید شد
 ایں بر بریاں شہر ہائے نیشاپور و مرد را تاراج کردند۔ کشتند و
 سوختند و برباد دادند۔ یک تباہی بزرگ پدید آمد در ۵۵۰ و
 ۵۵۱ یک سفارت بہ نمایندگی خواجہ کمال الدین متعین شد کہ
 پیش خاقان برود۔ انوری مضمون ایں سفارت نامہ را نظم کرد
 کہ یا درد دل و سوز جگر را بر کاغذ نہادہ است۔ مطلعش ایں

است ۷

بر سمرقند اگر بجزری ای باد سحر نامه اهل خراسان بر خاقان بر
انوری بعد ازین حادثه جانگزا و وفات سلطان بخر در ۵۵۲ در
بلخ مقیم شد - و در مدح طغرل بگلیس حاکم بلخ و و سه قصیده
در چند قطعه گفت ولی علاقه استوار نداشت -

در قیام بلخ حاسداں نظمی در بحر بلخ و بلخیاں نوشته به
انوری منسوب کردند یک طوفان مخالفت برپا شد - مردمان
بر او ریختند و بے حرمتی کردند بعضی گفته اند که او را
تختہ و کلاه کردند - مہجر زناں پوشانیدہ در شہر تشہیر کردند
انوری در جواب دشمنان و بر بے علاقه و بریت خود نظم عزّا
نوشته کہ بہ سوگند نامہ معروف است این نظم بر اعجاز
نگاری و قدرت کلام او یک شہادتِ بلیغ است از اثر و
جوش این نظم مخالفت کم شد و اشتغال بلخیاں سرد شد -
متشہد نظم این طور است ۷

ای مسلمانان فعال زین دور چرخ چہنبری
وز نفاق تیر و قصد ماہ و کید مشتری
در سنہ ۵۶۰ عماد الدین فیروز شاہ حاکم خراسان بلخ را
فتح نمود در حقیقت این پیروز شاہ ممدوح حقیقی انور لیست
علاء الی از قصاید عالی مرتبت در مدحش سرودہ است از الفاظ

در معانی معلوم می شود که او به شاه یک انس قلبی دارد. در
 شرح وزیرش جلال الوزرا هم تصاویر بلیغ گفته است. از یک
 قصه در بار است که انوری از بلخ جدا شده به بخارا رفت و
 در دیار قشیر رسید. آنجا گشت و تصنیفی بنامش معنون
 کرد ولی این عالم کتبه به حال انوری نداد. داد پس از
 وقتی که در بلخ آمد و آنجا بقیع شد.

تاریخ وفات او به یقین معلوم نیست. تذکره نویسان از
 ۵۸۵ تا ۵۹۲ تاریخهای مختلف گفته اند. ولی این قدر
 یقین می توان گفت که او در ۵۸۲ زنده بود. زیرا که
 در کوفی انوری که آل شیب طرزان باد خواهد آمد و قتیکه
 اتران سیاره یا در برج میزان باشد غلط بر آمد. آل اتران در
 سنه ۵۸۰ واقع شد. حمد الله مستوفی در ترجمه القلوب نوشته
 است که مرادش در سمرقند نزد تبریز در همسایگی خاقانی و ظهیر
 فاریابی موجود است. این نجیبی تعجب آمیز است که مردی که
 اواخر عمرش در بلخ بسر کرده چگونه در انحطاط حیات به تبریز
 رفت.

انوری مرد پند و عمل. شریف الطبع و خوش اخلاق بود.
 صاف گوئی و بی باکی یکی از خصائل خصوصی او است. در خطر
 و آفت دلیر بود. او فطرتاً خوش طبع. ظریف و بذله سخن بود.

بریں جنت ہر و عزیز و کثیر الاحباب بود۔ بسیاری از سوداں بر
 بے باکی از دشمن شدند لیکن او در ہجو کردن آغاز نمود۔ اول
 حریف را تہیہ کرد گر او دفع خود را درست نکرے۔ آہو
 سخت گفتے غرور و خود ستائی کہ شیوہ شہرا بودہ است۔ در او بسیار
 کم بود۔ گرچہ ہمہ عمرش در دربار ہای پادشاہان و والیاں گزشتہ
 و قصیدہ خوانی پیشہ او بود اما بطبع نوحہ شدہ بود۔ در
 انساناں مساوات پسندیدے۔

او شراب می خورد و خود اقرار کردہ است چند یک قطعہ بہ
 دوستان نوشتہ است تا برای او ہادہ نوشگوار آرند۔ او خانوادہ
 بزرگ داشت کہ افراد او بہ پنجاء رسیدند چوں مسافرت زیاد
 داشت و خود نیز بحد امرات نیازن بود ہمہ حال در دام گرفتار
 ماند۔ او فلسفہ و حکمت را دوست داشتہ برای بوعلی سینا فیلی
 احترام داشت فردوسی را برای عقاید گبری بہ نفرت نگریست
 معاصرین مخالف او را بہ کفر نگاری متہم کردہ اند فتوحی
 مردنی می گردید۔

گدیہ و کفر در اشعار شمار است ترا
 کفر در مدحی و در گدیہ ہمہ کفران
 قاضی نور اللہ شومتری در مجالس المؤمنین او را از شہر اسی
 شیعہ شماردہ است اما در کلیات این شہادت موجود است کہ

او صاحب سنت و الجماعت است و غالباً مذہب شافعی داشت

۵

نہ در خلافت بو بکردم ز غم بخلات
 نہ در امامت فاروق در مجال و نطق
 نہ در شستن عثمان چو رافضی بد گو
 نہ در شہادت حیدر چو خارجی احمق

ہم دستان انوری او را پیغمبر قصیدہ گفتہ اند ۵
 در شعرہ تن پیغمبر انشد ہر چند کہ لابی بسدی
 ابیات و قصیدہ و غزل را فرودسی و انوری و سدسی
 زمانہ سلجوقیان زمانہ زریں برای قصیدہ گوئی بودہ است ہمہ
 شعرائی عمدہ بیشتر از ہمہ اسنات سخن در قصیدہ گوئی از یک
 دیگر می خواستند۔ پیشی بخویند شعرائی معروف مثل امیر معززی
 ادیب صابر عبد الواسع جبلی - رشید الدین و طواط - حکیم سوزنی
 برای تصنیف طبع قصیدہ می نوشتند اما انوری طبع جدت پسند
 داشت و در مضمون بندی و خیال آفرینی اسلوب جدید اختیار
 می کرد۔ در متأخرین عرفی - ابن یمن و قافی اقتدای او کردہ
 او را استاد گفتہ اند بعض از مداحان ظہیر ناریابی را بر انوری
 ترجیح دادہ اند بہ جهت صفائی زبان و برجستگی کلمات اما

چوں مضامین ہم موضوع را مقالیه کتیم می بنیم که ظہیر بہ متانت و
 دقت نظر بہ انوری نمی رسد در قصاید انوری مضامین تشبیہ
 بسید است و چوں قادر الکلام بود از مناظر ہر گونہ چوں آبد
 محبوب و مکالمہ با او سرگرمی سفر و مناظر دشت و بیابان۔
 آمد عید و جشن عید و روانگی سوی عید گاہ۔ بیان فلکیات ،
 نقاشی چمن لبان و غدیر و قصر و ایوان و بعض جا تا قدری
 زمانہ و کساد بازاری علم و ہنر بطرز بسیار دلپند گفته است۔
 انوری خصوصاً در اوصاف نگاری دقیق گو و مشکل پسند
 است یک تشبیہ ملاحظہ کنید ۔

جرم خورشید چہل ازخوت در آید بہ حمل اشہب روز کند ادہم شب را ارجل
 کوہ را از دو سایہ ابر و نیم شب پُر نظر الف شود اطراف چہ ہاموں چہ تل
 اما در واردات قلبی و صدمہ و جوش و ہیجان بیان از سادہ و
 سہل می شود در فرط غم تصنع و ارایش فراموش می کند۔ مثلاً بر وفا
 وزیر می گوید ۔

شہر پُر فتنہ و پُر مشغلہ و پُر خونما است

سینہ و صدر جہاں بار نہ دادست کجاست

دیر شد دیر کہ خورشید فلک روی نمود

چہیت امروز کہ خورشید جہاں ناپیدا است

آن قصیدہ کہ بہ "اشکھائے خراسان" معروف است و در

زبانهای المانی و انگلیسی ترجمه شده است بر معجز نگاری او دلیل است
 قدرت انعطاب و رقت قلب او را در زبان ساده نمایان می
 کند. در استان شاعری این نظم ایله ناز ایران است و دوسه شعر
 این نظم درج ذیل است:

بر کوه تند آگه بگری ای باد مھر
 نامه اهل نواسان بهر حنا قان بر

نامه مطلع آن رنج آن و آنت جان

نامه مقطع آن درد دل و سوز چگر

مسوگند نامه او که دل دشمن را نوم می کند در قدرت کلام
 و تاثیر بی مثل است از مطلعش مضمون هویدا است

ای مسلمانان فعال زین روز چرخ چنبیری

از لفاق تیر و قصه ماه و کید مشتری

او را صنایع لفظ و نشتر و بجنین خیلی مرغوب است و

استعمال حشو و جمله مقترنه هم مهارت دارد در ادای خیال اکثر

یک پیرایه سخجیره و باریک می پسندد

نظامی

ابو محمد الیاس نظامی پسر پادشاه بن ذکی در سنه ۵۷۶ هجری
 نزدیک به قم تولد یافت اورش بیست و نهم ساله گردستان بود
 خواجه حسن عموی وی بود که او را تعلیم و تربیت کرد نظامی بعد
 از مدتی به گنجه نقل مکانی کرد و تا آخر زندگی به نیک نامی و
 پاک بازی بسر برده در سنه ۶۰۲ این جهان را پدید گفت
 او سه زن گرفت هر سه کنیزان شاهی بودند یکی از ایشان پسر و
 زایید که محمد نام داشت -

او پنج کتاب نوشت که بنام پنج گنج مشهور است مخزن الاسرار
 در سنه ۵۷۲ - ۵۷۳ - شیرین خسرو در ۵۷۳ - ۵۷۶ - بیلی اوزا
 در ۵۸۳ هفت پیکر در ۵۹۲ - حصه تختین سکندر نام در
 ۵۹۶ دمه و دم در ۵۹۹ نوشت - او دیوان هم گفته است
 داد - چند تا قطعه از او تا حال باقیست - شاعران آن زمان
 نشینی او را با عیب عزت افزائی می شمروند او از دیوان
 فارسی احترام کرد - دلی بر خواجگان ایشان کتابهای خود بنام
 ایشان منسوب کرد -

در زبان نظامی انقلابات بزرگ روی داد سلطان سنجر شکست خورد گرفتار شد و مرد و مملکت سلجوقیان زوال پذیرفت خواند مشایبان و آتابکها برآمدند و زیر زبانی رفتند غزنویان را زوال آمد حشیشین بر سر پیکار بودند و عمارت آن بلائی بزرگ یعنی حمله مغولان پدید آمد.

همه ایرانیان و مستشرقین که ادبیات فارسی دانند بر آن متفقند که نظامی گنجوی ششوی بزمیه از شعرای هر زبان شریف ترین و لطیف ترین و بسیار حقیقت نگار بوده است در ششوی بزمیه از فردوسی یک چیز کمتر است بجز همه در بعض جا که احوال و فتوحات میکند را ذکر نماند در طرز بیان به شوکت شاهنامه قدیم فراتری زند راستی این شعر است که در همه شاهنامه فردوسی یک بیان حسین و دلاویز بهتر از کثر بیانات شیرین خسرو و صفت پیکر در موسیقی و تاثیر پیدا شود.

در بزمیه و نیز در تصوف از هر یک شاعر بهتر و بزرگ تر است اگر مخزن اسرار را با حقیقه سنانی منطق الطیر عطار مطلع الانوار خسرو یا تحفه الاحرار جانی مقایسه کنیم با یقین دانیم که در لطافت سخن پاکیزگی و جوش و ایقان روحانی از همگان اعلی و اولی است هر مصرعه سخن اسرار بر صداقت کلی این امر شاهد عینی است که تقوی و عبادت، عجز و خود فراموشی برای فقر و غنا چهار عنصر اند که از آنها معرفت خداوندی دست دهد و بقای دوام حاصل آید. جانی در نفحات الانس می گوید که اگرچه کتابهای نظامی در صورت رومان معلوم

می شود اما در حقیقت عقاید بنیادی و حقائق معرفت خداوند کی را
بیان کرده است

او تقوی و ریاضت را به تحمل بکار برد و اکثر اوقات
عقادات دیگران را احترام نمود او بر عظمت خود آگاه بود.
اما فقر خود با اختیار و تسلیم و رضا برداشت کرد طرح شفیق
و احوال زمانه وی را بر آبی داشت که کتابهای خود را به
بادشاهان منسوب کرد و تعریفهای بی جا مرود.

از شعرای معروف که پنج گنج را نمونه گرفته تقلید نمودند
بعضی از آنها را نام می بریم. امیر خسرو دهلوی. خواجوی کرمانی.
جای و حلقی. شاعری را نمونه گرفتند و بر طرز وی شعر گفتند و
شعر نخستین وی را در آغاز کتاب خود آوردن بهترین تحسین
و احترام از شاعر ایرانیست.

او مرد فاضل بود و علوم و فنون زمانه خود خوب می دانست.
در کتابهای خود نه محض خزانه علوم را فرا آورده است.
بل هر چیز را به کمال فن و آموخته است. بلندی او بزرگی و طرز
سخن او به بلندی و بزرگی مضامین مناسبت کلی دارد در ریج
و الم او طبیعی نرم. خاموش. باوقار و نصیح است و در دل
با احساسات نازک می جنباند.

نظامی نمائنده سبک عراقیت قطران تبریزی و انوری و

خاکان سخنمیں ہیں ایک ہی باشد۔ وقت و پچیدگی، تخیل بیان
 پر تکتوں، ندرت تشابہ و استعارات خصوصیات اہم ہیں و بیان
 استعارات و ترکیب و انتقابات الفاظ محنت می برد و ہر خیال
 را بہ برتری و درون قدرت پر ایہ پسندیدہ می پوشاند۔ اگر کس بیرونی
 بہ سخن را بہ تالیح لازم می شمارد۔ حسن بیان و جہت ادا روح
 ظاہر می باشد۔ معاصران نظامی این اوصاف را بہ حسن و صفائی و
 تصدیقہ بہر بردہ اند اما نظامی ہمہ این زیبائش را در شوق
 و صرف کویہ است و خوبی فن شعرین است کہ آنان خان
 کس شعرهای پیشین الفاظ عربی و فارسی را با ہم مزوج کردند
 و نیز انہی کہ در عربی و فارسی چندار و خیل نبود تصور آن بہ
 فارسی و احوال و مربوط نبود بہ دست این شعرا ارتباط نفیس و
 غیر منقک بہر امر نظامی را در این چنین ترکیب و بندش الفاظ
 ہر حال کہ در شعر عربی و فارسی درین اشعار سے

دبا و خزاں گشودہ تاراج عم	بہار خیزوں و گلزارِ حرم
درق بر درق ہر سوی بردہا و	زہرا ناز دولت کیقباد
شعار واضح می گوید سے	نظامی شعرے بنو و دریں
بہر کس سزای سخن گفتن است	عین گفتن بہر کس سزای سخن
بہشتی توان زاون از راہ فکر	بہرین و سہرا میں گنہگار کی بلر
کہ مریم صفت بگو و آبستن است	تیرم نہ زن بکار ہمیشہ زن است

سخن بسیار واری اندکی گوئی یکی را صد گوی صدی را یک گوی
یعنی جذبات حقیقی و کیفیات را که دل محسوس کند به
نحزت و جستجو در الفاظ پنبیده و موافق بیان کردن کار بسیار
دشوار است. از راه فکر اشاره می کنند که شاعر هر خیال را
که از دل بیرون بعد از تنقید و تنقیح به یک شکل بعین ذرات
صورت و در با جلوه می دهد. نظامی دیگر می گوید که ضمیر
آتش زن است یعنی اندام زدن شکلهای جان و فکر شعور و غیر
پیدا می کند در نتیجه این نظریه شاعر می گویند که عبادت پریشانی
را بهم در صورت جامع آرد و الفاظ موزون و جازم
کند چنانچه کلام او اکثر بسیار مختصر می شود. همین جهت ادبای
عصر حاضر گمان می کنند که نظامی اکثر جابجایی و پیچیده می
شود.

جنبه احساساتی در سبک نظامی بسیار مهم است خاصه در
مثنوی شیرین خسرو زمانیکه این مثنوی نوشت پر از ولوله زنگاری
بود و احساسات او جوان در سکندر نامه این عنصر احساساتی
کم شده است زیرا که وی را به موضوعات مثنوی اشتراک
ذهنی و هوالت نبود آنجا در بیان ادبای و ملاقات
شوکت موجود است ولی جوش و شور و هیبت
در جنبه تمثیلی نظامی از همگنان سبقت رفته است.

تشابہ و استعارات حسین و بکر می آرد گرچه برائے تزیین کلام
می باشد البته خیال را واضح می کند مثلاً

برای دجله خون بلند آفتاب چون نیلوفر افکنند ورق بر آب

بزدلی گرفتند همت را که او برد آن جوهر ناب را

در ذوق محضات نظامی بے نظیر است - حسن او بلاج

به آهنگ و توافق صداها بسیار تمیز است. چون حروف صحیح

به تمیز و موزونیت بکار می برند خوش آهنگ پیدائی شود

و چون حروف علت را به سلیقه و ترتیب آرند توافق صدا

پیدائی شود. نظامی چونکه ماہر موسیقی مثنوی بود اذین جهت

درین خصوص کمال در زبده است مثلاً در این دو شعر

سنان سکنر دران داری سبت برد بر چشمه خادری

نسب نامه دولت کیقباد ورق بر ورق هر سوی برد باد

در همه تصانیف خود که مشتمل بر سی و پنج هزار شعر

باشد جای نیست که وی برائے خانه پری لفظ غیر ضروری بکار

برده باشد یا برای رعایت وزن معنی را فوت کرده باشد.

اورا بر کلام چندان قدرت بود که بر ما محال است که لفظی

از شعر بر چینیم و معنی برسم نه شود یا ترم صنایع نشود.

مولینا روم در تثنوی خود اکثر الفاظ تثنوی آرد و برای

ضرورت بحر و وزن و معنی لفظ نوی سازد کلام نظمی

مثل نقش خوب و نازک و پند است که اگر جزوی خراب
شود حق همه تصویر از میان برود. و کسی نتواند که
چیزی مثل آن بیارد ۶

خاقانی

نام وی بدل و لقبش افضل الدین پسرانکه در اشعار
 به این نام آید اول خاقانی لقبش می کرد پس از مناسبت
 آن لقب را به خاقان منوچهر خاقانی لقب کرده و پدر
 خاقانی علی نام داشت و در گویش مردم او در گنجه در سده
 پنجم تولد یافت. کافی الدین مراد شاکت علم خاقانی طبیب
 و آسوف تربیت و کرده و به فنون فلسفه آگاهی داده
 خاقانی جوان بود که علم وی و فاضل پانست باورش نظری
 بر دانش خود نهر و عظمت داشت.

خاقانی در آغاز زندگی شاعر برجسرا بود و از محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و به تخیلی امیرانه بی زلیست دلی در او اخصر
 زندگی از برج امیران تنگ آمد و راه توبه گرفت . برج
 را ترک کرد و به گنجه عزت انست . خاقانی همت بلند داشت .
 از فضل از برج سراغ آید پوشش و خورش نبود او می خواست
 که خود حاکم باشد و دانش کند و بدوستان هم بدید و طالب
 شریعت و نام بود و هر گاه از مدوح سبب التفاتی می دید

از عطائی او چہم می پوشید و بجائی دیگر سفر می کرد۔ او
خود می گوید سے

نادحیم گاہ سخن بے نظیر در طلب نامہ نہ در بندناں
ولی بعد از مدت بسیار حتمت و جہاہ دنیاوی دل
اورا نشی نہ داد واد سرانید سے

پس از سی سال روشن گشت برخاقانی این معنی
کہ سلطانیست و درویشی و درویشی است سلطانی
بدین جہت بزید و گوشہ نشینی راغب گردید۔ ہمیں
تمایل خاقانی بزید و آخر بہ تصوف در افکار وی تاثیر
کرد او بہ اعتقاد دینی را سخ بود از بادہ گساری اجتناب
می کرد و با این کہ خود از فلسفہ آگاہی داشت فیلسوفان
را بے دین می پنداشت سے

فلسفہ در سخن میا میزید و آننگی نام آں جدل نہید
سفرهای خاقانی بہ حجاز و رنجہائے کہ در طے بادیه
بدور رسید اودا چنان کوفتہ و رنجیدہ خاطر ساخت کہ
بے اختیار زباں بہجای عرب کشود۔ او می گوید سے

کعبہ گنج است و سیاہان عرب ماران گنج
گرد گنج آنکہ صف ماراں فراواں آمدہ
چوں از حجاز بادل رنجور باز آمد و ہر بادوی سداں چشم

نگند بیاد نیاگان خویش افتاد کہ سالہا بر عرباں فرماں
روائی کردند اکنون آں کاخ بلند بدست بیگانگان ویراں
شدہ نگریت خون ناب دل بیفشانند سے

ہاں ای دل عبرت ہیں از دیدہ نظر کن ہاں

ایوان مدائن را آئینہ عبرت داں

خاقانی بوساطت استاد خود ابو العلاء بہ دربار خاقان
اکبر فخرالدین منوچہر شہر و انشاہ در سنہ ۵۴۰ھ راہ یافت
ولی استاد بروی برتری داشت۔ آخر الامر خاقانی مقیم
گردید و صلہ ہائی گراں می گرفت استاد بروی حد برد
خاقانی عنصری و رودکی را ریزہ خور خود می پنداشت
و معاصرین را بہ بیچ نمی شمرد۔ ایشان کینہ توختند و
سعایت کردند۔ خاقانی بر آداب ندیمی عمل نمی کرد۔
شہر و انشاہ او را بہ مہاکساری می خواند او تمکین نہ
داشت خاقانی ہم والیان ہم سایہ را می ستود و در ابیات
اشارات بہ عزم سفر خراسان و عراق می کرد و دشمنان او
شہر و انشاہ را بدگماں کردند و ایس عزائم خاقانی بر دسے
گراں آمد۔ چون خاقانی بہ برج رفت در بغداد بخدمت
سلطان محمد سلجوقی رسید و ہم در موصل جمال الدین
محمد ابن علی صفہانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرد۔

و خلعت و صلہ ہزار دینار یافت . چون بوطن خود باز آمد
 شہ و انشاہ اورا بہ حبس آنگند و لی بشفاعت عزالدولہ از بند
 بر آمد بعد از وفات شہ و انشاہ ابوالمظفر اخصتآن نیز خاقانی
 را نواخت و لی از دربار کرانہ کی گرفت و از مرچ پادشاہان
 پشیمان شد آخر در سنہ ۵۶۹ بہ میابخی گری عصمت الدین
 دختر فریدون اجازت سفر برج دریافت . زیارت مرقد نبوی
 کرد و سر باین پیغمبر و دو قصیدہ انشا کرد

شیردان از صبح صادق کعبہ حان دیدہ اند

صبح را چون مخرمان کعبہ عربیوں دیدہ اند

شیردان چون رخ صبح آئینہ سیمابیند

کعبہ را چہرہ دران آئینہ پسیدا بیند

در ۵۶۱ سپر جوان سال رشید الدین و امام عصر

عمدۃ الدین ابن اسعد ازین جہاں در گزشتند و روزگار

او تیرہ وتار کردند . او بادل پر سوز مرثیہ پس از تعزین

امام کردہ است

از محمودین او علاؤ الدین التمز بن محمد خوار شہ و

نصرۃ الدین اسپبد اعظم ابوالمظفر حاکم طبرستان و عنایت

الدین محمد بن محمود ابن محمد بن ملک شاہ . و رکن الدین

ارسلان بن طغرل و سیف الدین ازابک منصور حکمران شمش

بودند. مظفرالدین قزلباش ارسلان عثمان بن ایلدگز ممدوح
خاص خاقانی بود وی را از روی اخلاص مدح و ستایش کرد
خاقانی در سنه ۵۹۵ هجری وفات یافت

دیوان قصاید و غزلیات، معروف بکلیات خاقانی حادی
بیت و دو هزار بیت است. تحفة الراقین منظومه الیث
بطرز شتوی که خاقانی حوادث نخستین مسافرت خود را به مکه
و منازعه که پیوده شرح می دهد و وصف می کند هر
شهری و بزرگان آن را که از دیدارشان بهره یافته -
در آخر شتوی اطلاعات مفیده راجع بخاندان و سوانح
عربی دید شاید این منظومه او پس سفرنامه منظوم باشد
بیت نصیح و قوی دارد.

خاقانی از سخن گویان قوی طبع و بلند فکر یکی از استادان
بزرگ زبان پارسی در درجه اول از قصیده سرایان عصر
خویش بود او بر نیروی طبع بلند اندیشه توانا و قریحه
سرشار هرگونه معنی را به لباس الفاظ توانا آورده است
توانائی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده
پدید است معانی و افکار که قصیده سرایان پیش فرسوده
شمرده دور انداخته بودند به روش و سبکی جدید بظهور آورد
و مدت ۲ سر مشق گویندگان پارس بشمار رفت.

یکی از کمیزات خاقانی التزام ردیف است در قسمتی از
تصاویر که بواسطه آن توسعائی در الفاظ و معانی و طرز
استعمالی و نو بخشیده است.

در اشعار خاقانی وصف صبح و صبحی کثاب و بزم باد
گسار و صفت بزم های زمستان و آلات طرب و توصیف
بهار و خزاں سمیت قوی و دلربا است. وقت و باریک
یعنی دی بخوبی روشن می گردد و جزئیات را چون نقاشان
چهره دست بیان می کند

این که می گویند که بیاری اطلاع و احاطه خاقانی بر
لغات فارسی و عربی و اصطلاحات فلاسفه و اطبا و وقت
ادبی او در ترکیب الفاظ سبب پوشیدگی آراء و افکار
دی گردیده است. بکلی درست نیست. پیچیدگی و اغلاق
در افکار او در بعضی ابیات دیده می شود ولی آنجا که
خاقانی در وصف مناظر طبیعی یا انتقاد اخلاق معاصرین یا
مدح سخن می راند به هیچ روی درست نیست زیرا این
تأثرات و احساسات شاعر بذهن عموم آشنا و در حد فکر عامه
می باشد آنان که کم علم و کم ذوق باشند از لطافت و وقار
معنی دی برخوردار نمی گردند. راست این است که او معانی
ساده را به عبارات عالمانه بیان کرده است و همه شنوندگان

را در ادراک علوم ہمائی خود پنداشته است. دو مانند
 فرودی و حافظ و سعدی و مولوی نیست که مطالب بلند
 را به حد فہم زمینیاں بہ نظم آورده است.

بعضی از متقدمین گفته اند کہ بیش از پنج صد بیت
 او مہمل است این سخن بیرون از انصاف است. چہ
 بعد از آشنائی بہ لہجہ و طرز تعبیر او معلوم می گردد.
 پنج بیت بے معنی نباشد ولی محنت و دقت کہ در
 ادراک معنی صرف می کنند بالذات نتیجہ ای کہ پیدا شود
 برابری نمی کند. خاقانی در چند مورد سخن خود را منطق
 الطیر گفته است و گویا مرادش آنست کہ فہم آن را
 سلیمانی باید.

سبک او در حقیقت از روش سنائی است ولی تدبیراً
 ایجاد روش خاصہ کہ بزادتی تراکیب و غلبہ لفظ بر معنی
 امتیاز دارد موفق شدہ است.

انکار صوفیانہ و ابیات اخلاقی دارد اگرچہ بعضی
 در زندگانی اجتماعی سودمند است ولی بیشتر از آنها
 با احساسات شخصی آیینہ است.

تثبیہات تازہ کہ ظاہراً بیچ سابقہ ندارد در اشعارش
 بسیار است و اگرچہ بعضی از آنها بر اثر و فکر علمی حاصل

شده لیکن قسمتی ہم نتیجہ احساس و قوت تخیل خود اوست
 کہ از ہمیں معانی عادی و پیش پا افتاده استخراج کرده
 و با تصرفات ماہرانہ موضوعات معمولی و متداول ادبی را
 از حد ابتذال بیرون آورده است. خاتانی گوید:

سخن پیرایہ کہنہ است و طبع من مطرا اگر

مرا بہنای استادی کزینسان کہنہ پیرایہ

اکثر تشبیہات او نیک و دلپذیر و شگفت آور است
 و اہل تخیلات او در موضوعات حسی کہ مشترک است از نوع
 ساحریت منظومات کہ در ایام حبس یا مرثیہ کہ بر وفات
 پسر و مادر یا بہ تباہی خراسان بر دست غزاں نوشتہ است
 در اثر انگیزی و غم خیزی بے نظیر است و روح سوزناک
 و دل دردناک او را دلیل است.

خاتانی مثل ہمعصران خود را پای بند صنایع نہ کردہ

است و بی غرض او بیشتر پرورش معانی و ایجاد ترکیبات
 تازہ است باین ہمہ توجہ باین پیرایہای صنایعی داشتہ
 است.

گرچہ غزلیات بند نیست اما درای ابیات لطیف
 و شوار انگیز ہم است بعضی از قصائد و غزلیات گواہ است
 کہ او ذوق طبیعی و وجدان روحانی داشت مثلاً ببینید

تفسیرہ ای کہ مظاہرین این است
 چوں مسجد عبید کند ناز کشائی
 بکشارگم خم کہ کن بر منام

ظہیر قاریابی

ظہیر الدین ظہیر ابن محمد نام تمام اوست۔ ظہیر تخلص کرد۔ قاریابی نسبتی است۔ بہ قاریاب کہ جسے مولود است۔ در طفلی بوطن خود ماند البتہ برای تحصیل علوم عالیہ بہ نیشاپور رفت چنانکہ او خود می گوید

مرا بہ مدت شش سال حرم علم و ادب بخاکدان نیشاپور کرد زندانی
 بہر تہ کہ ہست نام برد در عالم چہار تویم کہ ندارم بچہ خود ثانی
 از شہادتِ داخلی در اشعار او معلوم می شود۔ کہ در اہل
 شباب شہر گری آغاز کرد۔ زیرا کہ بسیاری از قصاید بہ مدح
 طغان شاہ ابن موید حاکم نیشاپور در دیوانش موجود است۔
 طغان شاہ در سنہ ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ میلادی وفات یافت۔ از
 یک مصراعہ مبہم پیدا است کہ او بہ حدسی ساجی در خدمت
 طغان شاہ بودہ است گمان است کہ پیدایش در سال ۱۱۸۷
 میلادی باشد از نیشاپور بہ ملازمت شاہ ہاتھراں حاکم ادرین
 اردشیر پیوست و چندے آنجا ماندہ بہ اصفہان رفت۔ حسن
 تربیت و تحبین کہ می خواست نیانمہ بہ خدمت قرآن ارسال

بن ایگز شاه آذر با سبجان رفت این بادشاه و برادرزاد
 او نصره الدین ابابکر ممدوحان و مر بیان حقیقی اند و آوازه
 سنوری او در عهد های این دو سلطان بدرجه اعلی رسید
 بر وفات قزل ارسلان (۱۱۹۱) ظہیر تا حین وفات خود یعنی
 تا سنہ ۱۲۰۱ در ملازمت آتابک نصره الدین ماند. پیش از
 تصد او در مدح این شاه بزرگ است.

ظہیر تصیبه گوئی درباری عادی است که در مدح
 شاهان تصیبه نیا سرود انعام می یافت و زندگانی بسر می برد
 در چنین که انعام می یافت تقاضای کرد اگر بر تقاضا نیافته
 تهدید بگو نمود یا احو نوشتی. ظہیر ہم حرص دولت داشت
 شعری معاصر را در پستی می نگریست و طنز می گفت خود
 را بالا می شمرد و خود ستائی می کرد بر اشعار دیگران حد
 می برد و موتمنه یافته سرزنش می کرد تا غلو مرتبت او
 در سنوری پدید شود. بعضی گفته اند در علوم حکمیہ و
 فلسفیہ بہرہ وافر داشت و او را بہ صدر الحکماء ملقب
 کردند و نام از دیوان فصاید و غزلیات و طبع نول کشور
 که پیش از این در دست ایشان بود جا تلمیحات علمیہ و حکمیہ و اصطلاحات
 علوم تصویری کہ بر تصرف و تبحر او دلالت کند یافته می
 شود.

قربهای پنجم و ششم، بجزری زمانه زریں و عروج تصیّد
 گوئی بوده است از تربیت و انعام بختی و شاعر نوازی
 شاهان این صنف سخن به تله کمال رسید و شمرای بی مثال
 مانند خاقانی و انوری و میرمعزی نمودار شدند در ابیات
 ایران این زمانه سبک مخصوص داشت. شوکت الفاظ طره
 اقتیاز بود. صنایع و بدایع جان شعر می شمردند وقت پسندی
 معنی افرینی، مبالغه گوئی، قدر شعر می افزودند چنانچه شمرای
 نامور این دور که نام های شاهان بالا بردیم در این اوصاف
 از یک دیگر گوئی سبقت ربودند ولی این نکته نایب حیرت
 است که کلام ظهیر ازین خصوصیات کمتر آراسته است در
 قصایدش جدت پسندی و مضمون بندی. انوری و آن بندی
 فکر و دقت گوئی خاقانی هیچ جا دیده نمی شود البته مبالغه
 گوئی مدح پادشاهان و صفت مشترک است. مبالغه ظهیر
 اکثر جا بحد اغراق رسیده است. این شعرا و زبان زودعام
 است.

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پا تا بوسه بر کباب قول از سلطان
 انوری در اوصاف نگاری نظیر خود نداشت. تشابیه
 دراز گفته و داد نصاحت داده است ظهیرا مضامین تشبیه
 چندی نیست. کم جانا هربانی محبوب و بی شراری عاشق

و چند جا وصفِ بہر و جشن می گوید و بی یاسج ^{شگفتگی} و نو
و جوش نیت بیشتر از تعداد بی تشبیب است. شعر
نستیس از مدح آغاز می شود مثلاً

در مدح قنزل ارسال سے

خدایگان جہاں مالک رقاب الم۔ تونی کہ است زبان تو ترجمان ^{قضا}

در مدح نصرۃ الدین سے

پناہ است و راعی خلق نصرۃ الدین

تونی کہ است عنبر تو با قضا سے راز

در برخی از تشابیب اناس و بی مانگی خود و نادرای

ابنائی روزگار را شرح داده است۔

در مدح حسام الدین می گوید سے

بزرگ تر نہ ہنر در عراق چلبے نیت

زمان میرس کہ این نام بر تو چون افتاد

کیسہ سیرا من شاعریت خود بسنگ

کہ چند گونہ کشیدم ز دست او بیداد

در مدح تاج الدین ابراہیم سے

نہ مرا مسکن و اوانہ مرا نامن و جائے

نہ مرا مدانی و غمخوار نہ مرا یار و ندیم

زبان قصاید سادہ و فصیح است۔ ترکیب و بندش

الفاظ نہایت خوب است۔ ایچ جا تعقید لفظی و معنوی
 نیست۔ برخی از قصائد بحد سہل تمنع رسیدہ است و
 تصانیف سعدی را برادری آورد۔ مثلاً در مدح ابو بکر
 محمدی گوید

خسروا وقتے کلفام است

رونق عیش دریں ایام است

بخار پر مطرب خوش الحان است

دست بر شاہد سیم اندام است

لالم را سوز دل اندر سینه

غنچہ را شادی جاں در کام است

ہمہ اسباب طرب جمع شدہ است

ہیں چہ خوش وقت و چہ خوش ہنگام است

ہیں اسلوب سخن باری روانی و سلاست و آسانی

پر صنعت خیلے تعجب انگیز است و شاید سبب فطری

ہیں بے تکلفی و برہنہ بیان باشد کہ پسیرہ خاطر انبائی

زماں نبود و کلام ظہیر آں قبولیت و تحسین نیافتہ باشد

کہ کلام معاصران اور مثل نوری و خاقانی یافتہ چنانچہ

شاعر خود ہی گوید

دریں زمانہ ادب از کمال ہے قدی کے از کمال فتہ گوہر نہیں سخن

قطعات مدحیه او هم حال شیوه بیانست و خیلی خوب است .

غزلیات ظہیر نیز در سلاست و خوبی بیان به نظر اعتنا دیده می شود اگر چه آن واقعیت و صداقت نفسیاتی که در سعدیت هیچ جا یافت نمی شود و آن جوش و شور انگیزی حافظ در احاطه قدرت او نیست ولی می بینیم که بعضی جا دم عشق می زند و غم و سوز خود بروز می دهد

من جنم کنم سرشتم و عشقت جوهرم
از عشق او چگونه توان کرد زالم

بر چرخ رخنه میکنم از آه خود ظہیر
بر سنگ کار تیشه ترا تا می کنم

خوان می کشاند از رگ افسردگان عشق
از ناله کار نشتر فساد می کنم

این گونه افکار که بیخ و سجاده بگذارید باده و جام
بیش عقل را بگذارید و جنون را بگردید در عشق هر متاع خود
به محبوب سپارید ما هستی خود بر قدمش فنا کنید و آثار دنیا
از دل خود خاک کنید در اصطلاحات شعرای متصوفه
بکار برده شد و امتیاز غزلیات قرن هفتم و هشتم بود و
در سعدی و حافظ و مولانا روم به دقت و وسعت معنی

دیده می شود اما مقام حیرت است که در غزلیات ظهیر
 این کنایات و استعارات چگونه راه یافت و احتیاط و استعداد
 استادانه گفته شد مثلاً درین غزل

رند درو آتنام من تماصات سازد باده را
 می کشد از زیر پالم دامن سجاده را
 عشقبازان نام عقل از لوح دل حک می کنند
 پس چه پرسی از ملامت آل دل از کف داده را
 سایه را بگر که در پایت چنان افتاده است
 یاد کن در عشق خود مردان کار افتاده را
 هر چه دیدی در جهان از لوح دل حک کن ظهیر
 یاد گیر از آئینه آئین لوح ساده را
 آنکس که گفته است

دیوان ظهیر فارابی در کعبه بدزد اگر بیابی
 اگر این چنین غزلیات را مدنظر داشته گفته است البته درست
 باشد و گرنه در دیوان قصاید او که مدح تالنت چیزی این گونه
 غزلیت که از خانه کعبه بدزدی بر بوده شود

شیخ فرید الدین عطار

(۵۳۷۱ هجری تا ۶۲۷ هجری)

تذکره نگاران نسبت او بسیار کم نوشته اند۔ ہرچہ نوشتہ اند ہم قابل اعتماد نیست چنانچہ ثنوی ہستی مثل منظر العائب و جوہر الذات و لسان الغیب بنام او چھپیدہ اند۔ و پز یک شعر او در مدح اصحاب ثلاثہ حذف نمودہ او را شیعہ قرار داد اند۔ نام او محمد۔ فرید الدین لقب و فرید یا عطار تخلص بود او در خانوادہ علم و معرفت نشو و نما یافت پدر مرد نکو کار و عبادت گزار بود۔ مادرش بہ زہد و اتقا نامور بود، سی و ہفت سال آخرین عمر خود بے چادر و بے سوزہ بسر برد۔ عطار را از کودکی محبت اولیاء فقرا مرعوب بود مسکنت و کسر نفسی شعار خود ساختہ بود۔ ہمہ عمر طبیب پیشہ بود۔ وارد خانہ داشت و کارش بر ترقی بود در نیشا پور کہ مولد و وطن است دو پیرانہ سال در حملہ تاتار بدست یکی از منگولان کشتہ شد۔

شیخ عطار صوفی با صفا و عارف باللہ بود ہمہ زندگانی

بود در تصوف و فقر و سلوک بسر برد و در عشق الہی سرمست
و بے خود ماند۔

کلام او سراسر سلامت است و بسیار سادہ مضامین
بافراط می آید شعر محض ذریعہ اظہار افکار و احساسات است
بیچ آراشیر بیان و معانی نیست در انتخاب الفاظ برگزینہ و
تفکر لازم ندارد۔ نظریہ این است کہ ہرچہ از دل برآید
بزبان سلیس گفتہ شود

اشعار پندار اگر چشم سرت ہست رازیت ہفتہ
آنچہ بزبان از دل عطار برآید این بود کمال شد
عطار بسیار بزرگ بود فکر او چشمہ مضامین بود او خود
می گوید سہ

چنانچہ قوت طبع است در فکر کہ یک معنی بخوانم صد و ہد بکر
معانی را از خاطر برانم سہ
یکی را اگر برانم دہ بر آید بجز را اگر برانم چہ بر آید
باین ہمہ افراط لویسی کلامش صاف و ہموار است
تاثیر و گداز کم نشدہ است بیچ خشو و زوائد دید نمی شود
اغلام و پاک اعتقادی جان شکر است از ہمیں چیست
او یکی از اساتذہ مشاہیر ایران شہرہ می شود
غزلیات او در قدما غزل را ترقی دادہ است

برخی از غریبات ہم پایہ سعدیست۔ سنائین مستی و رندی
 ہم آورده است در خمریات رنگ خیام و زبیرہ است با
 شراب خیام شراب مجازی است و می عطاری معرفت است این امتیاز بہ حکیم
 سنائی رود کہ او سنائین حقیقت و طریقت را در زبان مجازی گفت

و می عطاری این نوع معنی را بسیار ترقی داد و در
 غزل سنائی چاشنی عشق موجود بود اما جوش و شوریدگی و
 محویت و استغراق حصہ عطا۔ است سنائی زاہد خشک بود
 و در عشق الہی شریعت اول و طریقت بعد می آورد و عطاری
 ازین سنائی گذشتہ بہ فنا و محویت رسیدہ است۔ می گوید
 گدیز عشق خواہی از کفر و دین بزرگن کابجا کہ عشق آمد چہ جائے کفر و دین است
 افکار صوفیہ کہ در اصطلاحات مجازی می و جام۔ پیمانہ و میخانہ
 و نند و خرابات گفتم می نشود عطاری در زمانہ خود مقبول
 کہ دانیدہ بود و بعد ازاں در سعدی و حافظ بہ قدرت
 و تفاوت و شوریدگی بہ ذرہ کمال رسید۔ در غزلی کہ
 مطلعش این است آن اصطلاحات بہ جوش و مستی و
 زبیرہ است

بیا کہ تباہ ماگو نشہ خرابالتست

بیاد بادہ کہ عاشق نہ مرد طالتست

فقاید۔ فقاید او اکثر بہ بادہ رفتہ است حال ہی و جہل موجودہ است

معلوم نیست که عطار بدربار سلطانی وابسته بود یا نه در
 مدح میر تقی میر است بروایت روزه از آن معلوم می
 شود که ممدوح او هم پاک باز و مستحق بود که همه ما
 مسلسل روزه داشتیم و کتاتس را لائق بوده در تمام تقصیده
 مضامین بند و موعظت است از بے ثباتی و ناپایداری
 حیات انسانی یاد دهانیده می گوید که در راه معرفت الهی
 گامزن بشوید و پاکیزگی در به اشکهای گرم و آه های سرد
 حاصل کنید. مضامین فنائیت دنیا و حیات انسانی بدرد انگیزی
 گفته است مثلاً

چشم دل باز کن از مدنی و نیک بدی
 مردم چشم برآنت که ترار بگزر است
 خون دل های عزیزانت در گل ریخته
 آن همه مسمومی که می بینی بروی ناله زار
 بود و نابود تو یک قطره آب است همی
 که ز دریا بنهار آمد و در دریا شد
 رباعیات — ز غزلیات و قصائد درجه رباعیات
 و بلند است. مختار نامه همه رباعی است. کل پنج هزار رباعی
 باشد علاوه ازین چهار صد رباعی در کلیات نیز موجود است
 در مرغیب عمل می گوید سه

ب رہ رفتن رموز می اندیشی بر نیست که در رموز می اندیشی
 مردان جهان هزار عالم رفتند تو بر دو قدم هنوز می اندیشی
 در تقلید حکیم خیام می گوید
 قومی که خواب مرگ سر باز نهند تا حشر ز قبل و قال باز رهند
 کسی گوئی که کس خبر باز نداد چون بے خبر انداز چه خبر باز نهند
 شنویات ————— شهرت اصلی عطار بر شنویات
 دست همه بر مضامین اخلاق و تصوف است. عطار بسیار
 شائق قصه با است. چون حافظه قوی داشت اخبار و
 قصص اولیاء و انبیا و مشایخ از برداشت در تشریح و
 تشریح نکات و مسائل به کار برده است در حمد و منقبت
 و مناجات اشعار بلند آورده است در اخلاص و صدق
 کسی دیگر مثل او بسیار کم نوشته است هر جا پاک گوئی
 و پاک اعتقادی وصف خصوصی کلام اوست. زبان
 شنوی بسیار صاف و سلیس است چون بسیار زود می نوشت
 اشعار او به یک صد هزار رسیده است. منطق الطیر
 اسرار نامه. الهی نامه. مصیبت نامه معروف ترین شنوی
 های اوست که برای سالکان طریقت چشمه هدایت و
 نایب ارشاد است. خسرو نامه در ایام شباب نوشته
 شد این شنوی قصه عشق فرزند قیصر روم خسرو و شهزاده

گل رخ از خویستان است در تصانیف دیگر ما عطار را
 یک واعظ و زاہد و صوفی می بینیم ولی در این شئوی
 مناظر بزم و رزم دریا و دشت و کوه بیان کرده است
 طبع رنگین او نمودار است و بلندی تخمیل رتبه اش بلند
 کرده است می توان گفت همه شئوی عشقیه که تا هفت
 قرن نوشته شد باید خسرو نامه در درجه دوم شمرده
 شود.

تذکرۃ الاولیاء تالیف اوست در نثر مشتمل بر سوانح
 فقرا صوفیا. کل تعداد تصانیف او بردایت قدیم به
 سی می رسد.

مطالب تاریخ — عطار در شئیات خود قصه
 ها که آورده اکثر تاریخی است اطلاعات جدید و اصل
 هیا ساخته است بسیار از حکایات به سلطان محمود
 غزنوی تعلق دارد و اخلاق و نیک طینتی و رعایت
 بدوری و جذبہ اخوت و مسادات او که در تواریخ
 عمومی ذکر نه شده است درین حکایات واضح است
 اشارات و معلومات تاریخی راجع به شعرا مثل فردوسی
 رابع بنت کعب فخرالدین اسعد گورمانی . النوری .
 خاتانی . عنصری خیلی اهمیت دارد و برای حواله های

واری و متواتر مشایخ این شوی بسیار مفید
است.

رومی

محمد نام جلال الدین قطب در برطخ در سنہ ۶۰۴ ہجری
متولد شد جبرش حسین بلخی دختر سلطان علاؤ الدین محمد
خوارزمشاه را ازدواج کرد پدرش بہاؤ الدین ولد فضل
یکتائی روزگار بود۔ سلطان محمد قطب الدین خوارزمشاه
از بہر ولعزیزی و ارادت و نفوذ وی بر مردم دیدہ
برسید کہ ہمہ اختیار مملکت بادی رود۔ بہاؤ الدین مستعین
نشده بلخ را وداع گفت از راہ نیشاپور بہ نیشاپور
رفت۔ جلال الدین در شش سالگی بود کہ فریہ الدین غیاث
اورا در نیشاپور دید و رشد و سعادت کودک را
پیش گوئی کرده ثنوی خود تہنات نامہ را تقدیم نمود۔
بہاؤ الدین در بغداد چندی قیام کردہ بہ حجاز و از
حجاز برہر شام و رزخاں آمد و اہل در لارندہ پشت
سال قیام کرد بعد ازال بر درخواست کیقباد در قونہ
اقامت نمود۔

رومی ہمہ علوم منقولات و معقولات را از پدر آموخت

گرفت و برای تکمیل در مدرسه های دمشق و حلب نیز رفت
 از سید برهان الدین اسرار طریقت و سلوک آموخت.
 در این مشایخ علماء انتهایی دیگر درس می داد و فتوی می نوشت
 در ۶۴۲ سن هجری در ویش یعنی شمس تبریز در زندگی جلال
 زنده افکند از صحبت وی این قدر متأثر شد که هنگام
 علمیت و فقیهت گذاشته در خلوت نشست و از اسرار
 عرفانی و عرفان آگاه شد. بریاضات شانه و گداز
 روح اشرف رفت باشد شد زندگانی بس صوفیانه و کرمیانه
 گزارده در سنه ۶۷۲ در تونیه وفات یافت.

از آثار مولانا روم کتابی بنام 'فیه فیه' در نشر نزدیک
 به سه هزار سطر باشد. دیوان که بنام دیوان شمس تبریز
 است و شنوی که معروف به شنوی معنوی است.

مولانا روم از همه شعرای صوفی معروف ترین و بزرگ
 ترین است وی شعر گوئی محض برای تفضیل طبع یافتن نمائی
 اختیار نه کرد بلکه شش یک، دلوله اندرونی بود که در
 افکار موزون بر می آمد خود گفته است که "برای دوستان
 را از بیم آنکه طول نه شوند شعری گویم و اللہ من از
 شعر بیزارم در ولایت ما و قوم ما از شاعری تنگ
 تر کاری نبود."

مولانا روم راہ طریقت می بردند در ذکر و فکر می مانند
 ہنگام سماع در وجد آمدہ می رقصیدند گاہی دو تا سه
 روز در مراقبہ و سکر می مانند۔ قلب ایشان مورد تجلیات
 الہی بود بس کیفیات سرور انگیز و واردات کشف و
 الہام بر ایشان غالب می شد اکثر در حالت جوش و مستی
 بیدار می مانند غزلیات ایشان تاثرات ہمیں احساسات
 است و اکثر احوال گوناگون خود را در اشعار مسلسل
 شرح داده اند مثلاً دریں غزل ہا سے

ویدہ خون گشت و خون نمی خسید دل من از جنوں نمی خسید
 چو نماز شام سر کس نہد چراغ و خوانی
 امنہ و خیال یاری عم و نوحہ و فتانی

سلطان ولد پیر مولانا می گوید کہ بسیاری از غزلیات
 و رباعیات در مجالس وجد و سماع گفتہ شدہ است
 مثلاً غزلی کہ مطلعش این است سے

یکی گنجی پدید آمد دران دکان زر کوبی
 زہی صورت زہی معنی زہی خوبی زہی خوبی
 در حال سماع در مقابل دکان صلاح الدین زر
 کوب سر ایڈہ شد۔
 در کلام رومی این قدر جوش و شوریدگی است کہ

دیگر شعرائی صوفی مانند عطار و غزالی و حافظ باین تناسب
 موجود نیستند در هر حال جذب عشق کار فرما است هرگونه
 کیفیت و احساس که میان عاشق و معشوق پیدا می شود
 بیکباره شادی و مستی و دلوه سردوده اند مثلاً است
 بگشای رخ که بارغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 یار آمد در خلوتیان دوست دوست
 دیدم غلط می کند نیست غلط دوست دوست

قدمی دارم بر کف سجده تا تو نیایی
 چشمه تا روز نیامت زهنوتم نه بر لزم
 در مقامات عشق به صوفیاء دو کیفیت جاری می شود
 بقا و بقا در فنا حالت مسکینی و خضوع و ذلت حاصل می
 شود و در بقا حالت جلال و مبروت بر می آید بر روی
 کیفیت بقا غالب تر است جلال و ادعا و بے باکی که در
 کلانش پدید است اثر این جذب بقا است که باین نور
 و بلند آفتاب در این شاعر دیده نمی شود. همین درجه
 ارتقای روح منتهای عظمت انسانی است. انسان خود
 کارگر و کارفرما جهانگیر و جهان دار می شود و با
 فرشتگان مقرب و هم خدا دم برابری می زند به نظریه

اقبال ہمیں درجہ تکمیل خودیست۔ رومی این احوال را چنین

بیان می کند
 بہ زیر کنگرہ کبریاش مردانند
 فرشتہ صید و پیمبر شکار و یزداں گیر

بنمود می نشانی ز جمال او و لیکن
 دو جہاں ہمہ بر آید سر شور و شمرندارم

مادل اندر راہ جان انداختیم
 غلغله اندر جہاں انداختیم

می گویند کہ در دیوان اکثر تکرار افکار است این
 تنقید بے جا نیست باید دانست کہ رومی اول صوفی

بود بعد ازاں شاعر مقصودش این است کہ ہر چہ از
 واردات قلب رو نماید مطابق آن گوید نزد صوفی سواد

تجربہ روحانی چیز دیگر نیست و ہر چہ او گوید محور
 او عشق خداوندی و شغف و شوق خودش ہست ہر چہ

بار بار می بیند می گوید ہمیں بہت در اشعارش تکرار افکار
 می بینیم این ہم درست است کہ شخصی کہ صفائی و

جزالت کلام حافظ و جامی را عادیست در اشعار
 رومی جای ناہمواری و عجلت کار می بیند این ہم نتیجہ

احوال متفرق۔ بے خودی و رقص و سماع است کہ

هر چه از دل می خواست به محنت فکر و صنعت بیان
 می کرد. بعضی اعتراض می کنند که رومی الفاظ و
 اصطلاحات کهنه و فرسوده را بکار می برد الفاظ و ترکیب
 تازه نمی آرد. این اعتراض بر همه شعرای صوفی عاید
 می شود. صوفی در تجربه روحانی به منتهای کیف و سرور
 می باشد و در آن حال هر چه می گوید در بیان آن پروای
 ندانی و عبادت نمی کند و لی این حقیقت را نظر انداز
 نباید کرد که فکر حقیقی که به جوش و شوریدگی به
 نورونیت گفته شود طبعاً یک حسن و پاکیزگی بی بیان
 می دارد. شمار رومی عالم ازین کیفیت احساساتی
 نیست مثلاً این غزل است

ای خواجه هر مشک شری بر عاشقان خنک زوی
 مست خرداوند خودی کشتی گرنستی با خدا
 رومی خود معترضان خود را باین طور جواب
 می دهد

بسی ندان از دل بود در کوه تن افتد صدا
 خاموش رو در عمل کن ای در صدا آویخته
 رومی رنگ و بوی حافظ نمی دارد حافظ شعبده
 باز احمد الاحرار تصوف است عموماً مجازات و کنایات

او مشتبه و غیر واضح می باشد بے شک آهنگ و توافق
صدای او در اشعار او خوش تر و برتر است اما رومی در
وضاحت، تخیل و اخلاص افکار و جلالت بیان از همه
عزیز گویاں سبقت دارد عزلی بهتر از رومی و جبران
انگیز و عشق آمیز کم دیده می شود عزلیات سعدی
حسین و لطیف است و لی افکارش اکثر مخصوص به عشق
مجازی و ناز و نیاز است و کم جا تشریح سلوک و طریقت
و صداقت الهامی دیده می شود. رومی در تخیل اثرهای
عمق احساسات و تصویریت در درجه اول است.

شنوی معنوی بزرگ ترین و معروف ترین و جامع
ترین کتاب تصوف اسلامی است **خمس نظامی در رزم**
شاهنامه فردوسی در رزم و شنوی معنوی در اخلاق و
تصوف کتاب بے نظیر است مولانا فرمود **شنوی ما**
و برلیست معنوی که در جمال و کمال همتای ندارد و هم چنان
باغی است هیا و درختی است مینا که جهت رو شدگان
صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است
خنک جان که از مشاهده این شاید عینی محفوظ شود و
گویند بر پشت شنوی خود نوشته بود **شنوی را جهت**
آن گفته ام که حائل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پا نهند

و به این آنگاه روند که شنوی نزد بان معراج حقائق است
 شنوی را شش دفتر است که از سنه ۶۵۸ تا ۶۶۶
 در دست حضرت امام الدین چلبی یکی از مریدان صمیمی مصنف
 گردید. مطابق چاپ نکلن شماره اشعار به ۲۵۶۲۲
 در دست در این شنوی بیان اصول تصوف، شرح اسرار
 و معانی و ادب و تنقید علم کلام و الهیات و فلسفه یونانی
 بصورت مشاعر و حکایات است پیش ازین شنوی های
 مشهوره امام محمد ز اوحدی مرغی، حدیقه الحقائق از حکیم
 شاد و منہج بصیر از عطار در اخلاق و تصوف خبی
 اثر و شهرت داشتند رومی این ها در مطالعه داشته
 شنوی از این بجهت بسیار متاثر بود و مطالب آن را در
 شنوی خود در بحث آورده است وی در اعتقاد در
 خود به عطار و سنائی این چنین می گوید
 عطار روح بود و سنائی دو چشم او
 ما از پی سنائی و عطار آمدیم
 سنائی در حدیقه مسائل مانند نفس، عقل، وجد تشریح
 را بوضوح سخن ساخته حقیقت آن بیان کرده است
 اما رومی در شنوی خود مثل منطق الطیر و بوستان سعدی
 در قصه ها آورده و باز از آن حکایات نتایج بر آورد

و ضمناً مسائل زیر نظر را شرح داده است ایچ ترتیب
 و تویب نیست مولانا حکایات بیش بے سرو پا و سر
 از کار و غیر طبعی رابع بہ حیوانات و پرندگان بہ طور
 است اما شاعر کہ بر آوردہ است عبرت انگیز است
 مولانا خود تصریح نمودہ است کہ دی این حکایات
 را براہ تمثیل آوردہ است بعد از بیان قصہ انسانی
 داوہ است و نتیجہ ہا کہ بر آوردہ است بذات خود
 عجیب است بہ حکایات مطابقت دارد در ذہن و ذہن
 آن نتیجہ مشورہ نمی آید تا وقتیکہ مصنف خود در
 حکایات خود گوید ازین جہت قصہ ہا تخیلی و کش و شکت
 آمیزی باشد و بر عین نظری مصنف دلالت تو کند
 اکثر جا قصہ در قصہ آمدہ اصل موضوع را غیر مسلسل
 کند ہمہ کتاب را مسلسل خواندن خستگی آور است اگر
 کتاب را از جاہای مختلف وا کردہ بخوانیم بہ
 نباشیم۔

علماء مغرب مسائل فلسفہ اخلاق و الہیات و ما بعد
 الطبیعیات را بدلائل آسان کردہ اند ولی تسکین
 حاصل نمی شود ممکن باشد کہ بدلائل دیگر آن مسائل شائبہ
 را رد کنیم مولانا روم بدستور اشاعرہ در محاکات و استغاثات

گرفتار نمی شود و بی به استدلال تمثیلی چنین واضح می کند
 که در دل ظن غالب و یقین پیدا می شود مثلاً این
 مسئله تصوف که وا رفتگان محبت را آداب شرع لازم
 نیست به چنین استدلال می فهماند

خون شهیدان را از آب اولی تراست
 این گناه از صد ثواب اولی تراست

در میان کعبه رسم قبله نیست
 چه عزم عواص را پا چپله نیست
 تعلق روح و جسم مسئله پیچیده است مولانا باین
 تمثیلات شرح می دهد

نور چشم و مردک در دیده است
 از چه ره آید؟ بغیر از نشش جهت

شادی اندر گرده و عزم در جگر
 عقل چون شمع درون مغز سر

بعضی از مسائل تصوف میان اهل نظر اختلاف دارد
 مثلاً بعضی توکل را در سلوک بسیار مهم می دانند
 مولانا این چنین مسائل مختلف فیه را به صورت مناظره
 بیان می کند دلایل هر دو فریق می آرد و در
 آخر از محاکمه محققانه غلطی های معنی را اذاله

می کند.
 مولانا بهترین مترجم افکار فلاطونی است و در
 شئوئی خود تقریباً تمام مسائل فلسفه فلاطونی را رنگ
 قرآن و حدیث داده با بهترین اسلوب بیان کرده
 است.

سعدی

عبدالعزیز بن نام تاریخ و دانش با یقین معلوم نیست
 از قراین تاریخ و دانش میان سنه ۶۱۰ و
 ۶۲۰ می توان سر کرد وی به جهت نسبت خود به
 سعد بن بوکر بن سعد بن زنگی سعدی تخلص کرد.
 در کودکی سایه پدرش از سر برنت تا سن بلوغ
 نیکبخت مروه در شیراز گرفت در جوانی به مدرسه
 انسابه رفت و از صحبت استادان مثل جمان الدین
 عبد الرحمن جوزی کوچک (متوفی ۶۳۵) و ابو حامد
 غزالی و عبدالقادر سهروردی فیض یافت پس از تکمیل
 تحصیلات در اقصای عالم گشت در ممالک مثل ایشای
 کوچک، بربر، حبش، مصر، شام، فلسطین، ارمنیا، عرب -
 ایران، توران مسافرت نمود روایت سفر او به هند به
 پایه نبوت نم ریخته است. سعدی جامه هر رنگ
 پوشید با مردم کوچک و بزرگ، برنا و پیر و خوب و زشت
 عالم و فاسق صحبت با داشت و تجارب گوناگون زندگی

برگرفت. در عهد او انقلاب بانی بزرگ واقع شد. سلاطین سلسله
گردیه زوال یافتند. سلاجقه و خوارزمشاهیان مضمحل شدند. سلطنت
خوارزمشاهیان و عباسیان از دست تاتاریان بربر نابود گردید. شیراز
بارها غارت شد تمام عمرش در مطالعه تیرنگهای روزگار صرف شد.
در آخرده سال عمر خود گوشه نشین شد و بعد از زندگی بسیار محترم
در سنه ۶۹۱ وفات یافت.

آثار او :- گلستان در نشر در اخلاق و حکمت عملی به حکایات
و واقعات. بوستان ثنوی در " " " " " "
عزلیات. تصانیف عربی و فارسی. ملمعات. کریمیا
صاحبیه. قطعات و اشعار متفرقه منسوب به شمس الدین صاحب
دیوان.

سعدی از بزرگ ترین شعرسرایان زبان فارسی است.
دارای حس لطیف و ذوق سلیم در آثار او انواع احساسات
مربوط بیک ملت نیست بلکه تشکیلی سخن و جرات آموز همه بنی نوع
انسان است.

سعدی در اصل موسس و فرارنده و فرودزنده عزل گویی
است کسی او را پیمبر عزل گفته است چون عزل بسی بامزه و
به لطف است دیوان وی را نمک دان شده اند. شهرت
شعرش همه گیر و مقبول طبایع خاص و عام است در متمدن

شعرانش رودکی در شهید بلخی و عنصری غزل با سرزده بودند۔
 آن زمان رنگ تغزل بسیار ساده بینی بر تخیل ساده و مدح
 سرپای محبوب و چندی جذبات راست بود۔ پیشتر از زمان
 سعدی قصیدہ گوئی بر معراج کمال بود شغری معروف شامل
 خاقانی و انوری و ظہیر نیز غزلها گفتند اما با تکلف و تصنع ہرگز
 غزل را مرتبہ واقعی داد۔

در غزل سعدی را چہار دیوان است (۱)، غزلیات قدیم
 کہ پیش از جوانی و سفر سنی نوشتہ است (۲)، طیبیات، کلام
 جوانیست (۳) بدائع کہ مایہ سوز کہولت است (۴)، خواتیم
 غزلیات زمان پیری است۔

تغزل و تغنی روح غزل سعدیست برای غزل آل بکر
 منتخبی کند کہ موزوں و موافق صدای مزامیر باشد ہنگ
 کلمات چنان مطبوع و خوش آئند است کہ در محافل وجد و سماع
 خواندہ می شود و شنوندگان را بے اختیار کردہ حال می آرد
 علی بن احمد جامع کلیات شیخ می گوید کہ در مجلسی این غزل
 می سرایند سے

نظر خدای بیناں ز سر ہوا نباشد
 سفر نیاز منداں ز سر خطا نباشد
 مجلسیاں خود ترا موٹاں شدہ بر فرش افتادند

طبع سعدی از عشق و احوال عشق سرشار بود. خود می گوید

آنکه نشنیدست هرگز بوی عشق

گو بشیر از آو خاک ما ببری

هر چه از کیفیات و واردات عشق بیان می کند به اخلص و

واقعیت شرح می دهد گویا تجربہ ای خود بیان می کند و ما را
شہد عشق و محبت و لذت حقیقی می پشاند. مثلاً

دیگران چون بروند از نظر از دل بروند

تو چنان در دل من رفتی که جان در بدنی

بر که بہم عمرش سودای گلی بوده است

داند کہ چرا بنیل دیوانہ ہمی باشد

سعدی از خواص طبع انسانی آگاہ بود و بر احساسات کہ از دل

عاشق می خیزد نگاہ می داشت و ہمیں بیان می کرد کہ عموماً

دران احوال پیش می آید. مثلاً بے قراری عاشق را ملاحظہ

کنید

ساربان آہستہ راں کارم جان در محمل است

اشترال را بار بر لپٹ است و ما را بر ریش

ہماری ساربان محمل زمانی

کہ عہد وصل را آخر زمانست

عزل سعدی گرچہ بسیار سادہ و بے تکلف است اما

در اظهار خیال نکته ای می آفریند تا شعر بس شگفته و دلپذیر
می شود مثلاً این شعر

بود همیشه پیش ازین رسم تو بے گناه کشتی
ز چه مرانی کشتی من چه گناه کرده ام
دوستان عیب کنندم که چه دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

شعراى پیشین در عزن محاسن ظاهری محبوبای سرورند
معرض جذبات بو هوسی و رندی بکار بردند ولی سعدی اسرار
و کیفیات عین عشقیه را بران نموده است. شخصی که به لذت
عشق آگاه است آن کیفیات و احوال را محسوس می کند ولی
بیان می نتواند کرد سعدی آن نکته های مخفی را عیان کرده
است مثلاً

ای که گفتی ایچ مشکل چون فراق یار نیست
گر امید وصل باشد آن چنان دشوار نیست
بر عندلیب عاشق گر بشکنی قفس را

از ذوق اندرونش پروای در نباشد
گفته بودم چون بیای غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
بدیهی است که وی در تجسم رموز و نقاشی تخنیلات لطیف توانا

است و در فصاحت و بلاغت و روانی سخن بے مانند است
 سعدی در غزلیات خود مصطلحات تصوف و زبیره است
 و سخن های حقیقت برنگ مجازی گفته است در بیان جدتی و
 رعافتی پیدا کرده است و لی حقیقت است که به جادو نگاری
 حافظ زبیره است و نه شوریدگی و ایجان خیزی ردی دار
 امیر خسرو و حسن در هندی طرز وی کرده اند و لی به پایه اش
 زبیره اند. امیر خسرو خوشه چینی خود نسیم می کند.
 خسرو سرمست اندر ساعز معنی بر سخت

تیره از خمخانه امستی که در شیراز بود
 سعدی معتقد تصوف بود و مشرب عرفان را پسندید و لیکن
 وی را در زمره عالم معنی صوفی نتوان قرار داد.

این از احسانات سعدیست که تنگنای غزل را این قدر
 وسعت داد که خیالات و جذبات اصلی در زبان ساده بگفت
 که جوانان و پیران فریفته شدند و برخواننده که بمقداری طبع
 موزون داشت غزل گفتن آغاز نمود و غزل صنف خاص
 سخن وی گشت و دیگر اصناف سخن مثل قصیده و مثنوی بے آب
 شد.

بوستان سعدی دفتر جامع اخلاق و اندیشه های حکیمانه است
 پیش از سعدی شعرا مثل سنائی، نظامی، اوحدی، عطار مثنوی ها

در خلاق گفته بودند ملی بوستان از حیث اجتماعی از انہا مختلف
 است۔ سعدی عنوان ما زین قبیل آورده است عدل و تدبیر
 عین عام، عشق و محبت، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر
 تو بہ، مناجات، مردم با دشمن رحاکم علی الاطلاق و فرمان را
 نامہ اجزا تو دانستند و اطاعت کورانہ اورا جزو ایمان می شمردند
 و انہا گفتند است

گر شہ روز را گوید شب است این

بیایر گنت اینک ماہ و پرویں

کسی را برائے اعمال و شان عراست عیب جوئی نبود سعدی
 درین خصوص حق گو و بے باک است۔ بادشاہان را برائے عدل
 و انصاف تلقین می کند و فریضہ انہا را در خصوص رعایا آگاہ
 می کند و بر کوتاہی شان تشبیہ می کند۔ قناعت و تواضع و رضا
 از امران اخلاقی بودہ کہ در ملت پست ہستی۔ بے کاری و افسردگی
 پیدا کردہ اند۔ سعدی حقیقت این معنی را بیان نموده است کہ
 قناعت عزت نفس و خودداری می آموزد۔ رضا راضی بالقضا بودن
 است لیکن سیر و کوشش را از دست دادن مرگ در زندگی است
 در ضمن انبیا و اصحاب پس حکیمانہ گفته است در تلقین خود اعتماد
 و پند و جہد می گوید

بروشیر خرنده باش سے دغل مپندار خود را چو روباه شل

به چنگ آورد با دیگران نوش کن نه بر فتنه، دیگران گوش کن
 در زمان سعدی امر پرستی عام بود صوفیا در ارتقای عشق
 مجازی تا عشق حقیقی محبت به یک طفل خوش جمال لازم می شمردند
 سعدی بر دلیل ایشان محبت فرآورد که اگر آنها می خواستند که صفت
 ایزدی را مطالعه کنند.

چرا طفل یک روزه هوشش نبود

که در صبح دیدن چه بالغ چه نبرد

محقق همان بیند اندر اهل

که در خبر دیان چین و چگل

شیخ زمان شخصی نهی بود اما در حقیقت شناسی تعصب و

غلو مذہب را داخل نمی کرد بنای خلق عمومی بر بی تعصبی

می نهاد نامهای ارا و نوشیدان گبر و فرودسی متعصب را به

عزت می برد

کمال سعدی زیر است که مضامین اخلاق را به پیرای شیره

و دلپذیر گفته است و مسانی را به نزاکت و لطافت بدلائل بیان کرد

است از واقعات عمومی روزمره نکته های بسی دقیق پیدا می کنند

مثل گربه را دید که فتنه خود را به خاک می پوشد ازین واقعه نتیجه

اخلاق استنباط می کند

پلیدی کند گربه به بر تابی پاک چو ز شمش ذایر پوشد سجاک

تو آزادی از ناپسندیده ها نه ترسی که بروی نتر دیده ها
 بوستان در فصاحت و بلاغت و شیوا بیانی درجه بنبر دارد
 شاعر وی مقبول ترین و جای مثل گرفته اند. سادگی و سنجگی و پرکاری
 امتیاز خصوصی آنست. در حقیقت بوستان روح حقیقی شعر و سخنات
 سعدیست. در افکار او خلاص و واقعیت موجود است.

سعدی در اشعار رزمیه هم دم سابقیت می زد. با اهل نظر
 دانند که فردوسی را آن عالم شغلی مسلم است. سعدی قصائد هم
 مروده است اما نه برای تقرب دربار و مال گیری مدح و ستایش
 سلاطین و امرا گفته است رسم زمانه بود که شاعر مدح بادشاه و
 حاکم عصر خود می گفت. در قصائد سعدی عنصر مدح و ستایش بسیار
 کم است ایچ مبالغه و خوشامد گوئی نیست سر امر پند و نصائح است
 در قصیده ای به مدح امابک ابوبکر می گوید

مدح شیوه درویش نیست تا گویم

که هم چون بحر محیطی و ابر آزاری
 قصاید سعدی مثل قصاید رسمی خالی از شوکت الفاظ. امرایش
 های صنایع و بدایع و تشابیه و استعارات دور از کار و تلیحات علوا
 است. هر جا ساده بیان شیوه خود قرار داده است. قصائد
 سعدی مدایح و نصائح است و خواننده باید که نصایح را
 در میان مدایح جستجو کند.

مرتبہ ای کہ سعدی بر زوال سلطنت عباسیان نوشتہ است
 از شاہکار ہای ادبست در اخلاص . درد انگیزی و جوش سے
 مانند است

کمال الدین اسماعیل

نامش اسماعیل و کنیتش شمس بود و او پسر آن شاعر و قاضی معروف
 جمال الدین طبرستانی است که به خاندان صاعدیه تعلق
 داشتند. کمال نیز علم دین و دنیا آموخت و مثل پدر عالم و شاعر
 و فقیه و ادیب شد و او نیز در کتب معتبره دست از قلم نداشت از قدیم نفس
 بنده فاضل مشهور و ابدان در آن پرورش نمود رکن الدین مسعود این
 مساعد قاضی استخوان لازم شعر و نثر در شرح سمرانی همیشه گرفت
 و گوید که غایت آنست که قاضی در آن زمانه نایاب ری ایضا در روزگار
 شمس آری در آن وقت و گوید که در آن وقت که کعبه و در پیری در
 سنه ۶۰۰ هجری در تاجت و تاریخ آثار بیان گفته شده
 هنوز به دست سادگی رسیده بود که قصیده های گفت .
 بیشتر از قصاید در شرح قاضی رکن الدین مسعود ابن صاعد است
 چون ساجدین خوارزم و اتابکان فارس در تصرف اصفهان دست
 داشتند و برود آنها در اصفهان برای شاعری لازم بود که
 قصیده ای در شرح شان میراید چنانچه در ۵۹۰ عراق به
 سلطنت خوارزمشاهی ملحق شد کمال در شرح علاء الدین ملکشاه

تفسیرہ ای نوشت کہ مطلعش این است سے
 ای ذرایت ملک و دین در نازش و در پرورش
 دی شہنشاہ فرمیدن فر اسکندر نش
 در مدح جمال الدین منکبری آن تفسیرہ معروف است کہ
 مطلعش این چنین است سے

بسیط روی زمین گشت باز آبادان
 بہ یمن سایہ پتھر شہزادگان بہاں
 از معروف ترین محمد و حسین از غیاث الدین محمد برادر جلال
 الدین آتابک اعظم سعد بن زنگی الیورک ابن سعد شہزادہ مشرق الملک
 ابن حسام الدولہ سلطان آتابک سلطان معین الاسلام علی بن فضل
 وزیر جلال الدین و عہدہ از ذرا و قضاء بودند
 زمانہ کمال نابین ہوا و متاخرین بودہ است در کلامش بہ سخنی و
 سادگی و استواری متفقہ بین و نزاکت خیال و مضمون آفرینی متاخرین
 زیدہ می شود. حافظ شیرازی کلام او را برای دلیل پیشانی آوردہ
 گر باورت نمی شود از بندہ این حدیث
 از گفتہ و کمال دلیلی بیارم

از معاصرانش شیرالدین رومانی و فخرالدین و نورالدین
 او را بر قدرت کلام و خوبی سخن توصیف کردہ در آئندای او
 فخر می شمردند. رومانی در وصف او می گوید سے

جہانِ فضل و معانی خدیو کشتور نفس
 کہ نخر جان و جہاں شد ترا ثنا کردن
 حزیں بجز محاکمہ بر کلام جمال و کمال یعنی پدر و پسر رای
 می زند

در شعر جمال ارجہ جمالے بکمال است
 اما نہ بزیبائی افکار کمال است
 قصاید — واضح است کہ در مقابل قصاید انوری و خاقانی
 قصاید کمال شوکت الفاظ و دقت مضامین و مبالغہ گوئی آنان دیدہ
 نی شود در سبک و تحریر یک انحطاط نمودار است یوح تکنت
 و جوش نیست. آرائش صنایع و بدائع ہم غائب است. کلام
 سادہ و سلیس است. قصاید طویل از روانی خالی نیست چند
 یک قصیدہ در اوزان سخت و ردیف های تنگ گفتمہ ولی سلاست
 از دست نداده است و مضامین نو آورده است. مثلاً این قصاید

در گرد عزم او نرسد برق گرم رو
 در زایشش بود بہ مثل چون شرار پائے

ہرگز کس نہ دیدہ بدینسان نشان برف

گوئی کہ لقمہ ایست زین در دہان برف

صد را روا مدار کن انعام خود مرا

محرور ماندہ داری و آن را بہانہ ایچ

در قصاید و قطعات کہ آنجا افلاس و تنگ دستی - پیری و نا
قدری 'ممدوح بیان می کند و بر تلخی زندگی خودش تاسف می خورد
یک گونه یاس و نفرت به زمانه ظاهر است .

غزلیات خان آرزو در تذکره 'ثانی می نویسد

قدما را در غزل طرزی بود ساده چون نوبت به کمال الدین
اسماعیل رسید او رنگی دیگر داد بعد از شیخ سعدی و خواجہ
نیک ریختند و این به حدی درست است در غزل کماں سلا
و صفائی کماں است ولی رنگ تغزل انداز تجیل را بسیار پسندیده
ساخته است . چاشنی 'روزمره و محاوره دل بگی 'عام را
افزوده است . در جودت مضامین امثال ذیل داده می شود

دوش بگز شتم و دشنام همی داد مرا
خدمتش کردم و پنداشت که من نشنیدم
زستان راست اندازی ندارد چشم کس هرگز
گر چشمش که چون شدمست ناوک بهتر اندازد

بود همیشه جان من رسم تو بے گنه کشتی
بایح نمی کشتی مرا من چه گناه کرده ام
رباعیات در رباعیات هم رنگ تغزل است

هر چه گفته است بسیار فصیح و پسندیده است . سلاست و صفائی
بیان امتیاز خصوصی وارو ازین یک دور باغی طرزش پدید است

در دیدہ روزگار تم بایستے
 یا باغم او صبر ہم بایستے
 یا نایہ اعظم چو عمر کم بایستے
 یا عمر با اندازہ علم بایستے
 بر آمد و دوش کردش بہمانی
 ہر پیش گفتم نہ کردنا و زمانہ
 می خورد و بخت دست در را بستم
 و انگاہ بہ او چہ کردہ ہاشم دانی
 بچو گوئی
 کمال مانند قصیدہ مرایان پیش آلم بچو
 در آستین داشت و بوقت ضرورت بکار می برد گرچہ در زمرہ علماء
 بشمار می رفت و گمان می توان کرد کہ از فحش گوئی اجتناب درزیدہ
 باشد اما اشعار وی ازین داغ خالی نیست در اغلب اشعار وی
 در آجا پہو کی ظرافت و لطافت غالب است۔ نمونہ کلام ایلی

شخصی بر ما بہ خلق می گفت
 ما از بر او نمی خراشیم
 تا ہر دو دروغ گفته باشیم
 تا یکی او بہ خلق گفتیم

عراقی

نام و لقبش فخرالدین ابراهیم بود و در همدان تولد یافت در
 تذکره‌ها تاریخ ولادتش ثبت نه نموده اند از روی نفعیات الانس
 حاجی در سن ۶۸۸ هجری وفات یافت و لی از تحقیق ثابت شده
 است که درست نیست زیرا که عشاق نامه تنوی خود را بنام خواج
 سعدالدین صاحب دیوان منسوب کرده است و این مرد بزرگ
 هم رتبه‌خواجہ رشیدالدین فضل‌الله وزیر معروف خازان خان
 الچای تو خدابنده بود و در سن ۷۰۵ هجری بمکه مفوض شد.
 در آن حال محال است که عراقی در سن ۶۸۸ مرده باشد. تاریخ
 وفاتش که مطابق دولت شاه سمرقندی و خلاصه الافکار تقی‌کاشی
 در سن ۷۰۹ هجری می باشد درست است این قدر هم یقینی است
 که عراقی در سن هفده سالگی به قافله قلندران به هند آمد چون به
 وفات شیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی بر سر خود که در سن ۶۶۶
 واقع شد از هند برگشت به سن چهل و دو سال به عم خویش رسید
 بود اگر باین تاریخهای معلوم جمع و تفریق کنیم نتیجه آنخذ کنیم
 که تاریخ ولادتش ۶۲۲ بوده باشد.

عراقی تخیلے طباع و قلمین بود در کودکی قرآن را حفظ نمود و
 بر درسیات معقول و منقول عبور کرد و در جوانی تفکر و اندیشه پیشه
 گرفت و در عبادات و رسوم شرعیہ و در صحبت علما و فقہا تسکین
 جذبہ اندرونی نیافت جان او کی تپید کہ بر رشتہ ای چنگ بزند
 و رہنمائی را دستن آورد کہ اورا ازین کرب روحانی نجات
 بخشد و راستہ بنماید کہ اورا بسجدا نزدیک تر کند و در بندگی
 لذت یابد ز احوال زندگی ار این قدر واضح می شود کہ حسن
 صوری بر او غلبہ قوی داشت و در جمال مجازی جمال محبوب
 حقیقی می جست می گویند کہ ہمیں جذب و کشش بود کہ چوں او
 در قافلہ درویشان طفل خوش گل دید بر او فریفتہ شد و از
 خان و مان دل کنده درویش صفت گردید در مہذبہ طمان رسید
 و در حلقہ ارادت شیخ بہاوالدین زکریا داخل شد و در اندک
 مدت بدون کتاب از روی جذب فطری اندرونی و ولولہ عشق
 مراحل و مقامات روحانیت طے کرد و مقبول خاطر عوام گردید۔
 شیخ موصوف دختر خود را در عقد ازداد و بروقات خود اورا
 خلیفہ خود نامزد کرد ولی مریدان و حلقہ نشینان دیگر این امر
 را نہ پسندیدند و حال دقال عراقی خلاف طریقت پیر شمرده طعن
 و تعرض کردند و عراقی ہند را گذاشتہ بزیارتی کہ و مدینہ
 رفت و سفر شام و مصر کرد و در قیام ایشیای کوچک بہ قونیا

ماند و در حلقهٔ درس شیخ صدر الدین قونوی نشست و بر فصول علم
 ابن عربی درس گرفت و صحبت استاد یافته عالم متبحر شد و در
 علوم ظاهر و باطن بهره در شده شهره آفاق یافت چنانچه روایت
 است که چون از سفر مصر باز می آمد امیر آن ولایت بد استقامت
 کبوتران پیام بر نایبان و استانداران آن شهرها که در راه او می آمدند
 خبر فرستاد که عزائی را به تمام عزت و حرمت استقبال کنند همین
 الدین پروانه عالم روایت قونیا بر عزائی نیلے پهرمان بود و تفسیرت
 و ارادت نیک داشت و در عین بیات نحو و مروج غلاتی خاص
 نام بود عزائی در سن هشتاد و پنج سال در دمشق وفات
 یافت.

شهرت عزائی نه تنها برای بود که از عالم و ناضل بود بل
 موفی مدانی، عارف، دانشمند و شاعر فصیح و بین بود.
 عزائی در کتب خود غلامهٔ مخصوصی به چشمهٔ حیرت کس داشتند
 که از ایشان که در کتب و اخروی برگرفت در شرح نشان
 گفت این کتب از صدر الدین ذکریا طائی تالیف و تفسیر شده
 او بود و در کتب و اشعار و الهام سرور و استین هلال
 زیدنا و کتب و اشعار حکام روح
 کتب و اشعار او مشرف است به کتاب
 خاطر و قاف او کاشف اسرار غیب

پرتو انوار او محرق نور حجاب
 درم شیخ عزیزالدین محمد الحاج است که مرد خدا رسیده بود
 نسبت او می گوید

و فی حق عزیزالدین محمد عابدی آن عاشق
 که گرد آینه اوجدهت و می صد بار در جنب
 سوم شیخ حمیدالدین احمد واعظ جامع لبنان بود که عزائی در
 حلقه درس و وعظ او می نشست در مدح او می گوید
 دست مخلص حمید احمد خلق که جلاش نموده برهان را
 مجلس وعظ داعظ اسلام حل کن مشکلات قرآن را
 چهارم آن استاد زمان و صدر جهان شیخ صدرالدین قزوینیست
 که از فصوص الحکم خواند و در تعریف او نیز اشعار مخلصانه سروده
 است مثلاً

رهنمایی که پرتو نورش روشن اطراف کن فلک دارد
 پنجم صاحب دیوان خواجه سعدالدین است که مثنوی عشاق نام
 با مثنوی کرده و مدحش گفته است.

عزائی اول سونی بود بعد از آن شاعر زیر که هر چه نوشته است
 از نشر و نظم راجع به تعریف است در نثر کتاب کوچک است.
 بنام لمعات که در بست و بهشت نعل منقسم است. مطابق عدد
 الف بای عربی بعد از زمانه که از درس فصوص الحکم نزد شیخ

صدر الدین فارغ شد خلاصه افکار و تعلیمات آن صوفی فیلسوف
 را درین کتاب تحریر نمود از مطالعه آن معلوم می شود که او تا
 کجا بر کلام قدرت داشت و بچه جوش و تحقیق اسرار و غوامض
 حکیمیه را فهمیده بیان نموده است که بر عارف مثل همای از اثر
 کیف آور آن خود را باز نتوان داشت و شرح آن کتاب
 بنام "اشعۃ اللمعات" نوشت و اصطلاحات مشکله را تشریح نمود
 در ثنوی عشاق نامه بیش از نه صد شعر باشد در آغاز کتاب
 بعد از حمد باری تعالی و نعت پیغمبر خدا صلعم و مدح خواجه سعد
 الدین خطاب بسوی دل و بسوی نفس و احوال و ولادت انسان
 نوشته است. شعار زیر عنوانات ترتیب نداده است اکثرها مثل
 صریقه و منطق نظیر غزلیات هم داخل کرده است. حکایات
 این ثنوی مثل حکایات رومی نیست که او در ثنوی خود برای
 تشریح و فهمانیدن اسرار و دقائق فلسفه و مابعد الطبیعیات آورد
 است بلکه در بیان طریقت و پند و موعظت اشاره باحوال و
 واقعات کرده است.

دیوان او مشتمل بر چهار پنج قصیده که اشاره بآل کردیم.
 غزلیات. دوسه ترجیع بند و ترکیب بند و کم از دو صد رباعی
 است. کلام او خواه در غزل و خواه در ثنوی در باالی سبک
 ساده و بیغ دارد هر مطلب به سلاست و روانی ادای می کند

بوی شوکت افغان و ترکیب و تخیل و استعارات زیاده
 بهر نبرد است خصوصاً در غزلیات یکجا خوش و موسیقیت دارد
 چون عارف صفتی بود. مانند عربیت بیخود و تجلیات الهی و نیزه
 بود هرچو می سرورند غلامان و استجائی گفت غرض از تبلیغ
 بود در کمال کمال و در منور و ازین جهت به یک دولت
 عظیم و کثرت و در ذات و کیفیت که به او گفته بود سبزه
 عارف بود که در مثل حانف و نظیر و مدخل حالت صوفیانه
 به کمال است و شکی نیست که فیض آن به تمام دشتوار باشد
 در جهت سیاست و عام فنی غزلیات در کمال عام و خاص
 نوزده می شد و صاحبان را بوجوبی آورد و این دو سه شعر
 در غزلیات که گویندگان و سازندگان و کرده اند به شهادت آن
 در کمال پندگی و آریلیه

چون بهر کعبه رفتیم بجرم رحمت دگر
 تو بیرون در چو کردی که درون خانه آئی
 به سینه چکان سبزه که دم ز زبیر نهاد
 که مرا خراب کردی تو به سحر و جادوی

در کمال پندگی و آریلیه
 در کمال پندگی و آریلیه

عراقی در غزلیات خود ہم عقائد بنیادی تصورات بیان کرده است
 سلسله افکار او ایسی طور است. خواہشات نفسانی را ترک کنید. از
 عدائق دنیا علانہ برچسبید. خودی را نہایت را بر طرف کنید. آنحضرت
 قلب بوشید و رفتہ مرشد پامال بشوید و در نبرد و در غزلیات
 بنفاتی رساند مردم را در ہشام و ثواب مقیم ہزارہ مقصد ہزارہ
 وصال خداوندی است. لذت و کیف و سرور و فنا و فقر است
 صحابہای کثرت پیدا شمع و در دست ہی تم شویید ہوشی از غزلیات
 ایہا گویند افکار تصور ہذا غزلیات عنایت و روحی موجود است و ای
 عراقی ہستعارات و تشابہ بجای از مطالب حقیقی را بصورت ہذا و ہذا
 گفتہ است. گاہی ہستعارات مثل شب عشق. شمع غار عشق. مشرب عشق
 حرم عشق. عشق بکار ک بردن تبار تبار میگرد و سکہ و ہمام و
 دیگر لوازم ط ذکر ہی کند تا استعارات و در ہستعارات ہستعارات و ہم
 چنین ہون محبوب و نہفتہ و غمزہ و ہوس و چشم و لب می گوید و ارج
 است کہ خدا و شہی جلالی و ہندیر ای ہستعار وصال و ہفتہ و گرم
 ہر او ای ہست و کسی مثل شہر ذیل ہستعار و مقصد او ہست
 در ہستعار ہست ہست چہ می باشی در میگرد و در ہست ہست
 گریاد کنی ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست
 در عکس ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست

بے بادہ شوقی خراب و در ہوش

خواہی کہ درونِ حرمِ عشقِ خرامی
 در میگردہ بتیئیں کہ راو کعبہ دراز است
 مردمان کہ بدیں گونه مجازات عادی نبودند از تنگ نظری دکوتاہ
 بیخی مخالفت ورزیدند و قیمت زدند کہ او بے دینی و رندی در او باشی بیاموزد
 و این اہمیت عراقیت وریں باب کہ او دریں رنگ مجازی مسائل تصوف
 بیان کرد و عوام را شناسا کرد بعد ازاں این رنگ، تغزل بر دست حافظ
 بکمال رسید و در شعرائی متصوفین زمانِ آخر مایہ تقلید مانده
 نظریہ ہمہ گیر ہمہ ادست نیز جزو کلام عراقیت در یک ترجمہ بند
 این مسئلہ را بوضاحت گفتہ است مثلاً می گوید
 اندر آئینہ جہاں بسنگ تائب بینی ہمیں زماں روشن
 کہ ہمہ ادست ہرچہ ہست یقین
 جان و جانان و دلبر و دل و دیں

ابن مین

امیر فخرالدین محمود ابن امیر یمن الدین طغرانی در فرلویم در ناحیه
 بسین (سبزوار) در حدود ۶۸۵ هجری تولد شد. ابن یمن شخص ادیب
 و هم نسل پدر خود مستوفی و قریب خود بود. بیشتر زندگی خود در فرلویم
 بسر برد در ضمن ملازمت خود با میران و وزیران و پادشاهان زمان
 داشت و ایشان را می‌شود و از پرورش و پشتیبانی ایشان بهره
 مند بود. خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان (۶۴۲) و پسرش
 خواجه غیاث الدین پندر طغایمور پادشاه خراسان (۶۳۹ — ۶۵۲)
 و ملک معزالدین حسین بن غیاث الدین بن رکن الدین بن شمس الدین
 از پادشاهان کرت (۶۳۲ — ۶۸۲) و تاج الدین علی از پادشاهان
 سرحداری (۶۴۸ — ۶۵۲) و جانشین او خواجه نظام الدین
 یحیی (۶۵۳ — ۶۵۶) و پهلوان حسن دامغانی (۶۶۰ — ۶۶۱)
 و خواجه علی موید (۶۶۶ — ۶۸۳) را مدح گفته است. ابن یمن
 چندی بمصاحبت خواجه علاء الدین در گراگان ماند. و تئیکه بدر بار
 و جیه الدین مسعود مدین امیر سرحداری مسلک بود که جنگ میان این
 امیر و ملک معزالدین حسین روی داد. ابن یمن اسیر شده بدر بار

و نیز در مورد و سایر واقعه نسخه دیوان اشعار او تلف شد و او بار
شماره ۵۵ و شماره زینبیا و اردستان جمع آورد و ماتی خود
در دو مرتبه دیوان کرد آنچه عمر خود در فریب بر سر برد و سه
سهم است و باقی است

در تاریخ و گوشت کتب و پارسی بود و با عوارز کمات پیوستگی تمام
در این کتاب بیست و نه هزار بیت است و نزدیک سه هزار بیت
در کتب دیگر است که در کتب دیگر و سه یک غنیمت باشد
در این کتاب در هر یک از این دو صوم زبان فارسی است و اشعار وی
در این کتاب است و در این کتاب در این کتاب است و مقتدر جبر و
در این کتاب در این کتاب و در این کتاب در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب

تعمیر را بفروشد تا بر دست
چون از نظر و زبانش بیایند
فرو بردن است آید از عسر او
که آن را در هر دو رخ این راهش
و او گرید که برای طلب زرد و جاه نیاید که تنگ و دو بکنیم
در این کتاب

در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب

ولی قناعت و خود داری و غیرت مندی هرگز از دست نبرید
 و بلند همت بوده زندگی بے نیازی گذرانیم و ما توانیم بار احسان
 بپذیریم. این طور مواعظ و نصائح که در دل مردم جذبات خود ادبی
 و خود اعتمادی پیدا کند در شمرانی دیگر بسیار کم و باین سلامت
 و بکفلی یا نته غی شود مثلاً می گوید.

مرد پایید که هر کجا باشد عزت خویشش نگه دارد

یا

در حوادث پایداری می کن و نی در انچه
 ای که بی پای بوساں از پی رشتن کمال
 سعدی مشهور آفاق است در اخلاق است در اندیشه آن حکمت عمیق که
 در زندگانی دنیا بکار آید به حکایت های دانش گفته است. ما
 ابن سینا در مقطعات خود تدمی فرا ترک زده است و پند های
 مانند زمین برای خود شناسی و خود بلندی بره ابن سینا است
 که گفته است.

تو باز سره نشینی که فلک نشین تست

چرا چو بوم کنی آشیای بویرانه

بزرگ آوا در در سپردن زمینهار

چرا غی مرمهت بعجز چون شانه

حافظ

ترجمہء حال حافظ بسیار کم محفوظ است ہرچہ نوشتہ شدہ است مشکوک است و قابل اعتماد نیست این چہ ابو العجیبی است کہ معروف ترین و عزیز ترین شاعر ایران مثل حافظ کہ لسان الغیب و ترجمان الحقیقت منقبتی شہود چیز ہی موثق از زندگی و احوال او باز نماندہ است در تذکرہ نام او و نام پدر او را بالیقین ضبط نہ نمودہ اند . اغلب نویسندگان بریں متفق اند کہ دانش محمد و نقش شمس الدین است . نام پدر بقول بعضی کمال الدین و بقول بعضی بہاؤ الدین است . بروایت میخانہ عبدالبنی در طفلی سایہ پدر او از سر رفت و در تنگ حالی بر مزد خمیرگری بسر اوقات می کرد اما علم و فضل متداولہ را آموخت و قرآن را حفظ کرد و از علم عرفان و تصوف بہرہ وافر گرفت . او در اشعار بہ علم و ہنر خود اشارہ می کند ع . تو اہل دانش و فضل ہمیں گناہت پس

گر چہ عرض ہنر پیش یار بے ادبی است
زبان خموش و لیکن دہاں پر از عربیت
این تدر مسلم است کہ تاریخ و دانش سال ہفت صد و نو و

یک است چنانکہ از خاک مصنی بر می آید و اگر بر صاحب میخانه اعماد کنیم
کہ او در سال شصت و پنج و نمانت یافت سال ولادتش ۶۲۰ متعین
می شود.

سخنوری حافظ در سنہ ۷۲۶ در عهد ابوالسحنی ابو متعارف
شد. ابوالسحنی مرد شعر درست و شعر فهم بود قدر و منزلت او میفرمود
خوشگوارترین روز بای حافظ در عهد این پادشاه بوده است. در
اشعار خود اغلب جا به نام او تشغف و احترام پرده است. سے
یاد باد آن کہ سر کوسے تو ام منزل بود
ہر ویرہ را روشنی از خاک و دست حاصل بود

در ہمیں غزل ہیں شعر سے
آن تہقہ ایک خرامان حافظ کہ سہ پہنچہ شاہین قضا غافل بود
اشارہ بہ قتل او بردست مبارز الدین احمد پیر مشرف الدین
منظربانی اخلازادہ مظفر بہ است. مبارز الدین در سنہ ۷۵۴
بر شیراز متصرف گشت. این مرد سحت گیر سنی المذہب متعصب
و پابند طبیعت بود. حکم نافرند کرد کہ کسی نہ شراب کشد نہ نوشد
اورا در تاریخ شاہ محتسب گفتہ اند و در اشعار ذیل کہ لفظ محتسب
آندہ است اشارہ بہ ہمیں پادشاہ است سے

اگر چه بادہ فرج بخش و باد گلگیر است
بیانگ چنگ مخور می کہ محتسب تیز است

مخمسب و اندر که حافظ ناموس است

و گفت یک شب که تیر هم
بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور
از راه آمد و در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت
شاه شجاع که در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت
بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور

مخمسب و اندر که حافظ ناموس است
و گفت یک شب که تیر هم

بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور
از راه آمد و در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت

شاه شجاع که در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت
بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور
از راه آمد و در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت
شاه شجاع که در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت
بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور
از راه آمد و در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت

بنا بر این بود که در وقت عصر درین شهر شاه شجاع کور
از راه آمد و در راه از خدمتگاران خود پرسید که عاریتی را پرورد گفت

ای کبک خوش خرام کجای روی بالیست
 غزوة نشو که گریه زاید نماند کرد
 بعد از وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر تخت نشست
 چون در ۶۸۹ هجری نشید که نوزاد او حاکم بعضی از زمینها آمد نمود
 قرار نموده است او خود را شیراز نقل کرده به شاه منصور حاکم
 مشرق زاده خود پناه بست اما موخر الزکریا او را بر راه یافت
 او را اسیر کرد و خود قاضی شیراز نشست پس از آنکه در وقت زندان
 زین العابدین را با کرد او به کبک شاه عیسی و سلطان احمد بن منصور
 تاخت آورد ولی شکست خورد و جانب کبک را گرفت بعضی از
 بهاد واده بود چون به شیراز آمد منصور تاجب شیراز دست نیاید
 نمود همه منظریان را یکجا گردون به کرد
 حافظ به زین العابدین چندان مراسم در بدری نداشت
 ولی چون شاه منصور شیراز را گرفت بود توین بهست و در پیک
 عزال آمد او را بدین نوع اشاره نمود
 بیا که رامیت منصور پادشاه
 نوید رفت و ایستادست چون
 علاوه از شاهان و اعیان حافظ با سلطان احمد بن منصور
 بغداد هم علاقه داشت و در غزلیات بر آنکه در راه است
 خانه ورین عزال سے

من از جان بنده سلطان اولیسم از چاکر من باشد
 گر چه یادشش از چاکر من باشد
 در عهد سلطان احمد جانشین او حافظ به بغداد رفت اما اورا
 دل جمعی و ایش نشد . می گوید

رو نبردیم بمقصود خود اندر بغداد
 ای خوش آن روز که حافظ بود اندر شیراز
 از بیان خصوصی حافظ یکی خواجہ حاجی قوام الدین صاحب
 دیوان ابوالسحاق ریجو بود در مدحش ہم قصیدہ نامبروده است .

مثلاً این شعر سے
 دریای اختر فلک و کشتی بلال
 ہستند غرق نعمت حاجی قوام ما
 این قدر ہم مسلم است کہ محمود بہمنی شاہ دکن اورا بدر بار
 خود خواست و زر نقد برای زاد و متاع فرستاد حافظ راضی شد
 و برای سفر بحری بہ بندر ہرمز رفت اما از دشواری و پرخطر
 راہ ہراساں شد و باز بہ شیراز آمد و این عزل با و فرستاد
 کہ مقطعی این است سے

بس آساں می نمود اول غم دریا بہ بوی در
 غلط کردم کہ یک موجش بہ مد من زرنی ارزد
 حافظ مدح و ثنا گفتم است اما بیچ حسین بیجا و اعراق مثل
 شترای درباری سلاجقتہ وغیرہ نودزیدہ است . حافظ مروکم مایہ

بود ولی راه حرص و آز پی مال و متاع نبرد. صبر و قناعت از دست
 نداد. می گوید در رمضان بداده بدو در تبیین گره کشتا سے
 غلام ہمت آنم کہ زیر چرخ کبود زہر چہ رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 سوارخ نگاران پیش گفتم اند کہ حافظ را معشوقہ بود. شاخ
 نبات نام در روایات دیگر عشقیہ باد منسوب داشته اند اما بہ
 تملیح و تحقیق از اشعار ادیب نکتہ واضح است کہ شاخ نبات معشوقہ
 نبود بلکہ تلم خود را بہ شاخ نبات تشبیہ داده است چنان کہ در
 اشعار ذیل پدید است سے

(۱) حافظ چہ طرفہ شاخ نبات است کلک تو
 کز میوہ دلپذیر تر از شہد و شکر است
 (۲) کلک حافظ شکرین میوہ نباتیت بچیں

کہ دریں باغ نہ بینی لثرت سے بہتر ازیں
 میر ولی الدین در لسان الغیب و حافظ محمد اسلم در
 معیات حافظ ما بہ تشریح این دعوی را بہ ثبوت رسانند اند.
 مولانا عمید الرحمن حابی در صفحات الالسن. مرزا سلطان حسین
 بالیقرا در مجالس العشاق و قاضی نور الدین شمشیری در مجالس المؤمنین
 و ہدایت و ریاض العارفین و حاج زین العابدین در لویا عن
 السیاحت حافظ را از طرفای نامی و اولیای بزرگ نام بردہ
 اند.

گر بھی کہیں کہ ہرچہ حافظ در غزلیات سرودہ است پر اخص
 و راستی و واقعیت بینی است می توان گفت کہ او یک مرد مخلص
 آرزو بود. پاک نثر و بے باک بودہ است. ہرچہ در دل داشت
 ہی گفت کرد و ہر سخفارت ہی نگریست ہمیں بہت بر فقہای و
 بہت سرودہ است مباحی بے عمل و زایدان بے فیض و درویشان
 ہر فریب لطف و تہنہ یعنی نمودہ است. روح حافظ بوحضرت حق تعالی
 پہنچا و او ہرچہ ہی دید بسوز معرفت می دید و راہ حقیقت می
 چشتا افسانہ و خواہد شاعر نثر عمیقہ کم داشت. مثلاً می گوید سہ
 چنگ پندار و دولت ہمہ را عذر بنہ

چوں ندید نہ حقیقت رہ افسانہ زدند

آن زہد ریا خرمین دین خواهد سوخت

حافظ این خرقہ پشمینہ بنید از دیرو

چوہ ہر آن مفروش ای ملک الحاج کہ تو

نمانہ می بینی دمن خانہ خدا نی بینم

آنکہ بیاب شہرت و ہر و عزیز می حافظ مانند حسن ادا

بہت صفت و حسن بینی را نظر انداز کردہ سبب دیگر ہم این

است کہ حافظ روح انسانی است پیام او عالمگیر است

معمولاً ہر فردی کہ بعضیات انسانی آگاہ بود و حوادث زمان را بہ

تعمیر آنکہ حافظ ہی کرد چوں کہ او خود زمانہ فتنہ و مشردتہای

در بریادی دیده بود و اثرش بر باطن دل و دماغ سنجیده و فی طبع انسانی
 لا در نظر و اشتمه درس صبر و حوصله داده است ازین جهت اکثر افتاد
 افتاده است که انسان هر اثر که از رنج و آلام زمانه می گیرد مطابق آن
 در اشعار حافظ می یابد و از یک رنگی طبع انسانی یک گونه تشفی می پذیرد
 و ہمیں سبب است که در دشواری و تنگی و مصیبت رجوع به دیوان حافظ
 می کنند و نال می گیرند و این چنین حکایات این نظریه را اثبات می کند
 که زنی پسر گم گشته را از پیش گوئی حافظ یانت و شاه انگشتری گم
 شده را از رهنمایی حافظ دریانت در ان غزل حافظ که پیش همایون خواند
 شد و در ان زمان که از تاج و تخت محروم شده در بے کسی و بد حالی
 به سر زمین ایران داخل شد چه قدر تسلی داد و دل مضطرب را سکون
 بخشد این نند شعر از ان غزل چه قدر مناسب حال او گفته شده
 است

گذیده کشور سے کان عرصہ را شاہی چنین باشد
 همایون منز سے کان خانہ را ما ہے چنین باشد
 ز رنج و راحت گیتی مر سجاں دل مشو خندان
 کہ آئین جہاں گاہے چناں گاہے چنین باشد
 بایہ تاسف است کہ کلام حافظ این طور جمع نہ شده است کہ
 اندازہ بکنیم کہ او در جوانی چه رجحانات داشت طرز تخیل چوں بود
 چوں سال او پختہ شد چه حوادث زمان بر او اثر انداز شدند و روش

شعر او چنان ارتقا یافت از نا علمی این احوال است که در افکار او
 مخالف و تضاد دیده می شود. زیرا که ممکن است نظریه و رجحان او
 بعد از یک دوره زندگی تبدیل شد و او طرح سخن نورسخت .
 نمی توانیم که بگوییم که آیا در آغاز سخن گوئی یا در اواخر زمانه طرز
 فکر راجح به دنیا و زندگی گذرانی این چنین بوده است این قدر واضح
 است که او می گوید که این کائنات یک معمایست که نتوان فهمید برایت
 کار و انجام کار. کارخانه دنیا کار پیچیده است. ناسی عالم خیالی است
 بکنه هر چیز نتوان رسید (۲۵)، هر چیز فانیت عیش و عشرت به رنج
 و غم تبدیل می شود. حیات ناپایدار است ازین جهت بردفات و
 تلف چیز غم نباید خورد (۲۶)، علاج غم و درمان یاس این است
 که این ایام مستعار را غنیمت شماریم به عیش و نشاط بسر بریم. باده
 خوریم و هنگامه کائنات را فراموش کنیم. این سلسله فکر او باین ترتیب
 از اشعار او پدید است

حدیث می و مطرب گو دراز دهر کمتر جو
 که کس نکشود و نکشاید به حکمت این معمارا
 هر وقت خوش که دست دهد منتقم شمار
 کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
 ساقیا بر نیز درده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
 حافظ تابع فلسفه ای کیورین است اعتقاد می دارو که هر چیز

که لذت می بخشد عموماً برای بهبود انسان است باید که هر لحظه
 تمتع یابیم . دیردز که مرده است برای آن رنج نباید خورد . مستقبل
 که نیامده است و مبهم است ازاں بے فکر باید ماند و هر دم تعلق به
 زمانه حال باید داشت و خوش و خرم باید اوقات بسر کرد در زمانه
 زندگی و حافظ این قدر تباهی و خون ریزی شد که از تصور آن لرزه
 بر اندام می افتد . تیموریان قتل عام کردند . شهرها بباد دادند و خانواده
 شاهی را یک یک تا بچه و زن ته تیغ کردند دل درد مند شاعران
 حوادث هولناک بیگانه نتواند ماند مگر در اشعار حافظ بسیار کم جایی
 بینم که دل شاعر بر رنج و الم انسان می گیرد او از مصائب دیگران
 غافل است هر چه گذشته است بدو توجه نمی دهد هر چه پیش آید معرض
 فکر نمی آرد او را چند چیز باید که باعث تسکین او باشد و بس سه
 دویار زیرک و ازباده کهن دوسمنه

فراغته و کتابے و گوشه چمنے

ہر آن کہ خاطر مجموع دیار نازنین دارد

سعادت ہمدم او گشت و دولت ہم قریب دارد

حافظ در خمریات پایہ بلند دارد . خیام ہم بیای او نمی رسد

او بیان شراب و بادہ خواری با اخلاص و جوش و شوریدگی می کند و بر

تأثیرات مستی و کیف مسرور می شود و خود محفوظ شده دیگران را

صدای عام می دهد چه در نظر او شراب در مان ہمہ درو با است

لطف زندگی در زندگی و میخوار نیست، می گوید سه
 بی ساقی می بانی که در جنت نخواهی یافت
 بآب رگنا آباد و گلگشت مصلی را

من ترک عشق بازی و ساغر نمی کنم
 صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم

گدای میکند، به وقت مستی بین
 که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

حافظ ماہر امرار تسموت است اصطلاحات صوفیہ را بہ لیاقت
 فن استعمال می کند اما درد و خلاص رومی و یقین و ایقان عطار
 ندارد آن رنگ استادانہ دارد مثلاً سه

بهر جام جم آنکے نظر توانی کرد
 کہ خاک بیکدہ کحل بصر توانی کرد

سایہا دل طلب جام جم از نانی کرد
 ہر لچمے خود دانست زبے گانہ نما میکند

عشق و تغزل در حافظ بسیار کم و محدود و جرأت نا آمیز
 است، محبوبہ او پاک بان و عیادار است و از ہوس کاری
 ہائے دنیا لوث نیست چنانچہ می گوید سه

من ار الودہ دامنم چہ عجب ہمہ عالم گواہ عصمت اوست
 ترا جیادہ آب دیدہ شد غماز و گرنہ عاشق و معشوق راز دارانند

حافظ استاد فن شعر است بر کلام قدرت تمام دارد مثل نظامی و انوری کلام را به صنایع و بدائع و کنایه و مجاز زینت می دهد. طرز بیان جاذب و نفیس است. همه غزل یک شیرینی و لطافت و تازگی و سبک پندیره و روان دارد گویا بر دل و جان سحر می کند. عبدالباقی می گوید که بعضی از اشعار حافظ بحد اعجاز رسیده است. در جزالت و موسیقی و تاثیر کلام هیچ شاعر بعد از نرسیده است همین جهت مردم هر طبقه بر کلام حافظ فریفته می باشند. او هم مثل رومی و سعدی و فردوسی نه محض در ایران و مشرق بل در یورپ و دیگر ممالک شهرت دوام یافته است. و غزلیات او بزبانهای اروپائی ترجمه شده است شعرای آلمانی مثل گوته از افکار او خیلی متأثر شده و سخن او را پیروی نموده اند.

غزلیات حافظ این قدر جاذبیت داشته است که بر اخلاق عمومی اثر طبع کرده است علماء متحقق که در عروج و زوال علل بدقت نظر می کنند و بلندی و پستی اخلاق را می سنجند اعتقاد دارند که شعر هم قوت فعال است که بر دل و دماغ مردم بسیار اثر اندازد به عقیده بعضی از بنفوس شناسان زمانه دراز جویان حقیقت مثل دکترقبال مرحوم شاعر مشرق یکی از اسباب بزرگ انحطاط مسلمانان سخن رانی شعرا مثل حافظ بوده است زیرا که ایشان از مجاهده و مجادله حیات می گریختند دنیا و اموال دنیا را ناپائیدار شمردند بختارت می نگریستند. سلامتی خود را گنبد می یابند.

شراب را واسطه خود فراموشی می نمودند. طبعی که عیش طلب و نشاط
خواه بود و از حیات مسکری و عملی خود دور مانده بود. ازین گونه
خیالات شاعرانه دل بستگی و حوصله یافت و از کار سلطنت و جهانگیری
و جهان آرائی دور تر مانده درجه بدرجه از فعل عاری شد و دیگران
از تنبلی و بی عملی این چنین منت موقعه یافته غالب آمدند حافظ امام
این چنین شعرا بوده است و این درس کناره کشی، خود فراموشی و
پس ماندگی از همه زیاد تر و پراثر تر داده است. اقبال مرحوم
در عین اشاعت «امر از خودی» نظمی بر حافظ نوشتند و بر کلام او
انتقاد و تعریفین سخت نموده کیش و راکیش گوسفندان گفتند و تمبیه کردند
که الحذر از کیش گوسفندان الحذر. اما شیدائیان حافظ را این تمقید
سخت ناگوار آمد آخر در اشاعت دیگر آن نظم را حذف نمودند.

امیر خسرو

امیر خسرو در سنہ ۶۵۲ ہجری بمقام پتالی نصیبہ ای در استان آگرہ متولد شد پدرش سیف الدین از قبیلہ ترک لاجپن بود کہ در عہد سلطان شمس الدین التمش ورہند آمد خسرو ہنوز ہشت سالہ بود کہ سایہ پدرش از مہر برنت در کودکی علاوہ از تعلیمات متداولہ خوش نوبی نیز آموخت۔ ذوق شعر گوئی از فطرت آمدہ بود خوش لحن بود چون جوان شد در ملازمت کتکو خان کہ از امرای دربار عیاش الدین بنین بود پیوست۔ این امیر نیامن بر موق ای از خسرو رنجیدہ شد۔ چون شاعری خسرو آوازہ گرفت سلطان محمد پسر عیاش الدین بنین بدربار خود منوسل ساخت و در ۶۸۳ھ سلطان محمد خان از دست تاتاریاں کشتہ شد امیر ہم گرفتار آمد و لی خلاصی یافت در ۶۸۹ھ کیقباد اورا طلبید ولی امیر بہ خان جہاں ملازمت بست و با وی در اودھ دو سال ماند۔ چون جلال الدین خلجی بر تخت دہلی متکون شد منزلت خسرو افزود۔ ندیم خاص شد و عہدہ امارت یافت در ۶۹۸ھ علاؤ الدین خلجی جلال الدین را کشت و تخت دہلی را ر بود خسرو برای بست و یک سال از عنایات خسروانہ او محترم ماند بعد از وفات علاؤ الدین در ۷۱۶ھ قطب الدین مبارک بادشاہ شد

دی خسرو را بسیار تدر و منزلت کرد. در آخر عمر خود به دربار غیاث
الدین تغلق متعلق شد در ۷۲۵ هجری وفات یافت و در پایتین مزار مرشد
خور شیخ نظام الدین ادیا مدفون شد.

خسرو را به نظام الدین الیه عشقیت به درجه عشق رسیده بود هنوز
بیست ساله بود که پدرش او را به خدمت شیخ برد در اواخر عمر خود
بعیت کرد و مرید خاص شده به در خدمت مرشد نهاد اشتغال تصوف
و حقیقت داشت و از دعا و صحبت شیخ در دسوز سینه یافت
بیرگر چه به دربار شاهی علاقه داشت و زندگی بسی دنیا دارانه بسر برد
اما در دل طاعت بر خود کرد در اصل وی در دینش فاش بود.

علاوه ازین کمالات علم و ادب به سنکرت و هندی تصرف
داشت. در موسیقی ماهر بود و به خطاب نایک امرافراز بود.
بسیاری از آهنگ های نو ایجاد کرده است

آثار او در نشر (۱) نقل القواید یعنی موقوفات نظام الدین اولیا
(۲) مجاز خسروی در پنج جلد در ۱۹، تمام شد اصول
و قاعده نشر نویسی را منضبط کرده است. صنایع
و بدائع عجیب را در انواع نظم و نثر بکار برده
است که محنت و تکلف و طبع مخترع او را دلالت
می کند.

(۳) خزائن الفتوح فتوحات علاء الدین خلجی
در نظم . متفرقات . بدیع العجائب . خالق باری . مثنوی شهر آشوب
چیتاں و اشعار ہندی وغیرہ

مثنوی نامہ تاریخی - ۱۱۶ قرآن السعدین . مثنوی نخت است
کہ خسرو بہ سال سی و ششم از عمر خود در ۶۸۸ ہجری تمام کرد .
دران مثنوی ذکر احوال کیقباد و پسرش بغرا خان یعنی مخالفت میان
ایشان - مکتوبات کہ بہ یک دیگر نوشتند . گستاخی و بے باکی بغرا
خان و آخر صلح میان ایشان مندرج است چونکہ این مثنوی بہ فرمان
بغرا خان نوشتہ شد ہمیں بہت ادب و احترام پسر را در مقابل پدر
محوظ تر داشتہ است . برای طبع شاعر نظم این واقعات تاریخی محض
و پچی نہ داشت اما در ضمن احوال نظم ہا بردہئی . سزائے منگلان
قلم . کاغذ . کشتی . شمع . صراحی و جام کفہ است کہ بر وصف نگارای
او گواہ عادل است . اکثر جا مثنوی را از تشبیہات و صنایع و
بدائع کلام را رنگیں کردہ است تا بے نمکی و خشکی احوال تاریخی
کم شود .

(۲) مفتاح الفتوح در ذکر احوال سلطان جلال الدین از سنہ
۶۸۹ تا ۶۹۰ ہجری است و بیان چہار جنگ دی با تفصیل مذکور است
چونکہ خسرو بہ جلال الدین ارادت نیک داشت . احوالش بہ صدق
و اخلاص و تجوش بیان کردہ است برای دانش جوی تاریخ نظامی

ہند میں تثنوی پیش بہا است .

(۳) دول رانی خضر خان . داستان عشق است راجع بہ خضر خان پسر علاؤ الدین غلجی و دول دیوی دختر راجہ کرن والی گجرات و ازدواج ایشان خضر خان خود تمام احوال را نوشتہ بود . خسرو بر عرضداشت وی اس را منظوم کرد و عشقیہ نام داد تعداد اشعار ۴۲۰۰ بود بعد از قتل خضر خان سوانح کہ دول رانی را روی داد ہم نظم کرد و اضافہ ۳۱۹ شعر شد در ۱۵۰۰ بہ پایاں رسید این تثنوی گرجیہ بنی بر احوال واقعی تاریخی است ولی از چاشنی 'مجتہد دصال و فراق' میان دریا و انجم دردناک ایشان خیلی اثر انگیز و المناک گردیدہ است در ضمن احوال ذکر رسوم ہندی . تہذیب و تمدن و اشارہ بہ زبان و لباس . گلہا و میوہ ہا و حیوان موجود است کہ اس زمانہ را یاد می داند . از حیث تاریخی این تثنوی بسیار اہمیت دارد کہ در ذکر سلاطین اسلام تا علاء الدین غلجی و فتوحات گجرات - چتور - تلنگانہ وغیرہ شدہ است و برای واقعہ نگاری . لطف بیان و اخلاص محرو است .

(۴) تغلج نامہ در ذکر احوال و فتوحات غیاث الدین تغلج است و از حیث تاریخی خیلی اہمیت دارد . این تثنوی چنان و لکش نیست و مانند تثنوی ہای دیگر تخیل تازہ و جاندار نمی دارد بعضی از اشعار از رعایات لفظی و تہنیتات مالکلف شدہ است .

(۵) نہ پھر منسوب بہ قطب الدین خلیجی است در ۱۸۰۰ء تمام شد
 این مثنوی در تہ باب منقسم است ہر باب در بحر جداگانہ است
 ہمیں جہت اہل را نہ پھر نامیدہ است . خسرو دریں مثنوی بر وطن
 خود شکوہ شاہ و بیروز مندی تریحہ و خود نازاں است و تاریخ
 تاریخی را بہ تابلت و ہمز مندی می نگارد گویا قصہ عشقیہ است کہ
 بہ تخیل کاری دلکش شدہ است این مثنوی در چند بہرہ منقسم است
 و ہر بہرہ در بحر جداگانہ است . گمان می شود کہ ہمہ نظم مربوط
 نباشد اما چنین نیست ہر حال اہمیت تاریخی کم نمی شود

پنج گنج یعنی پنج مثنوی در جواب خمسہ نظامی بہ فرمائش سلطان
 علاؤ الدین خلجی نوشتمہ شد و در دو سال و چہار ماہ تکمیل یافت .
 (۱) مطلع الانوار مثنوی اخلاقی در جواب مخزن الاسرار تاریخ
 تصنیف ۶۹۸ . تعداد اشعار ۲۳۱۰ . در دو مہفتہ تمام شد .

علاوہ از مناجات . سہ نعت . مدح مرشد و پادشاہ وقت بہت
 مقالہ دارد بر مضامین اخلاق و طریقت مانند عبادت . ارکان دین
 اسلامی . جہاد . عشق . سخاوت . نسیبت . شہادت و غیرہ . در آخر
 اندر نامہ است بہ دختر خود . بعد از ہر مقالہ حکایات است کہ
 مطالب را تشریح می کند . چون این مثنوی کار عجلت است . طرز
 بیان واضح و صریح نیست بندش الفاظ ہم رواں نیست . موسیقیت
 کہ لازمہ کلام خسرو است ہم ناپید است در تمہید مقالات

منقبت و لغت با تشبیہات و استعارات نو و پر رنگ آورده است -
 - ساسات خود را به جوش و اخلاص گفته است اما به پایداری
 پختگی، ثبات و علمیت محزن الاسرار نمی رسد.

۱۰ شیرین خسرو در ۹۰۸ - نام شد تعداد اشعار ۴۱۲۴ - این داستان قدیم در سبک تازه
 و فن هارانه بیان شده است از تمثیل نگاری و سیرت نگاری وقت
 نظر خسرو پدید است و خسرو را هم رتبه نظامی می کند و گاهی
 افضل می گرداند. شک نیست که این شئوی آن صفائی و تراش
 و صیقل شیرین خسرو نظامی نمی دارد.

۱۱. مجنون یلی در جواب یلی مجنون در ۹۹۸ تمام شد تعداد

اشعار ۲۶۶۰

۱۲. آئینه سکندری در جواب سکندر نامه سال اختتام ۹۹۹

تعداد اشعار ۴۴۵۰

۱۳. هشت بهشت در جواب هفت پیکر در ۱۰۰۰ تمام شد.

تعداد اشعار ۳۳۸۲. قصه های عشقیه راجع به بهرام گور است.

هفت شهزاده قصه های خود می گوید.

نظامی و خسرو نظامی خدای سخن است هیچ شاعر تاود

الکلام در شئوی نگاری به مرتبه او نرسیده است. خسرو باین

همه جامعیت استادی وی را تسلیم کرده است

نظم نظامی به لطافت چون در و در او سر لبر آفاق پر
 (در باجه عرصة الکمال)

زنده است به معنی او ستادم در نیت نش حیات دادم (مجنون بیجا)
 اما در مطلع الانوار به تعلی شاعرانه گفته است
 دبدبه خسرویم شد بلند غلغله در گور نظامی ننگند
 نظامی در شنوی های عشقیه و رزمیه خود همه قصه های دلچسپ
 و پیر اثر را بکار برده است. چنانچه خسرو باین جانب اشاره می
 کند

می داد چون نظم نامه رایج بانی نگذاشت بهر مایه
 ازین جهت خسرو نتوانست که در شنوی های خود همان حکایات و
 احوال را تکرار کند. و از تاریخ و زندگی قصه های نو آورد. طبع خسرو
 توانا بود و او به روانی و سلاست شعری گفت در علم و نزاکت
 احساسات هم پس نه بود ولی با یقین می توان گفت که وی را
 متانت و نفاست فن نظامی حاصل نیست. خسته نظامی حاصل عمر
 اوست وی به دقت نظر و دقت فکر و جان سوزی شعر گفت خسرو
 محض برای رضامندی ممدوح فرمایش او بجا آورد اکثر بر این متفق
 اند که خسرو تدمی از نظامی فراتر نه نبوده است اما اثر میان کلام
 بر دو مقایسه کنیم خصوصاً میلی و مجنون. مجنون درسی از شاعرانی شود که خسرو
 اغلب جابجاندیش شعر و انتخاب الفاظ. تمجیل و کیفیت احساس از نظامی
 برتر شده است.
 مثلاً درین اشعار.

نظامی

- (۱) ی سرمه کش بلند بیناں در باز کن درون نشیناں
 (۲) ای امیر ترا نفاذ مطلق از امر تو کائنات مشتق
 (۳) بی کوکبی ز کاف و نونی کردی چو سپهر بیستونی

خسرو

- (۱) ای دیده کشای ددر بیناں سرمایہ ده تہی نشیناں
 (۲) ای حکمت تو بہ امر مطلق عالم ز دو حرف کرده مشتق
 (۳) در کار تو آسمان ز بونی از کلک تو کون کاف و نونی

اگر اشعار هر دو سرعنوانات مانند جمال یسلی . ابتدائی عشق .
 ناله های زار مجنوں . بہار . خزاں . یسلی بر بستر مرگ ہالمقابل بہینیم
 پر رنگی و فصاحت و مناظر نگاری و احساس نگاری خسرو واضح تر
 می شود

در ثنوی رزمیہ رتبہ خسرو از نظامی کمتر است در سکندر نامہ
 داستان های دلکش و پراثر کہ جامہ شعر توان پوشید و دران زور
 طبع شاعر توان بکار آمد نظامی ہمہ را بکار برده است خسرو در
 آئینہ سکندری ازان ہمہ در گزشت . او می گوید سہ
 دگر نہ لطافت ندارد بسی کہ مرگفتہ را باز گوید کسی

چوں نگذاشت او بشیشہ درون

من ار شیشہ شویم چه آید بروں

ازین جهت مثنوی او زیاد و لکش نیست. علاوه ازین نظامی اهل
 زبان بود. خسرو هندی نثر او و ترکی الاصل بود نظامی سوای شعر
 گوئی بیچ مشغله نداشت خسرو امیر. ندیم و دربار دار بود بسیار کم
 فرصت داشت. نظامی در مثنوی محض طبع را آزمود خسرو در غزل
 و قصیده. قطعه و رباعی و چیتان گوئی غرض در هر صنف سخن اشعار
 استادانه گفت باین همه جلوگیری با تمهیدات جنگ. نقشه های صبح
 و شام در جنگ که کشیده است در مقابل نظامی فرود تر نیست و
 توانائی. روانی و آگاهی او از احوال ندیم نشان می دهد. همه
 نقادان متفق اند که شاعری بهتر از خسرو تقلید نموده است
 پنج دیوان

۱۱، تحفة الصغر کلام میان سن از ۱۶
 تا ۱۹ ترتیب داده است درین دیوان قصیده و ترجیع بندها در طرح
 غیث الدین بلین و پسرش سلطان شهید در شرح نظام الدین اولیاء
 مرشد خود

۱۲) وسط الحیات کلام از سال ۲۰ تا ۳۴ مندرج است.
 قصائد و ترجیع بند در مدح سلطان شهید و نظام اولیاء. کشلو خان و
 کیقباد نیز در همین دیوان شامل است.

۱۳) عزة الکمال مشتمل است بر کلام از سنه ۴۸۵ تا ۴۹۵ هجری
 علاوه از غزلیات. قصاید در مدح سلطان جلال الدین خلجی
 معز الدین کیقباد و دیگر امرا شامل است. در دیباچه سوانح جیات

منتقری تم پند کرده است دی گوید که دی سنائی و خاقانی را در
مواضع و حکم رضی و کمال سمعیل را در تصفیه . نظامی را در شنوی
در سعدی را در غزل بتتبع کرده است .

۱۴۱ بقیه نقیبه . کلام زمانه پیری است . مرثیه ای علاء الدین
غلی نیز مندرج است قیاس این است که ریر دیوان کلامش تا
۱۵۰۰ هـ شامل است

۵۱ . نهایتاً الکمال . آخرین مجموعه کلام است مشتمل بر قصائد
و غزلیات و قطعات تا سنه ۷۲۵ هـ است که همین سال وفات
اوست .

غزل گوئی خسرو در غزل بتتبع سعدی می کند و اطلاق سعدی
امام غزل بود وی غزل را از تنگنای بیرون آورده وسعت و ریاضت
داد و چیزی که سعدی نتوانست خسرو او را تمام کرد . عموماً حسن
غزل منحصر است که غزل در اوزان و بحر آسان و روان گفته شود
مطابق آهنگ و صداهای خوش باشد تا موافقت مزامیر سرانیده شود
زبان ساده ، فصیح و قریب اللهم عوام باشد این همه خصوصیات
غزل خسرو را ممتاز می کند . خسرو از محبت و عشق آگاه بود احوال
و مقامات را که در عشق سرخ می دهد می شناخت واردات و کوائف
را که بر عاشق می گذرد می فهمید چنانچه اغلب جا آن نزا کت
احساسات را شعر اندر آورده است مثلاً

مردمان بر دامن و بے پوشی من حیرانند
 من دران کس که ترا بیند و حیران نشود
 جان ز تن بر دی و در جانی همنوز
 درد با داری و درد با منی همنوز
 خسرو در وقوع گوئی بهارت تا دارد و نقطه با می کشد که تصویب
 اس واقع پیش نگاه می گذرد مثلاً سے

چو رفتم بر درش بسیار دربان گفت این مسکین
 گرفتار است شاید کس طرف بسیار می آید
 بس نکات شکفت اور ایجاد کرده است سخن با سئے عبادی که
 هر کس می گوید و محسوس می کند خسرو آن را به لطف بیاری و اسلوب
 نو و یک تشبیه بدیع می گوید که بر طبع ایجاد خیز او دلالت می کنند
 مثلاً سے

هر درد عالم قیمت خود گفتم / فرخ یا تا کن که ارزانی همنوز
 می روی و گریه می آید مرا / ساعتی بنشین که باران بگذرد
 در بعضی از غزلها تسلسل مضامین را هم نگه داشته است که این
 روش خلقت سرزانتندین است / بعضی از غزلها جذبات لطیف دارد
 که درد لبای نا شادی و یاس و آرزوهای ناتمام پیدای می کنند و
 لطف می بخشند .

خسرو در بیان درزیده بود خود می گوید سے

خلق می گوید که خسرو بت پرستی می کند
آری آری می گنم با خلق عالم کار نیست

عشق میان خسرو و حسن معروف است از اشعار غزلیات واضح
نیت که معشوق خسرو زن است. از ذکر زلف و بوسه گماں می شود
که شاید مخاطب زن باشد اما نظریه خسرو راجع به زن خوش آند نیست
اندز با که در آخر مطلع الانوار به دختر خود داده است یعنی بر
تنگ نظری اوست وی را تلقین می کند که رو به دیوار و پشت بر در
کن و دوک و سوزن بگذارد. در اکثر اشعار معشوق او معشوق حقیقی است
که دی در غم، بجزانش می سوزد و آرزوی کند ع و م در عاشقی
آواره شد آواره تر باد این عشق ع دیوانه می کند دل و جان
خراب را وز عقل بیگانه می کند

زمن که عاشق و مستم صلاح کار بخورد خزان است در چمن عاشقان بهار بخورد
منتهای عشق این است که خود را در ذات خداوندی فنا کند
تو رخ نمودی و عشاق را وجود نماند

که پیش چشمه خورشید درجه شبم نیست
چون خسرو دل درد مند داشت از غزلیات این درد و سوز
و غم آشکار است

چه داغ ها است که بر سینه نگارم نیست
چه درد ها است که در جان می قرارم نیست

قوالان غزلیات خسرو را در مجلس سماع می خوانند و اهل طریقت
را در وجد می آرند.

قصاید خسرو در قصاید نگاری سبک جداگانه نمی دارد.
تتمع انوری. خاقانی و کمال اسمعیل می کند زور طبع می نماید و تشابیه
و استعارات پر لطف می آرد و مضامین می آفرینند. مدایح بلند
آهنگ نیست زیرا که مدح و مبالغه را از دل پسند نمی کرد و محض
برای همیشه خود را خوشنودی ممدوحین تصفیه می سرانید و در
اکثر قصائد مناظر صبح و شام. بهار و برشکال بیان می کند و نقشه
های دلکش می کشد بعضی از قصاید سرسبز موعظ و حکم است.
تصفیه دراز بنام بحر الابرار بسیار مهم است در یک مصرع
دعوی می کند و در دیگر دلیل می آرد مثلاً است

مرد پنهان در گلیمی پادشاهی عالم است
تیغ خفته در نیامی پاسبان کشور است
خسرو نیز مثل جامی شخصیت جامع دارد. شاعر و ادیب و
صوفی. موجد آهنگ های نو در موسیقی. امیر و دربار دارد سپاهی
پیشه. غرض جامع جمیع صفات است.

حیامی

نورالدین عبدالرحمن حیامی در تقصیه جام بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۴ هجری تولد یافت در کودکی تعلیم و تربیت از نظام الدین احمد پدر خود یافت سپس در سمرقند رفت و تکمیل علوم عقلی و نقلی کرد. علمی طبایع و زمین بود. در مباحثه و مناظره از همگان گویا سبقت را برد چون شهره سعدالدین کاشغری آوازه گرفت بکشش روحانی آنجا رسید امرار در موز روحانیت آموخت و راه طریقت پی برد از خواهر عبداللہ احرار نیز فیضان صحبت یافت همه عمر در سیرت بسر برد. بپدر با با بنیره مرشد خود ازدواج کرد. از چهار پسر زائیدند سه در کودکی در گذشتند چهارم در پیری آمد برای همین پسر در بازارستان و خردنامه اسکندری اندرنامه نوشته است در ۸۷۷ هجری حج رفت. در بغداد علمای شیعه بر نظمش در سلسله الذمیه او را بر وجه اهل بیت منعم ساختند ولی بر توجیح و تشریح بیانات فاسد و اشعار محرف خلاصی یافت. زندگی بسیار محترمانه گذاشته در ۸۹۸ وفات یافت.

در ایران کم کسی بوده است که مثل وی در زندگی خود عزت

و شهرت یافت. حسن بیگ شاه تبریز، سلطان محمد دوم خلیفه عثمانیای
دی را بدر بارهای خود دعوت دادند و آخرین زندگی خود سلطان
محمد بایقرا و وزیرش میر شیرعلی نوائی بسیار محترم و مکرم داشتند.
جای هم صفت موصوف بود. عالم، شاعر، عارف، ادیب، پابر
در تزک خود می گوید که شخصیت والای او از توصیف میرزا است
من بعض تبرکات نامش در کتاب می برم.

جای بر ذہانت و فطانت خود نازان بود و کسی را سوا
پدر خود که او را زبان آموخت در شوق اعتنائی داشت اما اصنامیان
طریقت را خیلی محترم می داشت. دی ز لطانت و ظرافت هم
عاری نه بود.

آثار او نزد روزن زیگ به چهل در پیار است اما بحواله
اوسلے بحواله تذکره شعرا از شیرخان لودھی شمار تالیفات او
از تم صرف و نحو عربی، عروض و تفسیر و موسیقی و تصوف در دنیا
به نودون می رسد. تحفه سالی چهل و شش از تالیفات کوچک
و بزرگ او می شمارد.

تالیفات در نشر نضات الانس (تذکره صوفیان) نوشته
۸۸۲ هـ. شواهد النبوت (۸۸۵ هـ) اشعة اللمعات یعنی شرح لمعات
عراقی - ۸۸۶ هـ. لوابیح در اعتقادات صوفیا. لوامح در شرح
خصوص الحکم از ابن عربی تالیف ۸۹۶ هـ. نقد النصوص شرح

فصوص از شیخ صدر الدین قولوی ۸۸۳ھ - بہارستان در جواب
گلستان سعدی و دیگر رسالہ بر تفسیر و شرح ابیات وغیرہ
در نظم ہفت ثنوی می دارد کہ بہ ہفت اورنگ محروف
است .

۱ - سلسلہ الذہب (تالیف ۸۹۰ھ) بحیرش نوٹس آئند نیست
ترتیب و تناسب اکثر جا بے تعلق است و کار تبیل معلوم می شود
مضامین از فلسفہ و اخلاق و دین بر چیز موجود است . تعداد
اشعارش ۷۲۰۰ است چونکہ نظم طویل است و خالی از درو بست
فن کارانہ . ہمیں جہت از ثنوی ہای دیگر کم خواندہ وا شود .
ثنوی در سہ دفتر منقسم است دفتر اول بر اعتقاد نامہ پایاں می شود
از ان آشکار است کہ جامی باین ہمہ کہ صوفی است است اعتقادات
سنی المذہب دارد .

چندی از عنوانات این قبیل است . توحید . اوصاف خداوند
انبیاء . فرشتگان . ختم نبوت . معراج . معجزات . منکر و نکیر . صور
امر ایل . یوم حساب . اعمال نامہ . بخشش بحرماں از شفاعت بزرگان
و ادامہ مشرکان در دوزخ . دفتر دوم مشتمل است بر اقسام عشق
مجازی و حقیقی و حکایت ہای درویشان و عاشقان . دفتر سوم .
حکایات راجع بہ پادشاں دارد در آخر این دفتر حکایات از
طبیبان است و ذکر شعرمانند اودکی . عنصری . نظامی کہ بہ اشعار

آیدار خود نامهای مکررین خود را لاژدال کردند .

۲ - سلمان و اقبال . این ثنوی منسوب به یعقوب بیگ

بن اوزلو شاه تبریز است هم وزن ثنوی منطق الطیر است . معانی فلسفی و اخلاقی و عرفانی در صورت تمثیل گفته است یک قصه غیر عادی است شاه یونان را پسر تولد شد بی مادر . سلمان نام . به دایه خوش گل و با تمیز سپرده شد که اقبال نام داشت . اقبال بر سلمان عاشق شد پدر را سخت ناپسند افتاد . سلمان و اقبال به جزیره خرم رفتند و در محبت و سرمستی بسر بردند آخر سلمان از لامت پدر و بصر انهد آتش افروخته با اقبال در آتش و آمد اقبال سوخته شد و سلمان از حکمت و جادو سالم ماند . زهره از آسمان آمد و سلمان را به جنت روحانی راه نمود دایه گویا نفسی است که روح را گرفتار جلوه های شهوانی می کند درین ثنوی مباحث اخلاقی است که در س حکمت و عرفان می دهد اشعار یک روانی و بی تکلفی دارد و خالی از لطافت و عنایت نیست .

۳ - تحفة الاحرار - این ثنوی در تبیح مخزن الاسرار نظامی و

مطلع الانوار خسرو نوشته شد . سنه تصنیف ۸۸۶ . علاوه از محتاجات و پنج نعت و منقبت مثل است بر سبت مقاله و حکایات در ضمن آن و در آخر اندک نامه است به پسر خود یوسف غیبیاد الدین . همه مباحث راجع به ارکان اسلام . تقوی و سلوک و عشق است . تمام نظم بر از نصائح اخلاقی است . حامی در دیباچه کتاب می گوید که کسی به جودت الفاظ و

سماست عبارات نظامی و دقت معانی لطافت اشعار خسروئی رسد اما چون
 در نزدیکی راجست است شایر ایرامیوه خام من قبول انند این شتوی
 زیاده مشابحت به مطلع الا لوار زار از رعایات لفظی و تجنیسات پر تکلف
 شده است و تازگی و شگفتی و آن معانی انند مخزن الامرار نمی دارد
 هم به سبب حیرت الیرار - هم رنگ نه سپراز امیر خسرو است -
 شتوی به پیاد عقد بهر عقد مقام ای دارد بر موضوعی و در تابع آن حکایتی
 و متابعت آورده است - هم شتوی برین ترتیب است - غلبه مباحث
 بر اصف - توهم - شبهه - دروغ - شکر صبر - خوف - غیرت - مینا - عفت و بذل
 غیره است هم شتوی پر از اخلاق و حکمت است - بجای در دیباچه کتاب
 می گوید - صدف پارچه چند بی نصدر بریم ریخته و خزنه ریزه چند بی
 اعتبار با یک دیگر آمیخته لعب کودکان را لالچ و طبع دیوانگان را
 موانع -

۵ - یوسف زلیخا - سنه تصنیف ۸۸۸ هـ . تعداد اشعار ۲۰۰
 معروف ترین شتوی های بجای است که شهرت وی را پائنده می دارد
 قصه یوسف زلیخا منی بر سوره یوسف است که خداوند خود آن را
 حسن القصص خوانده است ولی درین شتوی تفصیل انسانی
 افزوده شده است مثلاً این که زلیخا پیش از دیدن یوسف در خواب
 عاشق شد و در آخر عمر باز جوانی یافت و با یوسف عقد کرد .
 ۶ - لیلی و مجنون - تعداد اشعار ۳۷۹۰ در جواب لیلی مجنون نظامی

۶. خرد نامہ اسکندری در جواب سکندر نامہ نظامی

نظامی و جامی

نظامی در ثنوی عشقیہ و بزمیہ استاد
 با کمال است، شعرای نامور مثل خسرو، ہاتفی، جامی، فیضی جواب خمسه
 گفتہ اند و الحق نقل نقل است و اصل اصل، جامی در وزن و معنویں
 ترتیب و تناسب پیروی نظامی کردہ است و استادی اور را تسلیم
 کردہ گاہ گاہ نکتہ ہای نو نیز می آورد، جامی در ساخت نظم، سلاست
 و شیرینی و بے تکلفی در مقابل نظامی شمرزہ می شود و گاہی از و
 سبقت نیز برودہ است، دلی در ممانت و تخیل و فصاحت از نظامی
 درجہ ہا کمتر است، جامی آسان است ہمیں جہت در ہند و ترکی
 و جا ہا کہ زبان فارسی خوانندہ می شود ہر و لعزیز است دلی نظامی
 را آن کس توان ہمید کہ عالم زبان و از علوم طبیعی و عقلی و تاریخ
 کشور آگاہ باشد، آن وقت معانی و عمق تخیل نظامی در جامی دیدہ
 نمی شود، جامی و عامی گوید سے

قافیہ آنجا کہ نظامی سزا است بر گذر قافیہ جامی سزا است

دلی بعد ازیں بہ تعلی شاعرانہ می گوید سے

صد چو نظامی و چو خسرو ہزار

بایدم از حساب سخن چو ہم خوار

غزل گوئی

جامی راسخ و بولوان است وی خود در

تقلید امیر خسرو ترتیب دادہ است، اول بنام فاتحہ الشہاب دوم

واسطه العقد سوم خاتمه الحیات هر دیوان مشتعل است بر تصبده و
غزل و قطعه و رباعی .

مضامین غزل همین است که سعدی و حافظ بکار برده اند خود
می گوید که وی تتبع کمال خجندی کرده است

یافت کمال سخفتش تا گرفت چاشنی از سخنان کمال
جای گریه صوفی با صفا بود و آشنای اسرار تصوف ولی پابند
مشریعت ظاهری هم بود و زندگی ناله و اعظ بسری برد ولی حقیقت
عشق می دانست، خود می گوید

اسیر عشق شو کاندیشم این است

هم صاحب دلاں را همیشه این است

اسیر عشق شو کازاد باشی

غمش بر سینه نه تا شاد باشی

گرچه مانند صوفیای دیگر قایل به عشق مجازی نیست . چنانکه این

نکته واضح می کند

چون اهل حقیقت سخن عشق کند

بیهوده این قوم مجازی ز کجا

باین همه با حسینان یعنی منطاهر حسن حقیقی دلبستگی داشت . در غزلیات

تعلق خاطر وی به گل چهره مرزا علی جان . شیخ عمر . ملک محمد . خواجه

خواننده آشکار است در اشعار وی آگاهی از اسرار تصوف پدید

است ولی آن سرمستی و شوریدگی رومی و لطافت شعری و سحر
بیانی حافظ ناپدید است و اردات عشقیه و معاملات که میان عاشق
و معشوق رخ می دهد و سعدی در غزلیات خود و انموده است
جای ازان خیالات خالی است. درین شک نیست که رنگ غزلیات
ساده و شیرین است و اخلاص گوینده واضح همین جهت مقبول
خاص و عام است غزلیاتش در محافل صوفیه خوانده می شود و در
می آرد او زان غزلیات خوش آهنگ است و توافق صداها را نیز
ملاحظ داشته است اینک چند شعر از غزلیات که در تبحر حافظ
و سعدی دخیل و گفته است .

- ۱- بر طرف رخ نهادی آن جعد مشک سارا
بچون شب سیاه کردی روز سفید ما را
- ۲- شیخ در صومعه گزشتت از ذوق سماع
من و میخانه که آن حال مدام است این جا
- ۳- لب نهادی بلب جام و ندانم من مست
که لب لعل تو یا بادیه کدام است این جا
- ۴- ولم ضعیف و از هر سو پلامتی چه کنم
که شیشه نازک و هر جا که می روم سنگ است
- ۵- ای خوش آنانکه خشم طره یاری گیرند
یک دم از پیچ و خشم دهر کناری گیرند

۶ - یا به شمشیر جفا در جگریم پاک انداز
 یا به رحمت نظری بر من غمناک انداز
 ز شمارش یک رنگ با نظانه است و اغلب جایک افسردگی
 و بی اتقانی پیربای دنیا تار است .

تقصیده انگاری
 تصایید جامی محض ملح سرائی نیست و نه
 مانند قصیده سربازان سر بر آورده یعنی بر مولت الفاظ تشبیب و
 استکبارت به لب و کلمات و عبارات گوی نیست اغلب قصاید وی
 مانند سعدی پند و نصیحت است به پادشاهان - از زهد و اتقای
 جامی دور بود که مثل شعرای درباری برای خوشنودی ممدوحین
 دروغ با فردی نمی گوید است

من آن نیم که زبان را به رزه آلایم
 بدح و ذم خسان نوک خامه فرسایم
 تصایید وی که در مدح سلطان یعقوب تبریزی . سلطان حسین
 باقر و سلطان محمد فاتح است . رنگ و عظمت دارد . نعت با نیز
 در ساخت و صورت قصیده است و تبلیغ خازانی و خسرو کرده است
 و بسی نکات حکیمانه سروده است مثلاً

بگو و آن لطفش بخوش باشد ولی نتوان بآب
 کتن آن آتش که اندر سنگ آتش مضر است
 نظریه شعر در نظر جامی
 جامی عقیده دارد که شعر به قافیہ

و تجنیس و مراعات لفظی . ایهام . تشبیه و استعاره آرائش می یابد

یافته از صنعت وقت جمال لیک نه بیرون ز حد اعتدال

این همه زینت شعر جائز است سه

این همه گفتیم ولی زین شمار چاشنی عشق بود اصل کار

عشق که رقص فلک از نور دوست خوان سخن را نمک از شور دوست

جای اگر در سرت این شور نیست

خوان سخن گره نه بی دور نیست

جای دیگر می گوید که اشعار من همه یلبات است هر چه در دل

پاک و پلید باشد در سخن پدید آید در شعر اخلاص و راستی لازمی

است برای شعر غازه باید ز خون بجز سماز کرده

شعر آبیست ز سر چشمه دل چشیده شده آلوده به گل

بایدت در سخن آسودگی پاشد کن دل ز بهر آلودگی

جای خصائص شعر و سبک نمود را درین اشعار واضح تر گفته

است سه

نظم کلامش نه بنا بیت بلند

تا نه شود هر کس از او آسوده مند

سر معانیش نه ز انسان و عین

کس بتواند یا نشد شکر بگویند

لفظ جوشش و معنی خطا هر دو در آب ز لالشی و جواهر درو

جای مثل شمر و مندی جامعیت دارد - در کلامش مواظب سعدی -
سلاست حافظ - . تصوف رومی در زانیت نظامی پدید است ؟

عُرنی

هاشم محمد لقب جمال الدین است . پدرش زین الدین داروغه دار
 دارالفاضل دولتی در شیراز بود . این محکمه را عرف می گفتند به همین
 نسبت . پسرش عرنی تخلص کرد . بروایت تذکره بهارستان سخن
 عرنی علاوه بر تعلیمات مروجہ علمی و دینی نقاشی و مصوری نیز آموخت
 هنوز جوان بود که در مشعره با غزلبهای طرعی نوشته می خواند و با
 استادان کهنه مشق دم برابری می زد . عرنی به هند آمد و مدتی به
 بهمانی فیضی ماند بعد ازاں به دامن دولت حکیم ابو الفتح گیلانی و بر
 و فائش به دربار عبدالرحیم خانخانان پیوست در تربیت این دو
 فاضل و شاعر و ناقد و علم پرور عرنی بسیار ترقی نمود . در طرح
 و مسائل شهنشاه اکبر و شاهزاده سلیم نیز قصاید عزا سروده است
 از اشعار او پدید است که وی با شاهزاده سلیم عشق می ورزید .
 هنوز به عمر خود به سی و شش سال رسیده بود که در ۹۹۹ داعی
 اجل را لبیک گفت در لاهور مدفون شد و بی بعد ازاں به اشاره
 امیر صابری صفهانی توسط یکی از قلندران استخوانها به نجف بردند .
 علاوه از کلیات قصاید و غزلیات و غیره دو مثنوی یکی در جواب

مخزن الایمان و دیگری به جواب شیرین خسرو یک رساله بنام
 و انفسیه با در تصویف از تصنیفات او مانده است .
 عرفی به قبله بسیر غزوات در نسبت داشت . پیش از آن که
 چهره اش ز آبدار رخ دار شد خوش گل و حسین بود . بر و فاضل و
 تریخ عمده داشت ازین جهت خود را بالامی شمرده . معاصران را
 به حقارت می نگریست . خود بینی و خود ستائی عادت ثانیه او شد
 چنانچه این جنبه داعی او هر جا پدید است در ضمن مدح مردم
 مثل شاه بن شاه که از خود مستائی بازمی ماند اینک دو شعر در مدح
 و نثر خود است

منم آن مخر بیان که در مدح سلیم
 بجز و ناطقه نام سخنم بے تعظیم

نی گویم ز اندیشه تدارم ز نظریان

من زبیر و درامشگر و بدر بنیرم

دی شعرا بی لیس و مثل انوری و عاتقی و سعدی را در خاطر

نی آورد و بجز آنست و طنز اشاره می کرد .

عرفی در اعتقاد است که منت گیر بود از روش ادبی پیشینیان

آنکه از آن کی در زبیر به اینست که تریب امره قصیده پردا نداشته

چادمان تراشید . رسم تعلیم است که در قصاید تعنی تشبیب عشقیه

نما آوردی او در منقبت حضرت علی با نعت باین شعر آغاز کرد

آمد آشفته بخوابم شبی آن مایه ناز
 بردش هر فزا و بشک صبر گداز
 در حق غلب بردش عمومی شاعر عجز خود اظهار می کند و به بسیار
 تعلق عرض مدعا کرده بر دعای انجامد. عربی بر عکس آن لهجه نمانده
 اختیار می کند با ممدوح دوستانه حرف می زند گویا بادی درجه برابری
 وارد مثلاً در مع حکیم ابوالفتح گیلانی می گوید
 آنچه داری ددی گرچه بمعنی صله است
 صله دوستی اش باد نه مدح و نه عزل
 در ضمن ستایش ممدوح اشعار فخریه خود داخل می کند این عادت
 نیز خلاف روش قصیده عمومی است .
 عربی در تصانیف خود افکار فلسفیان و اخلاق می آورد اگرچه اغلب
 آنها جزوی قصیده نمی باشد از نسیجات تاریخی و علمی معلوم می شود که
 وی از اصطلاحات علمی و تقویم آگاه بود درین سه قصیده
 ۱. صبح دم چو در دلدل صور شیون زای من
 ۲. ز خود گرویده بر بندی چه گویم کام جان بینی
 ۳. دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش
 خصوصاً معلومات فلسفه و اخلاق را شرح داده است. چونکه در
 بند همت و خوددار بود ازین رو مزایای اخلاق رسمی مانند تواضع
 تواضع. تسلیم درضا را خلاف خودداری در خود اعتمادی می شمارد و

می گفت که این چنین خصائل منکسرانه شخصیت آدمی را قنای کنند و بد اخلاق
می سازند و در تمام کلمات او این نظریه زندگی پرید است. مثلاً در این
تصاویر -

۱. مجلس بنوحه گرم کن از سنے نوا مجو

خنجر به رسینه تیز کن از س نغساں مخواه

۲- منم آن میوه ارزاں به لبان کمال

که بدست و دهن ذائقه ارزاں رفتسم

۳- در شاعری نظریه مخصوص دارد می گوید که شاعر را باید

که درجه شعر را بلند دارد و پروانه کند که خواننده یا شنونده می فهمد

یا نه. او معتقد است که شعر بلند و بکر باشد ضروری نیست که در

اظہار آن فهم مردمی لحاظ داشته باشد اما این لازمی است که

شاعر طبعاً خود خوبی و پاکیزگی و بلندی کلام را محسوس کند اگر بر

اظہار فکر و خیال خود مطمئن نیست باید که احساسات خود را بیترتر کند

و کوشش فزون تر کند تا مطالب خود را واضح تر و پر اثر تر بیان

کند اگر قدسے بیندیشیم این نظریه اش ازین دو شعر هوید ا

است -

مخاطب گر نباشد ستمخ خامش مشو عرفی

که هست او هر چه هست اما تو در معانی زبانی بینی

نوار تلخ تر می زن چو ذوق نغمه کم یا بی

حدی را نیز تر خواں چون محل را گراں بینی
 عربی تشابیه و استعارات بکر و بدیع می آورد. اینها محض برای
 آرائش و تزئین کلام نیست بلکه مطالب بجهول را نمایان و روشن می کند
 واضح است که در بر آوردن این تشابیه بسیار تسخیر و اندیشه در زیر
 است.

عربی در ساختن مرکبات نو خیلی مهارت دارد. این واژه ها
 برای اختصار و جامعیت کلام بسیار معاون می باشد. چون الفاظ
 کهنه در محیط نو یا الفاظ نو ترکیب به سلیقه بکار برده شود عالم
 معانی را وسعت می دهد و سلسله جنبانی خیال می کند اینک چندی
 مرکبات نو که عربی اختراع نموده است.

استقبالِ نغان . مغزایمان . متاعِ وفا . دریچهٔ مشرق .
 مجموعہ پریشانی . خوشامدِ جرار و غیره .

بدیعی است که عربی بر سبک عراقی می نویسد که برای شوکت
 الفاظ . آرائش های شعری . صنایع و بدایع و تشابیه . استعارات
 تخیلی معروف است اما از اثر فلسفه دیدارانت و آب و هوای هند
 وقت پسندی خیال آفرینی و مضمون بندی که اینها را سبک است
 داخل کلام او شد .

عربی بر محض اظهار افکار عشقیه عمومی بس نمی کند ولی دارا
 و احساسات حقیقی را نظم می کند و هرگز هنر بیان از دست نمی

وہر مثلاً سے

عربی بہ حال نزع دمیدی و بہ شدی
 مثرمت نیامد از دل امیدوار دوست
 می روی باغیر و می گوئی بیاعربی تو ہم
 نطف فرمودی برو کیں پای رارنار نیست

عربی از حیث انفرادیت و ابکار نکر و دیگر مزایای فنی از
 معاصران خود نفیلت دارد. سبکش بے شک از فیضی و نظیری زیاد
 پر رنگ و پیچیدہ است و لی ایشان زیاد خوش آہنگ می باشند.
 عربی در شوکت بیان و حسن اظہار و تازگی افکار از ہنگام مآلوت
 تراست. صداقت و حسن را بزاد بہ مخصوص خود نگاہ می کنند.
 زندگی را تماماً می بیند و با جوش ذاتی خود بہ حسن بیان شرح
 می دهد

نظیری

محمد حسین نام . نظیری متخلص . مولد نیشاپور . از کودکی سخن سرایی
 خالصه و طبعش بود بر طرح طریقات استادان غزلها نوشت و در
 مشاعره های کاشان نام برآورد . چون شهره نیاضی باد شایان در شمشیر
 به هندوستان آمد در ۹۶۲ هجری به دربار عبدالرحیم خانخانان پسر
 و در پیش تعلیمه باسرود . وی در ستائش اکبر نیز تعلیمه باسرود
 و در دربار شاهنشاه و قاریش نیز سرود . در احمد آباد بجزات قیام نمود
 و علاقه استقامتی به خانخانان می داشت در ۱۰۰۰ به حج رفت بر
 دایمی به دربار شاه مراد توسل جست در ۱۰۱۹ هجری بگریزید دربار خود
 طلبید و او را نوشت بر این غزل مدحیه سه

ای خاک درت صندل مهر گشته صبران را
 با او مژه جاروب رهت تا بجزال را
 سه هزار بیگم زمین عطا فرمود وی در ۱۰۲۱ در احمد آباد وفات
 یافت و همین جا مدفون شد .
 نظیری مرد دین دار و تقلید پسند بود در او اثر عربی هم نداشت .
 و در رس تفصیر و حدیث گرفت وی زرگر با کمال بود و تجارت نیز

کرد از نوازش های خسروانه زندگی امیرانه بسرمی برد ولی تفاخر و عظمت عرفانه داشت، تا آخر عمر از مدح سمرانی در نگذشت. نظیری در بیت استادان مثل انوری و خاتانی تصحیح با مبرود ولی در شوکت الفاظ و وسعت تخمیل از ایشان بسیار کمتر است - شهرت خصوصی او در غزل گوئی است - نظیری را در تغزل درجه بلند است - افکار عشق و محبت که در غزل های خود داده است از دو نوع است یکی از عشق مجازی و دیگر از عشق حقیقی. عشق حقیقی آن محبت است که روح را پاکیزه می کند و لطافت و ترفع می بخشد و عاشق با وفا و صادق طلب را به محبوب حقیقی نزدیک می کند. عشق مجازی آن محبتی است که انسان را به یک صورت دلکش و جمیل می شود خاصه به یک صورت انسانی - محبوب نظیری در کلامش صورت واضحی دارد جای می بینم که پسر خوش زو است مثلاً درین اشعار -

دارم درین دیرنمان شیوه دلبری
مستی خوش و میانه خوش و هوشیار خوش
دستار ننگده خم کاکل پر اگتند
کین است رنج صحبت و زین سال نگار خوش
از اشعار ذیل به ترمین می توانیم گفت که محبوبش شاید زن باشد که سخن بت نیست احساسات دارد و از التفات عاشق اثر می پذیرد -

دای کہ زلف انداخت در گردن سیمینش میں
 خونی کہ مرگاہاں ریختہ بردامن پاکش نگر
 شدم از میاں برخواستہ ہر از دہاں برداشتہ
 گفتار بے ترسش میں رفتار بے باکش نگر

دلی ازیں شعر سے
 ایبت حسنت کسی را رخصت آہی نداد
 گرچہ ہر سودا و خواہی بود او تنہا گذشت
 معلوم می شود کہ او گوشت پوست می دارد اما ستمگر و بے حس
 است بعض جا ازیں درجہ بلند شدہ محبوبش نیم روحانی می شود و
 مازیک صورت تخیلی می گیرد و ہمہ اوصاف تصور می دارد ولی در
 حقیقتی کہ مخاطب او محبوب دنیاوی است احساسات او یعنی بر جذبہ
 صحبتی می باید کہ از دل می خیزد۔

نظیری محض شیدای صورت خوش گل نیست بکہ مثل یک محب محنت
 نریفتہ ہمہ چیزای حسین است دریں غزل شیفگی او بہ مناظر طبیعی
 عیان است سے

بہ ہوش میرچمن کن کہ شاہراں مستند
 ترابہ بر سرابو بہار باشند
 دینزدیں غزل سے دریں دیار عجب مطربان خوش رنگ اند۔
 نظیری در عشق محبوب راستی کی یاد کہ وی را از سنج و الم دنیا

اور دارد. بے اعتباری چیزهای حسین و نامزدی آرزوهای ناکامیابی
 بهشتی از آرزوهای و کارها و معمولات روزمره زندگی شاعر را تمام
 استقامت می گردوند و او در عشق پناه می جوید و تسکین می یابد چنانکه
 در کتب آمده است

سجود بیار و بیه از آب زندگانی کن
 همه می کشند به غیر جانورانی کن
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی

در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی

در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی

در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی

در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی
 در کتب آمده است که در کتب و به نهایت خوبی و دلکشی

سخن سراید و تجربات و کیفیات نا آزموده را به تکلف و تصنع بیان کند
 نظیری نیز مسائل تصوف را به وقت و بهارت و قدرت الفاظ و الموده
 است ولی اغلام و جوش و راستی احساسات و واردات که در کلام
 رومی و عطار و جامی است در کلامش ناپید است، عطار و عریضی مثل
 این که از پاکیزگی دل ترغیب و لطافت روح حاصل می شود و معرفت
 خداوندی عشق بکار آید نه که عقل، خدا را وجود واحد و شکر در احد است
 یعنی همه دست بعضی جا به نفاست و جوش گفته است عشق تاثیر عشق
 چنان بیان می کند

ع - کسی که کشم نهد از قیلم نماند

ایچ کسیر بتاثير محبت نه رسد
 کفر آوردم و در عشق تو ایماں کردم

دس اویب اگر بود از مزه محسوس

بم بکتب آورد طفل گریز پای و...

نظیری پیر و سبک عراقیست. و داده صفت است از رسم

و نمونه شاعری کلاسیکی انحراف نمی پسندد و از همین جهت بر عمرانی

تعریف می کند درین شعر نقطه نظر خود را می گوید

بزم خاص است درین نکته بدستور بسیار

معنی دور طلب کن سخن دور بسیار

معنی دور اشاره می کند به مضامین تخیلی و اختراعی و نکته بر سنور

اشارہ ہی کند بہ سبک شاعری کلاسیکی۔ مثلاً این اشعار نمونہ آں
سبک است سے

نخضر وقت کو کہ تعمیر خراب ما کند

زانکہ گنجے ہست پہناں در تہ دیوار ما

بہ خیال نقش و رنگم ز دو دیدہ خواب برودہ

خم ابروی نگارین چو شب نگار بسنداں

نظیری ازیں نکتہ غافل نیت کہ شعر بے جذبہ صادق بے کالہ

است چنانچہ درین اشعار جنبہ حساساتی را تاکید می کند سے

خسرو در نظمی نظیری نقش شیریں طرح کن

چرخ ناز ما کشد چوں عشق باشد کار ما

بغیر دل ہمہ نقش و نگار بے معنی ست

ہمہ ورق کہ سیاہ گشت مدعا اینجا مدحت

در اشعار ذیل از سبک آراستگی خود بہ تنگ آمدہ بیان رود کی

و خلوص عطار را آرزو می کند سے

ای صبا از گل عطار نشانی بمن آرد

در گلستان نشا پور خسزانی بمن آرد

و لم از صنعت الفاظ نظیری بگرفت

از دم پیرہری سادہ بیانی بمن آرد

نظیری در تغزل بر ہم عصیان خود مثل ملک حمی - ظہوری

عالم کاشی درجه بلندتر دارد و بقول عسب ع
 عربی به نظیری نه رسانید عززل را - البته عربی در مقامین
 تخیلی و احساساتی یقیناً از نظیری بلندتر است

قائنی

ہامش مرزا حبیب اللہ در شیراز در سنہ ۱۸۰۰ مہجی متولد شد
 پادشہ ابوالحسن شاعری بود و گلشن تخلص می کرد قائنی بہ عمرش یازدہ
 سال در کتب خانہ پادشہ از سر برنت قائنی در جوانی شعر گوئی آغاز
 نمود و در کتب خانہ پادشہ بہ شرح علی شاہ تاجار آوازہ تریحہ نمود
 کہ او شنید و بجز خود بلبید و اورا نواخت قائنی زیر ترسش
 گویا شمیمات گوئی کرد و زبانہای عربی و ترکی را نیز آموخت
 چون بہ دربار نوح علی شاہ در سلحشت خطاب نمود شہر ایانت
 ناصر الدین شاہ تاجار در عہد خود اورا بکے انجمن ساخت دی
 بعد از زندگی عزت دار در سنہ ۱۸۵۴ مہجی فوت یافت .

قائنی در سنہ ۱۸۳۶ مہجی کتاب بنام پریشان بحراب گلستان
 سعدی و موجز در جواب تنوی مخزن الاسرار نظامی نوشت .
 با در مقابل کتاب های اصلی بسیار کم رتبہ است . کلیاتش مثل ہر
 غزل - مسموع - ترکیب بند - مضامبات و تصاید ہست و بی شہرت کلی
 و بر تصاید است .

قائنی یکی از بزرگ ترین شعرائی قرن نوزدہم میلادیست .

در عهد صفویان بیشتر از شمرای بلند طبع نیاضی و انعام بخشی تیموریان شنیده به هندوستان آمدند و در ایران برای دو صد سال شاعر نامور پیدا نه شد و در تبه سخن گوئی کمتر شد تا آنی با قابلیت و قدرت کلام و قوه ای طبیعی خود نام شمرای پیشینیان را زنده کرد بلکه وقار شعر پادسی را افزود.

تا آنی اگر چه قصیده سرای رسمی است اما مبالغه گوئی، مشکل پندی و تصنع قصیده سرریان مثل خاتانی و انوری و غیره نمی دارد وی در قصاید خود سادگی و صداقت احساسات رودکی و وضاحت تخیل و واقعیت و تصویریت فرخی و منوچهری را یک جا کرده است وی در اظهار ادراکات خود بهارت بسیار دارد. طرز بیان ساد و سبب است الفاظ که می آرد نهایت موزون و بندش جمله غایت دل پند است هر قصیده بر قدرت کلام او شاهد عینی است بیشتر قصیده ها مرصع است مثلاً اشعار این قصیده سه

نسیم روضه ارم جهد بمنز و میدم

ز بس دمیده پیش هم بطرف جوابارا

تا آنی صنایع و بدایع استعمال می کند ولی محض برای بکار بردن یک صنعت لفظی معانی را قربان نمی کند در اکثر قصیده لفظ و نشتر مرصع. سوال و جواب به حسن اسلوب به تصرف آورده است. بیخ جانگوار و هر تصنیح محسوس نمی شود تشابیه و استعارات سهل و

طبعی می باشد و برای ایضاح و تحسین معنی می آرد. مثلاً این تشابیه .

در زلف مشکبار او به چشم اشکبار من

چو چشمه که اندرون شنا کنند مارا

ز خاک رسنه لاله با چو بسیر پیالہ ہا

بہ برگ لاله ڈالہا چو در عشق ستار ہا

تا آنی مؤا تشابیب بہاریہ می آرد اثرات موسم بہار در بارخ

و رافع و برہرندہ رپوند و بر عاشقان و مطربان بہ جوش بیان

می کند در منظر کشتی تا جزویات نگاہ می دارد بعضی از تصاویر

کہ کشیدہ است از حیثہ مصوری بیرون است . مثلاً

نرنگ نرنگ نسیم زیر گلان می خزد

غبنب این می کہ عارض آن می مزد

سنبل این می کشد گردن آن می گزد !

کہ بہ چمن می چد کہ بر سمن می وزد !

در بعضی از تشابیب تسلسل بیان نہایت دلکش است و مناسب

و موزوں حال و محیط می باشد مثلاً این اشعار

ای رفتہ پی صید غزلخواں سوی صحرا

باز آ بہ سوی شہر پی صید دل ما

گر بتر زنی بر دل ما زن نہ بر آہو

ور دام نہی در رہ بانہ بہ صحرا

نه شهر کم از دشت و نه با کمتر از آهو
 صید دل با کن اگر صید تمسنا
 ذوق قائمی لطیف و حس عنایت بس نفیس است . در
 پیدا کردن ترنم در اشعار بسی مایه است ترنم بدر طریق حاصل می
 شود یکی تکرار حروف علت و دیگری تکرار حروف صحیح . قائمی در
 هر دو طریق استاد است ارزان و بخور نیز در بر آوردن موسیقی
 خیلی معاون می باشد هر قصیده ی قائمی درین خصوص بے مثل
 است مثلاً این دو شعر چه قدر مناسب است در الفاظ خوش آنگ
 و توافق صداها

زنای خویش تاخته دو صد اصول ساخته

ترا نهانواخته چو زیر و بم تارها

درین شعر تکرار حرف 'خ' است و

نگارا و لبرایارا و لآرا ما و قارا

نخل زین تاها باری که مارا بے نشان کردی

درین شعر تکرار حرف 'الف' است .

قائمی تادر الکلام است در انتخاب الفاظ موزون و فصیح

ذوق نفیس او نمایان است . تکرار الفاظ برای آراش محض بیجا

کم است هر لفظ شیرین است مشتقات صادر بافعال ابدادی

بچنان خوبی استعمال می کند که برای تخلیق معانی معاون می باشد مثلاً

در تصییر ذیل استعمال فعل افتد در صورت های مختلف معنی نو پیدا
می کند و در زبان اضافه معادله نو می کند سه

ی خوش دلت که از غایت میبش سخن

بچو سرا زده در کام به تکرار افتد

بے خطا گفتم ز شاه از همه حال آگاه است

من نخواهم که همیں پرده ز اسرار افتد

اکثر جابجا زائد و منزوک. زحانات و مرکبات نو با احتیاط

بکار می برد و در فصاحت کمی دایق نمی شود در یک تصییر و بر

لفظ زائد مثل ردیف استعمال کرده است مثلاً سه

آمد به بزم دوشش یکی ساده پسر بر

دزد مشک نرد همیشه دو گیسو بقر بر

در یک جا گفتگوی طفل لکن نظم کرده است که بر ظرافت و

قدرت کلام او گواه عادل است این ایجاد نو از شاعر دیگر بر

نیاده است سه

کای ز زلفت مصعبم شاشام تاریک

وی ز چهرت ششام مصعبم روشن

من بم گلنگم ممثل تو تنو گلنگی ممثل من

و الحق زبان را خیلی وسعت داده است -

رثیه های قافیه از حیث صورت و سبک و تاثیر و اختراع

بسیار شهرت دارد وی از روش مرثیہ گویان پیشین انحراف و رزیدہ است
 مرثیہ ای در مدح شهید کربلا در صفت سوال و جواب است یقیناً در
 خصوص سبک و جزالت و غم انگیزی در ابیات فارسی بے مانند
 است. مطلعش این است سہ

بار و چہ خون کہ دیدہ چہاں روز و شب
 از غم کد ام غم غم سلطان کمر بلا

غالب

نامش عبد الشریف خان و اقبش مرزا نوشه و خطابش نجم الدوله دبیر امداد نظام جنگ و بیم ملک الشعرا دربار بهادر شاه بود در ۱۲۵۰ هجری در آگره ولادت یافت اصلاً ترک بلوچی بود هجرت ساله بود که پدرش مرزا عبدالشریف در نزدی کشته شد هجرت ساله بود که عموش مرزا نصر الشریف صوبه دار آگره و نات یافت بعد ازان به خویشتان ندان مادر خود پیوست تعلیم ابتدائی از شیخ معظم فرا گرفت از ملا عبدالصمد ایرانی علوم متداوله از قبیل تاریخ و نجوم و طب و فقه و تفسیر و صرف و نحو فارسی و عربی حاصل نمود در سیزده سالگی به مراد بیگ دختر نواب الهی بخش معروف عقد ازدواج بست بعد از دو سه سال از آگره به دهلی منتقل شد. غالب تنومند و زیبا چهره بود. خوش خور و خوش پوش دوست دار یگانه و بیگانه بود در شباب زندگانی عیش و طرب و فحش و مخور گزرا نید به باده نوشی عادت گرفت و تا دم پیری ازان دست نکشید وی تنگ دسه می ماند و اکثر ادم می گرفت برای افزایش مستمری به کلکته رفت ولی ناکامیاب شد صرف

پنجاه روپیه از دربار بهادر شاه متعین بود. زندگانی غایب سی
 پر از آلام و افسردگی با گذشت. او هفت اولاد داشت. دلی
 نانا در کودکی بردند خواهر زاده زن خود مرزا عارف را متبانی
 ساخت او هم در جوانی این جهان را پرورد گفت. برادرش مرزا
 یوسف در جوانی از سودای دماغ و فاق یافت در روزهای غدر
 هند صعوبت های بسیار کشید در ایام پیری با بهر تهمت تبار بازی نکلون
 به حبس شد و سه ماه در زندان گذرانید و آخر عمر در محالیت و
 اندوه سپری شد در ۱۸۶۹ و در دهلی وفات یافت.

تبار و به زبان اردو یک دیوان و دیگر مختلف مجموعه های
 مکتوبات بنام اردوی معنی و غود هندی که در همین حیات چاپ شد
 و مکاتیب غالب مرتبه امتیاز علی عرشی. ادبی خطوط غالب مرتبه
 محمد شکری و نادرات غالب مرتبه آفاق حسین بعد از وفاتش طبع
 شد. غالب نامه و تیغ تیز دو رساله در جواب الجواب منجلیفیر.
 « قاطع برهان » نیز در اردو هست.

کلیات فارسی مشتمل بر تصییر و غزلی و غزلی و رباعی است
 پنج آهنگ مرتبه ۱۸۴۰ مجموعه نشر است به تفصیل دیل.
 ۱- آهنگ اول مقاله ایست در خطوط نویسی. آهنگ دوم
 مصطلحات و مصادر فارسی دارد. آهنگ سوم دارای انتخاب
 اشعار خودش از محل استعمال در خطوط نویسی. آهنگ چهارم

مشتمل بر تقاریظ و مضامین متفرق است - آهنگ پنجم مشتمل بر مکتوبات فارسی است .

شعری ابرو گهربار در جنگ های اسلام بر سبک شاهنامه فردوسی ناکمل .

بهر نیردز تاریخ ستان تیموری بر حکم ابو ظفر بهادر شاه تألیف شد ناکمل مرتبه ۱۸۵۲ .

دوستنبود اول : واقعات غدر هند در نثر فارسی خالص

مؤلفه ۱۸۵۰

دعای برهان یاد درفش کاویانی اعتراضات و تنقیدات بر دانات فارسی بنام 'برهان تاطح' تألیف در ۱۸۵۹ .

سید حسین مجموعه دیگر نظم فارسی مطبوعه ۱۸۴۰ مشتمل بر قصاید و قطعات تازی و ترکیب بند و غیره .

غالب در هند برای اشعار اردوی خود محروف تر و مقبول تر است دلی دلی بر فارسی خود نازان بود . گفته است

فارسی بیس تا به بینی نقشه های رنگا رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بسته رنگ می آید

مرزا هنوز در آگره بود که شعر می مبرود اول توجه بارود

کرد دو سه سال پیش از سفر کلکته و بعد ازان شعر در فارسی

گفت یعنی زمانه کلام فارسی میان سنه ۱۸۲۰ تا ۱۸۴۰ است

کلیاتش مثل بر غزل و تصفیه و شنوی و قطع و دبا عیست و فی شهرت
اصلی او در غزل است در کلیاتش نزدیک به سه صد و پنجاه غزل
است و در شعرای هندوستان سوای امیر خسرو و اقبال هیچ شاعر
بر تبه اش نمی رسد. غالب اول اول در پیروی بیدل هندی
می نوشت و معانی دین و تشابیه و استعارات غریب و دور
از کاری آورد بعد از آن اقتدای علی حمزین ظهوری و عرفی و
نظیری کرد. در خصوص این تبدیلی در روزش خود این چنین گفته
است: «بهر روزان اندر آوارگی های من خوردند و آموزگارانه
در من نگریستند. شیخ علی حمزین بجنده زیر بی بی راه روی با
داد نظرم جلوه گر ساخت و ز هر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی
شیرازی ماده آن پرزده جنبش های ناروا و پای ره پیمایان به
سوخت ظهوری برگرمی گیرانی نقش حرزی با زوی و زشم بر کرم
بست و نظیری لا ایالی حزام بهنجا رسیده نمودم بچالش آورد اکنون
به پرورش آموزشی این کرده فرشته شکوه کلک رقاص من به
خرامش تدر و است»

کلام مرزا بیان احساسات و تجربات ذاتیست زندگانیش مجرب
تلخ گامی با و نارادی با بود اذین رو در کلامش سوز و تاثیر زیاد
است. وی در مقابل مصائب و شدائد سپر انداز نمی شد بلکه
خلات روزگار ناموائق جد و جهد می کرد. خود گفته است:

بودی که در آن خضر را عصا خفت است
 بسینه ی سپرم راه گر چه پا خفت است
 و بی پیش آفتاب قدر از پے بسی خود آگاہ بود در زندان
 مژگی نوشت که این شعر دانست

من ندانم که ازین سلسله نظم بود چه کنم چون به قضا زهره جنگم نبود
 مرزا سرد و گرم زمانه پشیدہ بود و می دانست که اگر
 نشاید را ثبات نیست لعل را نیز در ای نیست و ہم خردان و
 ہم بیمار در گذر است پیش چشم نش آیین و سلطنت ملانان
 تر و بال شہر عجیب تباہی ز بر باد ی روی داد و ی نیرنگی نای
 روزگار را ماشہ خورد و غم اندوخته بود بی شک عنصر غم در
 شمارش غائب است دلی غم غالب آن غم نیست که دل را
 بچہ کی کرد و غم گزیدہ در اظهار آن غم بر آن کشمش و اضطراب
 اندرونی تسکین می یابد غم غالب غم مرو عسکت مند است که بعد از
 کوشش مسلسل از پایابی و تاکامی آرزو نا پیدای شود در این غم
 مردم بیزار ی و ترک دنیا می آموزد غائب اندوه و طلال را بر
 خوشش طبی زانہ دلی غالب نمی کرد

پس بگویم جو انان گوارا نیم
 خون خوردم نهفته و می خورد غم آشکار
 غالب یک فلسفہ زمین زندگی یا پیغام واقعی نداده است

امادی و احساس و نگاه تیز بین داشت و نه محض احساسات شخصی
 را نظم کرد بل تاثرات انسانی را در شعر گفت برای تربیت تخیل
 و نشود نمای روح چیزی گذاشته است که ما را متاثر می کند
 وی شخصیت بزرگ داشت و مثل کردار بزرگ المیه اظهار شخصیت
 خود در اشعار کرد و همین جنبه شعر را که نظم خفیه در تخیل و تحت
 الشعور تبیین می آرد خود غالب درین شعر اشاره کرده است

مشو منکر که در اشعار این قوم

درای شاعری چیزی دیگر است

غالب در بعضی از اشعار بعضی نسیان های محبت رسمی را به نسیان
 آرائی و نظموں آفرینی بیان می کند لیکن در اشعار که منجی بزرگ
 و واردات تبیی و انموده است نظریه محبت را شرح داده است
 دی عاشق هر چیز حسین بود و زندگی او است

همواره ذوق مستی و بهر و سرود و شور

پیوسته شعر و شایده و شمع و میله و قمار

بود . عشق غالب زمینی بود و محض در خیالی محبوب لذت نمی یافت
 بلکه می خواست که از بوس و کنار و تن او گنج آرزو رود . و در عاشق
 بوالهوس بود می دانست که ازین چنین محبت یعنی کشش روحانی
 و حرمان و نا امید می حاصل می شود و عاشق از جهانی و به راه
 خود پشیمان می شود غالب آن نظریه برتر عشق نمی دانست که دو

قالب را یک جا می کند و عاشق از آن دراز و سکون یا منته دنیا را جنت
می بیند و محبت را ددای همه درد های دانه گاه های گاهی این نکته و محبت
نیز دانوده است .

نکته غالب درون پس بود وی حقائق زندگی و محبت را در نظر
بیاورد و از کیفیات قلب آگاه بود بعضی از کیفیات را چنان به
وضاحت گفته است که عالم نفسیات بر درستی آن تسلیم می کند
مثلاً این اشعار است

از نامه ام مرخج که آغز شد ست کار

شعخ نموشم و ز سرم دود می رود

مدعی خواست رود بر اثر من غالب

آبچیم خور داشت به سودای چو من رفت

غالب از تجربه های گوناگون بهره در شده بود و بر مشاهدات
ذهنی خود می اندیشید و تجزیه نموده به دل جمعی آن محسوسات را
تعبیر داده در شعر می آورد و مردم شناس بود و نگاشته بر
بهاں خانه دل نقب می زد .

فراغت و شوقی انگنار جز و کلام دوست در اصل بنای ظرافت

بیدت طرازی دلیست در ابتدا اشعارش دقیق و از لطافت

شعری عاری بود پزون عقل وی بر کشمش داخلی وی غالب آمد .

دانش تکلفه شد و از خوی دهر آگاه شد و بر دانا و نادان خنده

زد و چون سختی های زمانه دید و حقیقت سختی و سستی در هیچ و الم را
اندیشید او را یک بصیرت عارفانه حاصل شد. غم دنیا را فراموش
کرد و گفت سه

ذر بخوی من مخور غم که من
ندارم غم هستی و خویش من

نه جان ز من است و نه جسم آن من
خود از مردن من چه نقصان من
در جوانی بر مرگ عزیز زاری های کرد اما در پختن
سالی بر مرگ عزیز ترین درد ناکی خود به طرانت هم آهنگ کرد
ظرافتش پاکیزه و بیش از جسم زیر لبی متجاوز نبود
غالب آگاه بود که شاعر حقائق هستی را تفسیر می کند و مظاهر
قدرت را می بیند و می گوید سه

تکرم به حبیب شاهد و اندیشه گلشنان
کلکم به طرف گلشن نظاره لاله کار

وی به انسان صحبت می دارد در شادمانی و اندر دگر ایسان
تشریک می شود و دل گداخته می کند تا شمع سخن حسن فرد غنی دهد
وی سخن چیز مانی بنید بلکه از قوه تخیلی خود در آن وحدت و
تنظیم پیدا می کند. غالب درین اشعار نظریه افن خود و ارض می
گوید سه

نال تلم از جوش گداز دل خویشم
 سیر ب بود با چورگر ابر زد دنیا
 ریشانی معنی دید از پرده نظم
 پوشش ز فانوس دمی لعل زینا
 میراث رسید است ز خویش نسانم
 و باغ مشر انداز و بیان جگر آلا

تخم نایب چیده است خیال ساده را به جدت و اسلوب
 نومی گوید معانی عین و بند می آورد که بعد از اندیشه و فکر
 بسیار بدست می آید یعنی از اشارش از دقت تخم پهل شده
 اند. رمزیت یا اشاره کاری جزو کلامش هست از یک خیال سلسله
 جنبانی خیال های دیگر می کند در یک مصرعه اظهار نیمه خیال می
 کند و چیزی حذف نموده در مصرعه دوم نیمه خیال دیگر وامی ناید
 و شعر نده بعد از فکر آن کمی را پر کرده بخور به معنی پوشیده
 می رسد مثلاً این شعر است

گفتم ز که پرسم جز عمر گذر شده
 سانی به قدح باده ده سالمه فردیخت

نایب افکار خود را به جوش و اخلاص ادای می کند وی از
 خوش بینی و توافق صدای آگاه بود و اشارش موافق صدای
 مزامیر بود. می گوید

مطرب از شعرم بهر بز می که خواهد زد لڑا
 چاکها ایثار حبیب پیرهن خواهد ششرون
 در زمانه غالب اردو جای فارسی گرفته بود و نزد خاص
 و عام مقبول بود. مقام حیرت است که غالب بیشتر قصاید در فارسی
 نوشت و برای پادشاهان و امیران گفت که از ذوق سخن محروم
 بودند و برای تدریس فارسی و انعام بخشی فرصتی یازونه داشتند.
 مثلاً بهادر شاه آخری پادشاه تیموریان هندی. نصرت دین حیدر
 امجد علی شاه و داجد علی شاه از نوایان اردو یا امرای عمده
 داران انگلیسی در هند مثلاً لارڈ کیلنگ، فنگری، تاسن، ولیم قرنی
 که از فارسی محض پیسه گانه بودند راست این است که غالب
 تنگ دست و تنگ حال بود ولی معالیه فهم در دنیا دار بود. می
 خواست که از مدح و لایه گری مالی فریاد کند یا وقار افزاید
 تا به طور که بشد زندگی بسر آید. قصاید یقیناً بلند پایه است
 و در مقابل استادان تصیغه می توان سنجید. وی در باره خود
 می گوید:

امروز من نظامی و خاتانیم به دهر
 دلی ز من گنجه و شر و ال برابر است
 انوس است که وی از مدوحین هیچ صله تسلی بخش نیافت
 لیکن چونکه استعداد طبعی داشت و مردمان سخن شناس مثل

فضل حق خیر آبادی . مفتی صدر الدین آذرودہ . مومن خاں مومن .
 ذاب سلفی خاں حسرتی . نواب ضیاء الدین نیر بودند کہ تحسین و
 تنقیر ایشان ملکہ فطری اش را تحریک می کرد و او شعری مہر و
 ثنائی زانکہ این محنت بے ثمر است تشابیب عموماً رسمی است
 و شیوہ کلاسیکی دارد . درج بے جا و مبالغہ گوئی و خود ستائی
 بر سبک قدیم نیز موجود است :

اقبال

محمد اقبال در سنه ۱۸۷۲ مسیحی در سیالکوٹ از شهرهای پنجاب متولد شد پدرش نور محمد در ویل مشرب و از خانواده برهمنان کشمیر بود که مسلمان شده بودند اقبال تعلیمات متداوله تا درجه دوم در دهم در شهر خود تحصیل نمود زبان و ادب فارسی و عربی و اسلامیات از مولوی سید میر حسن فرا گرفت پس به لاهور رفت و در دانشکده دولتی تا درجه ایم. اے فارغ التحصیل شد اقبال بسی زیرک و ذہین بود. در ہر امتحان بہ امتیاز و اعزاز کامیاب شد در سنه ۱۸۹۹ در دانشکده السنہ شریفیہ استاد فلسفہ و تاریخ متعین شد و بعد ازاں در دانشکده دولتی استاد فلسفہ و انگلیسی شد. در ۱۹۰۵ بہ انگلستان رفت و در دارالعلوم کیمبرج تحصیل فلسفہ کرد و در دارالعلوم میونخ رسالہ بانگلیسی در موضوع "تحویل علم ماوراء الطبیعہ در ایران" نوشت و سند و کتور فلسفہ یافت پس در لندن علم و کالت آموخت. در دانش مہرای لندن برای شش ماہ پروفیسور زبان عربی شد و در عین قیام فرنگستان از فلسفہ و حکمت فرنگیان آگاہ شد و

زندگی رویان را ملاحظہ کرد و در ۱۹۰۸ بہ وطن خود مراجعت
 نمود پندی استاد فلسفہ مانده مستعفی شد و تا سنہ ۱۹۲۲ ہمیشہ
 وکالت اختیار کرد و در سنہ ۱۹۳۸ بتاریخ ۲۱ اپریل از علالت
 لدین در لاہور این جہاں را پرورد گفت و ہمیں جا مدفون شد۔
 اقبال در سیاسیات وطن نیز شرکت کرد و در سنہ ۱۹۲۶
 رکن مجلس آئین ساز پنجاب منتخب شد و در سنہ ۱۹۳۰ صدر جماعت
 مسلمانان ہند شد و در اللہ آباد خصوصاً صدارتی ایراد کرد و خاکہ
 ای ریاست ہندوہ برای مسلمانان تجویز کرد بعد ازاں ہمیں تجویز
 نصب بعین سیاسی مسلمانان شد و حالاکہ سلطنت اسلامی نو
 پاکستان بہ وجود آمدہ است تعبیر خواب آن مرد مومن است۔
 قبال زندگی بس سادہ و مشرقی غیر راتہ بسر برد تمام زندگی
 برای بہبود مسلمانان صرف کرد و در رد ہای ملت عم خورد۔
 وی قرآن را بین آئینہ اقوام و ملل می دانست۔ بہ سوز
 دروں می خواند و می گفت

گر تو می خواهی مسلمان زیتن نیست مکن جز بقرآن زیتن
 بار رسول خدا عشق می داشت جینی کہ نام محمد بر زبان می
 شد اشک آلود می شد بہ خدا عرض می کند کہ چون در محضر حساب
 اعمال گیری بخ از نگاہ مصطفیٰ پنهان بگیر۔ بہ مسلم خطاب
 کردہ می گوید گر تو با محدود فاکنی نہ محض این جہاں بلکہ لوح و قلم

ترا بشود. اقبال از ہمہ شعرائی پارس مولوی معنوی را مرشد می
شمارد و می گوید سه

پیر رومی خاک را اکبر کرد از غبارم جلوه با تعمیر کرد
و به پیر خود پندی دهد سه

پیر رومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز
آثار او مثل است بر سه مجموعه اشعار اردو یعنی بانگ درا
بال جبریل، ضرب کلیم و نصفی از ارمنان حجاز. کتابی در انگلیسی
راجع بنا و راء الطبیعه ایرانیان و کتابی موسوم به تجدید بنای
الهیات اسلامیہ است. در فارسی کتاب های ذیل است.

امرار خودی در ۱۹۱۵. رموز بے خودی در ۱۹۱۶ و
زبور عجم و گلشن راز جدید و بندگی ناز در یک جلد پیام
مشرق در ۱۹۲۳. جادید نامہ در ۱۹۳۲. مسافر بہ ضمیمہ پس
چہ باید کرد ای قوام مشرق در ۱۹۳۴ حله چاپ پوشیدہ
ارمنان حجاز بعد از مرگ طبع شد.

امرار خودی اولین مثنوی فلسفہ محمد اقبال است در آن توصیف
مقام خودی می کند و می گوید کہ اصل نظام عالم از خود بیست و
تسل حیات بر استحکام خودی است. حیات خودی از تولید
و تخلیق مقاصد است و تربیت خودی مبنی بر اطاعت الہی -
ضبط نفس و نیابت خداوندی است درہیں کتاب بر فلسفہ

افلاطون تعریف می کند که او از گروه گوسفندان است این عالم
شهود را سایه بے حقیقت می پندارد و می گوید که از عقل محض
به سائق اشتیاق می توان برد این عالم اسباب پنج است ستر
زندگی در مردن است . در جزوی این کتاب حقیقت شعر و اصلاح
ادبیات اسلامیہ بیان کرده است .

رموز بے خودی ثنویست که شرح بے خودی می کند یعنی
محو کردن و فناگشتن خودی در جامعہ اسلامی است می خواهد که یک
جامعہ نوح اسلامی تشکیل یابد که آزاد و مستقل باشد . مسلمانان
قرآن را آئین و آداب محمدی را اسوه و نیک را مرکز دانسته متحد
شوند و تاسیس حریت و مساوات کنند و حفظ و نشر توحید کنند و
تدوین روایات ملی کرده احساس خودی ملی اجتماعی پیدا کنند .

پیام مشرق در جواب دیوان مغربی از شاعر المانی گوته است
و در پنج حصہ منقسم است (۱) لاله طور مثل بر رباعیات است
(۲) افکار نظم های مختلف دارد (۳) مے باقی غزلیات دارد
(۴) زیر عنوان نقش فرنگ نظم ها است (۵) در آخر به عنوان
خرده متفرق اشعار و قطعات مندرج است . اقبال درین کتاب
درس های اخلاقی . مذہبی و معاشرتی را شرح داده است که برای
تشکیل زندگی فرد و ملت ناگزیر است مادیت مغربیان را تنقیص نموده
پیام جوش و احساس و عمل و حرکت و عشق داده است .

ذبور عجم بود حصه منقسم است و تماماً ۱۴۱ قطعہ در مسقط و غزل دارد
 دران مشرق را پیام بیداری داده است و بر ذوق عمل و حرکت و محبت
 تحریض کرده است تا عظمت گزشتہ باز یابد۔ در گلشن را به جدید به
 سبک محمود شبستری نه سوال از تبیل فکر و علم۔ واجب و ممکن۔ قدیم
 و محدث۔ جز و کل۔ سالک و مرید۔ رمز انالحنق و سر وحدت را
 جواب داده است۔ در بندگی نامه اول حقیقت غلامی بیان کرده بر عنوان
 لطیفہ تبصرہ نموده است و بعد ازاں در عشق و غلامی مقایسه کرده به
 فن تعمیر مردان حر آشنا کرده است۔

جاوید نامه داستان سیر نه فلک و دیدن ارواح گزشتگان
 است این کتاب به شیوہ ای یا به تقلید کومدی الہی از داننے یا
 رسالۃ الغفران از معری است۔ اقبال در قیادت پیر رومی بر افلاک می
 گزرد و با مہمان مثل جمال الدین۔ انغانی۔ فرعون۔ منصور۔ علاج۔ غالب۔
 قرۃ العین۔ جعفر بنگالی و صادق دکنی نیٹھے و سلطان شہید ملاقات
 می کند و سوال های خود را جواب می شنود۔

مسافر داستان سفریست کہ در ۱۹۲۲ بافتانستان کرد این کتاب
 کوچک مشتمل است بر نظمیں خطاب بہ مردم سرحد و خطاب بہ سلطان نظام
 شاہ افغان و قطعات دیگر بر آثار خود از زیارت قبور بابر و حکیم
 سنائی و سلطان محمود غزنوی و احمد شاہ بابا است با مثنوی کوتاه بنام
 "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" یک جا چاپ شدہ است

در آنجا شاعر به غزلان حکم ایستاد بر پیش و حکمت موسی و حکمت
 نوح و لا اله الا الله و فقر و آزاد مرد و اصرار بشریت .
 اینها همه در زبان است اردو و فارسی قسمت فارسی ۴۹۴
 و در این کتاب بر مضمون گوناگون از قبیل خودی . صوفی و
 و غیره . لوکیت . دختران ملت . جبر و اختیار و موت ابلیس

چون که در این کتاب جو بود وی شاعری بود و هم حکیم نکته دان
 نظرش بسیار دقیق و گاهی جذبات انسانی را ترجمانی کرد و گاهی افکار
 عابیه فلسفی را بیان کرد و بانندز های حکیمانه برای زندگی بس پاکیزه
 و اعلا شعر آورد . شخصیت او جامع کلمات بود در تاریخ ادبیات کم
 کسی بود که با نغمه های دلکش خود بر جماعتی مثل مسلمان مهندی
 این قدر اثر گذاشته باشد .

مقتضی این امر است که او تهذیب و تکمیل انسانیت بود . مطمح نظرش
 تشکیل سیرت است پدیداری هم زبان سست عناصر بود می گوید
 قسمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه است
 سوی قطاری کشم ناقه عبی زمانه را

این کتاب است که سخن خادم زندگی است ازین جهت معانی را
 بندرت و طریقت و در هیئت دلکش گفت تا بردل سلیم خواننده اثر
 پای دار کند و احساس تعالی پیدا کرده برای کارهای بزرگ آماده

کند و در اقدار اخلاقی و اجتماعی انقلابی آورد. در صفت شعر گفته است

شعر را مقصود اگر آدم گر لیت

شاعری هم وارث پیغمبر لیت

اگر فن بصیرت و مسرت نمی بخشد امرار حقائق را واضح نمی گوید -

زندگی را فروغ نمی دهد مهمل و بیگار است ع

نغمه گر معنی ندارد مرده است

اقبال محض برای تفضیل طبع شعر نمی گفت ولی جبرایت و سبابت

را به محنت و جانشوزی در جامه اصوت و لحن می آورد وی مثل

نظامی آنگاه بود که

سخن گفتن بگر جان سفتن است نه هر کس سزای سخن گفتن است

چنانچه خود گفته است

هر معنی پیچیده در حرف نمی گنجد

یک لحظه بدل در مشق شاید که تو دریابی

وی این جانشوزی خود را به سخن جگر تعبیر می کند و می گوید که

ع شاعری بی سوز و مستی نامم است .

اقبال تجربه های اندرونی را به فصاحت و لطافت ادبی

کند و می خواهد که به اقوال و نظریه های خود دیگران را متاثر کند

گفتار او محض خشک و واعظانه نیست وی در درد های دیگران

خود را اثر یک ساخته راز دار ایشان می شود و اظهار سمدردی

می کند و احساسات خود چنان بیان می کند که گویا احساسات وی احساسات
ما و شما است .

رمزیت عنصر خصوصی کلام اقبال است با استعاره و کنایه با الفاظ
ساده معانی عمیق تخیل می کند در اثر ایمانیت سخن های از یاد رفته
تازه می شود و شنونده تا مدتی بر آن خیال فکر می کند درین خصوصی
وی خود اشاره کرده است سه

بر سینه حرف نگفتن کمال گویا نیست
حدیث خلوتیان جز به رمز و ایمانیت

در کلامش امتزاج رجعانات روانی و کلاسیکی است آزادی و
مستی و جذب جزو کلام اوست وی خود را قلند می گوید و این اظهار
شخصیت وی است . روح رمزیت در روانیت درین لفظ پوشیده
است کردارها که پیش می کند خیالی نیست بلکه آئینه تصورات حیات
است در احساسات او اصلیت و واقعیت است او از زندگی نمی
گریزد بل تاثرات خود را عالم گیر می کند

اقبال مصور ادبست . تصورات ادبی و اشیا بی جا را
در شکل محسوس آورده به تشابیه حسین و لطیف بیان می کند نظم های
در حقیقت حسن ، و بزم انجم ، در اردو درین خصوص بهترین است
اقبال در منظر کشی مهارت تامه داشت از ظلم الفاظ چنان تصویر
فطرت نگاشته است که بعینه نقشه آن پیش نگاه می آید بحر و

وزن که بکار برده است مناسب آن حال است مثلاً این شعر از نظم
و کثرت

رفت به کاشمیر کشا کوه و تل و دین نگر
سبز جہاں جہاں بہ میں لالہ چمن چمن نگر

یا این نظم در مدح قند ہار سے

رنگ لایو نا ہوا ہا آب ہا آب ہا تا بندہ چون سیلاب ہا
غزل ہا ی اقبال در ابیات فارسی سوای حافظ و غالب از
حلیت جوش بیان و رمزیت بر ہمہ حاولیت الفاظ و معانی موزوں
طرز ادا نادر و شوخ است بر غزل از ذوق و وجدان شاعر نشان
می دهد۔ حسن غنایت اقبال بس لطیف است اوزان کہ برای غزل
انتخاب می کند خوش آہنگ می باشد مثلاً این غزل ۲ سے

باز بہ سرمہ تاب وہ چشم کرشمہ زای را
ذوق جنوں در چند کن شوق غزل سہری را

بانشہ درویشی در ساز و مادام زن

چوں پختہ شوی خود را بر سلطنت جم زن

کلام اقبال نفسیانہ است ولی محض بیان تصورات مجرد نیست
البتہ افکار فلسفی باہنگ و رنگ و سوز و دہوں گفتمہ است۔ می گوید

حق اگر سوزی نہ دارو حکمت است

شعری گردد چون سوز از دل گرفت

انبال یک سمور فی حیات بنا نهاده است در قرن نوزدهم و
 و این قرن است که جمعی مسلمان هندی و ایرانی با مخصوص مظلوم و
 فقیر بودند و در تعیش و کافری زندگی بسر برده در ذات و کسبت
 بود و خواهی در دولت از دست رفت مغلوب دیگران بودند انبال
 همانند ما دید و غم خورد که این مردمان ابراهیم که یک زمانه تمدن
 آفرین و تمدنی آفرین جهان دارند پورند حال آنکه آنچه مرض لاحق شده
 است که مفلوک بواسطه شده اند و باستان خویش را فراموش کرده
 را نمی به حالت خویش اند انبال تشخیص کرد که سبب انحطاط و پستی
 شان افکار متضاد و عدت وجود است که در روانشان مهربانیت کرده
 ایشان را بیکار کرده است مسئله عدت وجود این است که در
 کائنات هر جا وجود خدا است و در همه اینجای این تعینات که می بینیم
 نیلانی و وحی است این دنیا یک پر تو است که نگاه ما را از دریافتن
 آن وجود حقیقی مانع است - مقصود زندگی دریافتن خداوند است
 و پس این دنیا و اسباب دنیا را ترک باید کرد و دل به لذات
 نفسانی نه باید بست و بر زندگی مختصر و حقیر با تصفیه روحانی خود
 را روح عالمگیر فنا باید کرد این فکر فلاطونیس را محی الدین عربی تشریح
 داد - شعرای پیش اصدی کرمانی و عراقی به سوز و آهنگ در اشعار
 سرودند و عام کردند شعرای هندی نیز از شعرای ایرانی متأثر شده
 این چنین افکار در هند انتشار دادند و آن ملت که خود را مانده بود

ازین چنین تحجیل زندگی تسکین یا نشت و ایشان از هنگامه زار دنیا در کشیده
 غلوت نشین شدند اقبال می گوید که این نظریه زندگی در اصل نفسی غلوت
 و شخصیت یعنی خودیست و سبب بزرگ تنگی و غلامی ملت با نشت است
 می خواهد که امراض روحانی را به اثبات خودی یعنی به تمسیر خودی ازاله
 کند. خودی به معنی غرور نیست مقصود آن احساس نفس و تعیین ذات
 است نزد اقبال همین تصور خودی فلسفه حیات کائنات است. قوای
 اندرونی انسان به نیرد های بیرونی تصادم می خورد و قوت و استحکام
 گرفته بر آن غالب می شود خودی احساس و شعور نام است. قوای
 یعنی کائنات ادراک و شعور نمی دارد استحکام خودی این است که
 انسان برای حصول آرزو های خود با محیط و دشواری های راه می جنگد
 و بر آن غالب می شود قوای ذهنی و عملی نیز نیز تر می شود و هر لحظه
 مدعای نو متعین می کند برای تحصیل آن جد و جهد می کند این عمل بهیم
 کارزار زندگی است اگر کسی امید و آرزو نمی دارد و سکون می پسندد
 مرده ایست. س

زندگی در جستجو پوشیده است

اصل او در آرزو پوشیده است

بدریا غلط و با موبشش در آورید

حیات جادو ال اندر سستیر است

ع اگر خواهی حیات اندر خطر زدی

اقبال می نداشت کریب چنیں افکار بالا ملت خود را بیدار کند و دوباره
 محبت شان را تازیانہ زود آمادہ کار کند .

اقبال در بارہ خودی مزید تشریح کرده می گوید کہ خودی از عشق
 خدای شود عشق محبت مرد کامل است کہ از معرفت نفس بر معراج
 خودی رسیده باشد این تعبیر آل مرد محض برای استحکام خودی است
 سوال گذائی برای بان و دولت خودی را ضعیف می کند فقر و استغناء
 خودی را حکم می دارد . این فقر و معنی عمومی گذائی نیست بلکہ از
 لذات مادی بے نیاز شدہ کائنات را تسخیر کردن و بر نژاد میں فطرت
 عکرمندن است . فقیران یعنی

تکندران کہ بہ تسخیر آب و گل کوشند
 ز شاہ باج ستاند و فرقه می پوشند

باید کہ حامل خودی سرکش نہ شود و برای تسخیر نہ کوشد ،
 اعانت آئین حیات کند و ضبط نفس آموزد . منتہای خودی دین
 است کہ انسان نائب خداوند شود .

نائب حق در جہاں بودن خوش است

فلسفہ اقبال مرام اسلامی است او واضح می گوید کہ برای سلم
 قرآن آئین الہی است . اخلاق محمدی اسوہ حسنہ . مرکز شہود کعبہ
 و نصب الیمن حقیق و نشر توحید است این ہم آئینی . یک جہتی .
 ہم مرکزی و ہم مقصدی ملت را متحد می کند و احساس خودی را

اجتماعی پیدا می کند تمام ملت مثل استعمار خودی انفرادی برای محکمی
خودی اجتماعی می کوشد و با قوای عالم بیرونی مقابله می کند و علم اشیاء
آموخته بر اسباب دنیا غالب می آید.

گرچه اقبال اقوام عالم را پیام تجرید و تولید سیرت انسانی می
دهد ولی انعقادش این است که تکمیل خودی در ربط حقیقی فرد ملت
صرف در اسلام ممکن است زیرا که رشته اتحاد انسانی وابسته به نسل
و وطن نیست بلکه به عقیده همه گیر توحید و رسالت است. سه

دل بیضاتن و جان لاله ساز مارا پرده گردان لاله

در رسالت و در جهان تکوین ما از رسالت دین با آئین ما

حریت مساوات و اخوت حقیقی غیر از اسلام هیچ جا دیده نمی
شود برای زنده داشتن احساس خودی ملت لازم است که تاریخ
و روایات ملی را تازه داشته باشیم سه

قوم روشن از سواد مهر گذشت

خود شناس آمد زیاد مهر گذشت

صوفیا گفتند که نتهای کمال انسانی این است که بنده خود را در
عشق خدای فنا کند و با محبوب حقیقی مثل قطره با دریا متحد شود و
سکون یابد اقبال می گوید که بعد از دعل سکون حاصل نمی شود. بلکه
اضطراب و سوز فراق می افزاید و کامی نمی خواهد که در نظاره ایزدی
ذات خود را فنا کند. ع

اگر نگاره از خود رنگی آورد حجاب ادنی -

اگر کسی بر کم رنگی خود اندیشه نمی کند دریا خود ضامن حفظ آن
نمی شود و نکته در جوش عشق می خواهد که دریا را در خود گنجاند
در سینه اش و با سانی از رحمت و کفایت خدای

اقبال عشق را معنای علم و عقل تمیز می دهد علم محض عالم شهوت
را می بیند با او و در پیوسته کاری ندارد علم در ابتدای کار مساعدت
می کند ولی عشق بینه و می رساند علم و عقل تعمیر ظاهر می کند عشق
باطن را آباد می کند و آزاد می کند عقل مایه بیم و شک است
عشق از بیم و شک عشق عقل و دل و نگاه را مرشد اولین است
اگر عشق باشد عقل در دین بنگه تصورات است - شرفیای عشق و
نظر را که می دانند - عزیزان عقل و خرد را - راه راست این است

ع - کار عشق از زبیر کی محکم اساس

اهل عزم عشق و قلب و ایمان را نهل گذاشته اند و نظر اقبال
شرفیای و عزیزان هر دو ویران شده اند. شرفیای عشق و شوق و تمنا
فراوش کرده اند و مضربیان در حرص و در اندازی ملک و مال اند
اقبال ناده پرستی علماء و فرنگ را زبیر انتقاد می آورد و از میان ایشان
گوته - هانت - سگیل - نیچیه و برگسن را احترام می کند بالخصوص گوته را
دوست می دارد و می گوید که او ع نیست پیغمبر ولی دارد کتاب -
زبیر که او هم عشق را بر عقل رجحان می دهد اگر چه اقبال تحصیل علم و

فلسفہ و حکمت عزبی را ضروری می شمارد و ولی معتقد است که نجات
 بشرقیان ازین راه نیست آنچه را که خوب و صحیح است باید گرفت
 و فریب خواهر تمدن اروپائی که رقص و بیجا بی زمان و شراب
 خواری و بے دینی باشد نخورد و

غریبانه را شیوه های سامریست
 افکار اوگیان را نظام و آئین آن با برداشتنی خورد و اقبال
 ملت خود را پند می دهد است
 تراش از پیشتر دین و جاده خویش
 براه دیگران رفتن عزاب است
 دستور دین و تعلیم در تمدن ما نیز از دستور ای تعلیم افغان

است است

مصحت در دین جنگ و شکره
 مصحت در دین عیبی ندارد و کوه

اصیلت و واقعیت در نظم فارسی

اصیلت و واقعیت در اصطلاح تنقید این است که انکار و احساسات که در شعر بگوئیم حقیقی و واقعی باشند یعنی مناسب فطرت و طبیعت. اگر ثنوی بنویسیم واقعات رزم که در آن بیان کنیم و کوالفنا رزم که ابراز و بیم باید که تعلق بزندگی حقیقی داشته باشد که غم ملی سراییم و تاثرات و واردات عشق و محبت که اظهار کنیم باید که بر قلب و جان وارد شده باشند نه که محض آصوری و تخیلی باشد و اگر تعبیر بگوئیم و کسی را مدح دستاویز کنیم باید که آن کس لائق مدح دستاویز باشد و هر چه بگوئیم محض درد رخ و مبالغه نباشد.

این که می گویند که شعر قوت ملی است شعر خوب در قوم جهان پیدا می کند و دل و دماغ را تربیت کند خصائل ردیه را به فضائل شریفه مبدل کند. طبع جهان سپاری و جهان بازی آورد اشاره به همین شعر و سخن است که مبنی بر واقعیت و اصیلت است شاعری خیلی حساس و پر خویش تر می باشد و از طبایع انسانی آگاه می باشد حسابات قوم را مطالعه می کند.

اعراب عرصه پیش از اسلام ساده. دلادر و پر خویش بودند.

شعراى ایشان هم جرأت و نیاز و شجاعت داشتند و هر چه به شعر گفتند جذبات صدق و راستی بود که در محیط خود می دیدند همین سبب است که شعر عرب در زمانه ای جاهلیت چیزی بجز از رجز گوئی نبود در جنگ با اشعار به موافقت میخواندند و قبیله خود را به غیرت و حمیت انگیزته بر دشمن حمله بردند. عمرو کلثوم شاعر معروف بسیار جری بوده است مردم به عمرو ابن هند بادشاه آن زمان را گفتند هر ملک ملک تست و هر ملک ملک تست اما عمرو شاعر مطیع نیست اگر ادراد دست آری به بنیم که به حقیقت جهانبانی. بادشاه عمرو و خانواده ادراد به بهانی طلبید. مادر عمرو به حرم رفت. ضرورتی پیش آمد و بانوی بادشاه عمداً به مادر عمرو بگفت که آن چیز برداشته به من بدهید مادر عمرو انکار نمود بانو بار دیگر گفت او بار دیگر ابا نمود و گفت من که پیش خدمت شما نیستم، بانوی رنجید که یک غائون عادی چرا به فرمان ملکه جهان را التفات نمی دهد بانو چون بغضب آمد مادر عمرو فریاد بر آورد "والغلباه" یعنی فریاد قبیله تغلب که این زن از قبیله تغلب بود عمرو کلثوم بیرون این آواز را شنید دانست که حادثه شده است همان دم شمشیر کشید و عمرو بن هند را سر از تن جدا کرده بیرون رفت قصیده ای نوشت و در جشن عکاظ بخواند و نواجوانان قبیله را بر انگیزت که حرم شاه زنان قبیله شمارا بے حرمت می پندارد. گویند که برای دوسر سال قبیله تغلب چنان رزم جو بود که از کسی مغلوب نه شد.

همین عمر عرب در عشق و معاملات عشق راست گو و بی باک بود
 هر چه می دیدند می گفتند و شاعر ایشان افکار پاک و ساده را بجا می
 آورد می راست می گفتند و این چنین واقعاً به نظر آورده است
 شبیه شفه شفه محبوب خود را دید و گفت بیا بپوش من به خواب
 عشق را همین بده محبوب من یک سخت از دور شده گفت 'جذب
 ای پاک امیلی از فرط انبساط خجری از میان آورد و گفت گر شما را رضی
 می شد به همین خجری ترا کشته من محض برای آزمودنش گفتم عرب عاشق
 زن می باشد به شجاعت و جوان مردی خود او را بدست خود می آورد
 و نزد او پاک و امنی محبوب از حسن او عزیزتر می باشد.

این چنین افکار زنده در نظم پارسی ناپید است شعرای ایران
 این قدر جذبات عالیه نه داشتند خود را حقیر و کمترین می شمردند در
 امر و پادشاهان نه آیدن پیوسته ساختند و صلح و انعام یافتن وسیله
 معاش کردند در آن زمان چیزی ننوشتند که قوم را تحیرت مند و بی
 باک کند یا چیزی نه گفتند که تاثرات حقیقی دل و دماغ آنها باشد
 واضح است که تمدن و معاشرت قوی بر افکار و احساسات
 و مردم تاثیر می کند و قویک تمدن مردم ساده باشد افکار مردم هم ساده
 و راست می باشد و چون مردم تمدن ترقی نموده حکومت و دولت
 گرفته تمدن ترقی باشد در افکارشان یک گونه جوش و قوت می آید
 و چون از بلندی به پستی آیند تمدن و معاشرت رده به زوال می شود.

افکار شان ہم پست بشود و در شعر و فکر تصنع و آورد پرید آید .
تخیل قدام بسیار ساده بود در غزل ستمش محبوب سردردند
زلف و چہرہ و سینہ و کمر را توصیف نمودند . تشبیہات ساده گفتند .
شاعری زلف بر چہرہ دید و گفت بر روی برف زارغ سیاہ را نگاہ
کن . قدام دہن را غنچہ می گفتند چون تخیل باریک شد متاخرین اس را
ذره . نقصہ و جوہر فرد گفتند تا از سر غائب نمودند . زلف را سنبل صلیب
خوشہ انگور و کندی می گفتند باز مار . دام نظر گفتند . در قدام تشبیہ کمر
بہ شاخ گل عام است . متوسطین از رگ گل و تار نظر نہ زیر بر آوردند
متاخرین ادرا معدوم ساختند . چون محبوب شعر ایک جوان چہار دہ سالہ
یا غمان و ترک بچہ بود و این حقیقت است کہ چون مرد در عشق مرد
بتلا باشد هیچ جذبات صادق از اختلاط آنها بظہور نمی آید زیرا کہ
این نسل غیر فطری است چون زنان در حرم سرا بودند و پیزی
جذب نظر را شاید کہ ہزارہ پیش روی باشد ازین بہت جوانان
حسین برای مطہر محبت موزوں نہ بودند . ہر زیاد شاہان معشوقی
داشتند و مردمان دین دار و فخریہ نیز در عشق ایک زہد شکن گرفتار
بودند . این ہمہ نتیجہ ہوس و گرسنگی و شہوت بود چون بنیاد و سرمایہ
ہمیں افکار عشق و محبت است و ہم چنین عاشقان والا و شیدا شعر
سردرد و تاثرات شان ہمیں تعریف محبوب بود و اس . در اکثر غزلیات
مدح از صفات ظاہری محبوب با فرط است و اگر برای مرثیگان

تشبیه تیر گفتند قوت تخیله ایشان وسعت دارد و هر چند لوازم تیر بود .
 مرگانش را سلمه دار کردند . حال محبوب است که تیر می افرازد تیر
 می زند عاشقان کشته می شوند . بسمل می شوند او شکار می کند و زخمی
 می کند و همین جامی گزارد که پدیدن او را تماشا کند همین طور هر عضو
 محبوب را تشبیه داده و آن مشبه به را استعاره در استعاره
 گفته چمن های غزل آراسته کردند درین چنین غزلیات بجز این که
 در خیال آفرینی و لطافت و نضون کادی داد بدسیم و لحظه پر حفظ باشیم
 یازم سرور و لذت قلبی بدست نمی آید چون این افکار واقعی و اصلی بودند
 بر ملت اثر خوبی نکردند . هزارها شاعر در زمانه باستان و متوسط
 بوده اند ولی از میان هزار و در هزار اشعار ایشان یک شعر پائدار
 زنده نیست .

اصلیت و دانعیت در غزل آن وقت پدید آمد که تصوف
 و الهیات جزو افکار شد در زمانه که عیش پرستی پادشاهان ایران
 بعروج بود یک فتنه بزرگ پدید آمد . تاناریان حمله کردند و زودند
 بستند و کشتند . جهان زیر و زبر شد . سلطنت بر باد شد مال و
 متاع تباه شد ازین تباهی و تخرابی تمام یک نقشه بی ثباتی دنیا
 بنظر آمد تا آنکه ایست چون مصیبت آید مردم منتفی و خدا پرست
 می شوند . شعراء این دقایق الماک را به چشمهای خود دیدند بر بے
 بقای دنیا تأسف خوردند راه فقر و درویشی پسندیدند بی حقیقت و

و سلوک طریقت اختیار نمودند چون خودشان مقصود و فقر عشق بودند در منزل خود
 این افکار و احساسات را به سوز و جوش گفتند چون همه تشبیهات را به معیوب
 مجازی موجود بود همه نسبت به محبوب حقیقی بنکار برده به لطافت ادبی شعر گفتند
 و چیزی پر تاثیر تر در نظم پیش ازین غزلها نیست . عراقی . رومی . سعدی . امیر خسرو
 حافظ و جامی پیش روان این طرز می باشد در هر چه گفته اند در حقیقت محتالان و واروات
 است و چنان پر تاثیر است که مردم را از هوش می برد و حال می آرد . مثلاً عراقی
 می گوید

به زمین چون سجده کردم زان زمین ندا برآمد

که مرا خراب کردی توبه سجده ریائی

چون براه کعبه رفتم به حرم در هم ندادند

که بیرون در چه کردی که درون خانه آئی

این افکار اصلی و متعلق به احوال مردمان زمان است مثلاً

دو عالم بافتن نیرنگ عشق است

شهادت ابتدائی جنگ عشق است

جلوه بر من معروض ای ملک الحاج که آرد

خانه می بینم و من خانه نشین می باشم

در اواخر قرن هجدهم و اوایل نوزدهم عیسوی در ایران استلاب

حکومت شخصی و مطلق العنان از جبار کسده شد . مردمان ذی علم و ذی هوش از این

حالی دپنی و غلامی ایرانیان دیدند و ترقی اقوام همسایه را ملاحظه کردند و به

آریف استقامت خطہ قوم با بیدار کردند شعر ابر موضوعات عالیہ فکر آرموونرو
 ستم سرودند از دنیا کی نیالی در عالم واقعی آمدند، بسیاری از نظم و اشعار ایشان
 در سب و من - نظم و شعر و در - پیوند حکومت جمہوری و اصلاح دین و رسم
 در ذاج کہنہ دیدہ - شود - ہمہ چیز ہی کہ در عشق - محبت نوشتہ شدہ
 است عشق حقیقی و واقعی است کہ مرد با جنس لعیف دارد -

منصف تصدیق و در شعر پارسی از ہمہ اصناف سخن سخت بے اصل و بے
 واقفیت است از برای ناموای تشبیب نام مدحیم پر از دروغ و مبالغہ می باشد
 پریم راجع بہ مکار و دروغ نوشتہ است بے بنیاد و غیر حقیقی است - ظالم
 و ستمگر - بے پشیمانی - سخن را فیاض گفتن شیوہ عام بود در مبالغہ
 و دروغ بیوفی ہمہ زور طبع با سرف می نمودند در قیما تصدیق گوی
 در طبع سادہ ایشان سادہ بودہ است و قدری در حقیقت بنی بود

در طبع سادہ ایشان سادہ بودہ است و قدری در حقیقت بنی بود

بہت بلند پای کردن کہ در پایہ نخستین از نزد بانیا

در دور متاخران اگر کسی در شاہ گفتہ شود کہ تو در زمینہ اتقی منوز بر
 در اولین مرتبہ بجای عملہ حکم فتوی می داد - بیا گوید عی - مامر غکان گرسنہ
 در نونہر منی - در زمان کردی فعیبہ این چنین ہمہ اصناف نشان شاہ
 کردہ می شود - فتوی فی انوار و فتوی در حکم نظم کردہ است چنانچہ
 در قصائد کئی مانند سلم سو منات - در کردن پارشاہ در سب و واقفیت
 و محبت موجود است - سعد و امر و سب - اگر بود از خود شاہ و کاسم لسی نفرت

داشتند. او هم از جاده تقلید کورانه انحراف کرده است. شیر را شیر و زهر را
 زهر گفته است باقی همه تصدیق نویسان محرومان از الوری تا معرفی و طایف
 آبی همان روش فرسوده اختیار نموده اند.

شود تا یکی از الواع نظم پادسی است که آئینه افکار اصلی و واقعی توان
 گفت زیرا که در هر صنف نظم میدان سخن وسیع است. هر واقعه بحر نیان
 و تفصیلات بیان می توان کرد در مثنوی اخلاق و تصوف مانند مثنوی مولانا
 و بوستان سعدی چیز بی اصل نیست افکار تصوف و فلسفه و الهیات است
 و پند و موعظت است. در مثنوی رزمیه مانند شاهنامه و سکندرنامه. همین نام
 و تعلق نامه نیمه از واقعات تاریخی و نیمه از فلسفه است. بیشتر هر موزون جنگ
 در نظم مبارزان و اسلیم و سپاه شاه مباحثه و دروغ است و بی
 مباحثه و در نظم است. در مثنوی در شاهنامه هر ششتر و کیفیت از و سبب
 از و سبب است. بی شایسته که مکتب بیام معرکه در رزم مردم بلند کمان
 و شمشیر و سوز جنگ آن زمان است. همه تفصیلات معنی بند و نظم
 از و سبب و سخن مبارزان دیده می شود و نقشه ای از جنگ با این کیفیت
 در نظم بیان شده که یک تصور عینی پیش چشم ما می آید. هر
 شمشیر چرخه جزایات است و واقعی است. شیرین خسرو و کور
 از و سبب را فی قصه ای عاشقان جانبار بوده است. از و سبب
 و صفا محبوب رنج و الم دیدند و جان سپردند و در جبهه عالم نام
 خست لرزیدند. در مثنوی با عشق میان مردان بود و نه میان مرد و مرد

نسخه شائق و اشرفی که در منزل پدیشینیاں کلدیم و ارواات ششقیه حفظ بخش و سرود
است .

شاهنامه فردوسی بابت شوی با اسمی که در آن نشان رزم و بزم
و غلافی موجود است در شاهنامه چون در لغت نگارنی و چه از واقع
نگارنی به حقیقت در واقعیت بیان کرده است و در شمار جذبات اقوام
مختلفه و افکار پیشه در آن در گفتار و کردار و گدایان نفسیات و خصوصیات
مردم را در نظر داشته است .

واقیست عبادت است از چیزها که گوئیم راجع کمی که فطرتا باحوال
انسان در دنیا و واقعی در دنیوی باشد هر دو سی این واقیست را نظر انداز
کرده است . و کنگر فرید در خراسان که نوزندان خود را به دختران
شاه بین تراستگان کند . شاه بین خودم شد که فرید در شاه با سطوت
و بطلان است من عبادت کردیم که از امرای خود پرسید .

دای شاه پیست . یکایا دادند .

که ما یکنکار این نه کنیم دای که برادران تو به عینی ز جان

اگر شد فرید و ایاه پیش شایه ز ما بنر کانییم با گو شوار

سفن گفتنش و در بخش این است عیان و سخنان بافتن دین است

این از بخش است که با غیرت باشند و به

نفسا حسنی نامی است که در این است نشان را به سخن گفتن و در بخش

نفسا حسنی نامی است که در این است نشان را به سخن گفتن و در بخش

به توران رفت تا بیزن را از قید خلاصی بدید بدین خیال که از عوام خود را
پنهان دارد به لباس سوداگر آمد و کالای بسیار برده و کافی بیاید است
شهرت آورد همه توران با گرفت بدین عاشر بیژن این خبر هم شنید که
سوداگر آمده است از ایران. نزد او رفت و پرسید که در ایران هم
کسی خبر دارد که بیزن بی چاره در سپاه است و پرسید عاشر از دره رستم ازین
جهت که راز انشاء شود

بدو گفت که پیش من دور شود
نه دارم نه گوهر نه و گیوه نه
نمیترسید تا به شده گفت
بچنین باشد آئین ایران نگر
نه خرد و شش هم نه برآورد
که معزوم ز گشتار ردی تپی
که در پیش را کس بگیر و خبر

رستم بار دیگر گفت سه

بدین آندی از من میا زار پیش
همین در نوشتی تو بازار من
این گفته بانامین خصوصیت بازار کمان است که از چیزی نه رنجند
اما از آنکه کارشان را داخل انوار باشد زیرا که رستم در لباس سوه اگر بود و فرود می
همین گفته است که مناسب احوال و آنچه سوداگر باشد ازین است که در کلام
او اصلیت و واقعیت است و

عباس اول و شاه عباس اعظم ایران یکی از متمدن ترین نایکها مشرفه بودند و امن و سکون حاصل بود و پادشاهان هند پرورد و فیاض بودند و ملی در هند نقش طیس و عسکرت بود که اهل فن و کمال از اطراف و جزایب ایران ^{عسکرت بیت سلسله بود و مشرفه} کشان کشان به هند می آمدند و آنانکه نتوانستند از راه زمینی به هند بروند و تصدیر یا گفتند و به هندستان فرستادند. ابو الفتح در این کبریا محبط نمود و است که چجاه و یک شاعر ایران به دربار کبریا آمدند و در کتابه در کبریا ^{سلطنت چیه رسد}

این جذب و کشش به هند برای بی و سیان از دور سبب بود و اول اینکه پادشاهان به دریای شعر را انعام و اکرام دادند و جهانگیر نقییرتی نیشاپوری را سه هزار سیکه زمین محوض یک تصدیره از زانی داشت. شاعران زمان غزالی را بر ثنوی و نقش بر بیع یک اثری بر یک شعر انعام فرمود و داراشکوه بر این یک شعر دانش مشهوری است

تاک را مبر سبز کن ای ابرینسان در چهار

نظره تامی می تواند شد چرا گوهر شود

یک لک روپیہ عنایت فرمود و شاه جهان زانی بر تصدیره تمدسی و دانش معنیست بار پراز جواهر کرد و دوم این که پادشاهان و امران خود شاعر و فاضل و نکته پرداز و نکته سنج بودند. شعر گفتند و بر شعر تنقید و ایچی نمودند برین سبب شاعر سبب فصاحت را در سانی و شوار بود. شعر ابایک دیگر سابقه کردند با بر که در سلسله این سلطنت بودیم شاعر و ادیب در تقلید حافظ و سعدی غزلهها در فارسی نیز گفتند

در این کتاب نیز اشارات و مخفونها است در عهدش نظری سمرقندی و آتش
 کور و شمس و اجرام و بود و نمرد. بیرم خاں که با بابر در هندوستان
 آمدند و در پنجمه در بود. شیخ زین الدین که ترک بابر را ترجمه نمود هم رباعیات
 گفت در نمایین اخلاق به خوبی ادا نمود. زبان مادری همایون ترکی بود ولی
 در فارسی اهداست تمام داشت شعر به فارسی گفت. دیوانش و یک مثنوی
 از وی یادگار است. میردی یکی از امرای دربار بود و خود شعری گفت و مجلس
 شعری آنراست و نعام می داد. قاسم. عبیدلواحد. شیرازی و ضمیری
 شعران دربار بودند.

شیر. گرچه گفته اند که سواد بود اما ذہین و صاحب ذوق و
 شعری بود. بعضی گفته اند که شعر هم می گفت. بسی از اشعار حافظ و مولانا در
 در داشت و بر موقع مناسب می خواند و در بار خود یک عبده ملک اشعری
 تمام کرد و اول غزالی را متعین کرد. شاعری که تربیت یافته این دربار بود بعد
 از غزالی ملک اشعرا شد از هر صنف سخن شعر گفته جواب همه نظامی هم
 نوشت. مثنوی و غزل از بی نظیر بود در مضامین فلسفیه و فخریه و عشقیه
 به شعر و زبان بجز این. نظری از کاشان بود. قصیده رسمی هم گفت ولی در
 مقام گوئی بر تیره و ازا داشت. تا نظر را تنوع کرد مضامین عشقیه و متصوفه را
 در ادبال گفته در انکار تجلی و غیر مادی را در تشابیه مادیه اظهار داشت
 خصوصیت در غزل اوست و اکثر مجلس او عمیق است و بعد از غزالی و نظامی
 که در مقام برینست. غزالی مثنوی به بلند همی و شیرو ابیانی طرز یکسانی داشت

و دل آویز گفتار صوفیه بهره مند بود. خواجہ حسین ثنائی زراعت پرست بود ولی در شعر
 گوئی ذوق سلیم داشت. چندی جدت پسند بود. حکیم ابوالفتح گیلانی. عبدالرحیم
 خانخانان. خان اعظم کوکلتاش و خان زان امرای نامدار این عهد بودند و در سخن پروری
 و نیامتی به بادشاه پیروی می نمودند. حکیم ابوالفتح بیست اسلماء قائم نمود. ثنائی. عرنی
 شیرازی حیاتی گیلانی و مرزا قلی میلی در ملازمت او بودند می گویند که تازه گوئی
 که درین شعرای متاخرین دیده می شود از نادیب و تنقید و تربیت این شخصی کامل
 بوده است. عبدالرحیم خانخانان خود شاعر بود و بزم شعر منعقد می نمود و خود شرکت
 نموده غزلهای طرحی می گفت. در احمدآباد کتب خانہ را طرح نهاد و کتب نادر علمی
 و در ادین شعر را به دستخط ایشان جمع نمود. عرنی. فیضی. نظیری. شکسبی. سوبانی. نومی
 و کفوی قصائد غزلی آوردند و گفته اند. عرنی شاعر مایه ناز این عهد است. و در غزل
 و قصیده گوئی سبقت همگان را بود. قصاید در علوم تسخیل و جدت سخن و جوش بیانی
 و شوکت الفاظ مقابل انودی و خاقانی است. و در افکار او یک تکنت و وقار است
 بسیار تشابه نور استعارات جدید فریبه است. و ملاحظه خاں محمود پیدار
 کشمیر بود. مرزا عسائب. مرزا حکیم او را استاد تسلیم کرده اند. در سخن شعر را
 طرفه بذل و کرم می فرمود. سخنوران ایران و صاحب استعداد اول از اوطان
 برداشته روی امید به درگاهش می گذاشتند. مرزا عسائب بترین یاجوون
 از کابل رسید از گرم جوشی و در یاد ملی او دل بسته مجتبی گزید "جهانگیر شاعر
 و نقاد سخن بود. سخت گیر بود. بر اشعار استخوان هم تنقید بے رعایت
 می نمود در ترک خود هر جا که بر شاعری رای زده است نعلی سنجیده و متوازن

سزا، صاحب قلمی نامتور بود، از خورد و سالی شعر می گفت، لطف استعارات
 در شعرش بسیار بود، در شیراز و همدان بسیار است، قاسم خان جوینی شوقی در
 شعر به شعرهای نامور در باره جلالیه بود، شاه جهان در علم پروری و سخن
 رازی در شعر بسیار است، ابو طالب کلیم، مرزا صاحب، دانش مشهور
 در شعر و در باره جلالیه صاحب معانی اخلاق را به تمثیل ادا نمود،
 شعرش در کمال است، ابو طالب کلیم ملک الشعر بود در غزل گوئی
 در شعر بسیار در شیراز و همدان، قاسم خان جوینی شوقی در غزل گوئی و
 در شعر بسیار است.

در شعر غزل گوئی بسیار است، از شوقی و قصیده و غزل می باشد
 و در این عهد را عهد غزل تصور می توان کرد زیرا که در غزل گوئی طرزهای نو
 پیدا شد و غزل در مطالب و معانی بسیار وسیع شد، درین عهد که دوره
 متأخرین مانیده می شود و خصوصیات مندرجه ذیل در غزل بحد کمال رسید.
 ۱- واقع گوئی، یعنی واقعات و معاملات را که در عشق و عاشقانه بسری
 آینه سمری موجود است، صنف است، امیر خسرو آن را ترقی داد، در ایران
 مرزا اشرف جهان قزوینی این طرز را "بحد کثرت رسانید" و وحشی یزدی، علی
 قلی بیگی و علی نقی بالخصوص وقوع گوئی را لازمه کلام خود ساختند.
 ۲- مشابه عبارت است از چیزی دعوی کردن و در اثباتش دلیل شاعرانه
 آوردن، باینان این طرز ابو طالب کلیم، علی قلی بیگی سلیم و مرزا صاحب اند،
 این طرز در هند بسیار مقبول شد و تا اواخر پسندیده ماند.

۳. تغزل معنی این است که جذبات و احساسات عشقیہ را در سیرایہ و سبکی
و آثار کشفہ شود کہ چہ تغزل جزو تغزل کہنی است . اما نظیری . علی نقی ماہران
این طرز بودند .

۴. خیال بندی و مضمون کفری . جلال اسیر نامندہ این طرز است . کلیم
بادشاہ این طرز بود . بجز غزلیہ متاخرین ازین و مضمونہ بیگانہ نیست .
درین دور تصدیقہ . یک طرز خاص ایجا شدہ چی گرفتار شاعران طرز
نورسخت . ظہوری . غالب علی . شانی تعلیق نمودند و بی ہر شبہ اش نرسیدند
شعری از تمام پسند نامہا سوای شعری فیضی و بیچ یک شعری ازین عہد
آن ساوگی و سخن کاری ہمیشہ بیان میدہ شی شعور . در شعری از متاخرین مکتوبہ
تخیل غالب بود . شعری بز میہ طرز غزل و گرفت و شعری رزمیہ را آن شوکت
و وقار نمایند .

گرہ پیچیدگی مجموعی اشعار این دور را بہ بنیم کہ چند یک خصوصیت مجموعی دیدہ
می شود .

۱. پیچیدگی تخیل . ہر خیال را بہ محدودیت و پیچیدگی ادا می کند . گاہی
مضمون وسیع می باشد . در احاطہ یک شعری گنجد ازین بہت یک پیچیدگی و
و تعقید معنوی پیدای شود مثلاً قدسی می گوید :

عیش این باغ باندا زہ یک تنگ دل است

کاش کل غنچہ شود تا دل ما بہ کشاید

۲. در مضامین صنعت ایہام ہر شاعر را پسندیدہ است .

۳۔ جدت استعارات و تشابہہ در اکثر شعرائے این دور کمالِ شاعری

پاؤں است ۔
 ۴۔ تراکیب و بندش ہای نو و الفاظ ۔

جدید شاعری

وجود شاعری جدید ایران، نوزاد هم بود و آورد. پیش ایرانیان هم بزرگی
 این بود که چه طور ظلم و جور قاجاریان برانداخته شود. از پنجم معلوم و
 نشان انگلیس و روسی زبردست چگونه رهایی یافته شود. ششرا این احوال
 بدبخت ایران را دریاقتند و اندیشیدند و سبب قرار بودند. در دل های ایشان
 یک شوریدگی پیدا بود و هر لحظه درین فکر بودند که چگونه ایرانیان بپس سواد و
 کهنه پرست را از عادات و روایات و مراسم بے نتیجہ اجامند و مذہب آزاد
 بکنند. شعری عصر نو می خواستند که هر چه حاصل آید ترقی و خوش حالی وطن
 نشان در آن باشد. این چنین اندیشم با احساسات را متوانستند که در صورت
 و هیئت قصیده و رزمیه روایتی یا در قالب غزل اصطلاحی نقیض در آورند
 ازین جهت برای لوازم تصویرت و هیئت کهنه و روایتی را تبدیلی لازم کردند
 واقعات و تغییرات گشتی که از یک طرف در ایرانیان بیداری ملی پیدا کردند
 و از طرف دیگر وجود شاعری جدید اثر انداز شدند. این بجا بزرگی اگر می بود.
 ۱. ایرانیان را با مغرب علاقه و نای داشتند و از تمدن و علم مغرب
 و علوم نشان اثر گرفتند.
 ۲. تحریک انقلابی که سید جمال الدین بخاری داشتند در نهای آنان مثل مرزبانم

در تہلک آئین و انقیاد، خائن و قاتل و منافقان نوشتند و پرنامہ صدرالدین شاہ و نظام حکومت اور تقویر و تحریک نفس سمیت نمودند و آوازہ مخالفت برانگیختند۔

۳۔ در سنہ ۱۹۰۵ء در جنگ میان روس و ژاپون روس ہزیمت خورد و ژاپون در اندک مدت از سلطنت ہای بزرگ عالم بشمار آمد و دامن پرستی و جہاں بازی و استبداد ژاپونیان موجب عبرت شد۔

۴۔ بعد از جنگ روس و ژاپون در قفقاز تغیرات سیاسی و اقتصادی ریجا داد و در مجری ہای با کرد تعلیم مانند "ارشاد و ہدایت" تا اثرات آن تبدیلی ہا گشتا نمودند و بر بیان را تقویت تعلیم کردند۔

۵۔ جنات و برکتی از حجاب خستہ، اخلاق و نظریات غلات استبداد حکومت نامہ ایال و ہرگز جاگرتہ بود۔

۶۔ جنگ روس و انگلیس اولی ہوا و تاراج و اثرات اہم بر آورد و در روس انقلاب پیدا شد و ازین رازوال اتحاد و دولت سویت بوجود آمد۔ میان بین المللی قائم شد و در ہمہ عالم تحریکات نو جوانان مرد و زن پیدا گشتند و اکثر غالب بر ایرانیان انگذیدند۔

۷۔ در روسیہ و اشاعت آید و ات سائنسی مثل تیلیفون، گرامو فون، رام، آریو و اتو موبیل و سینما و راویو و ہواپیما و کشتی و زیر آب، نظریہ، معاش و ... پیدا گشتند۔

۸۔ در روسیہ، انقلابات علمی و فکری و اتحاد سیاسی را اثر انداز شدند در روسیہ و در ہر جہاں از برای شعرا ایک مجلس پیدا کرد کہ در

آنجا به همه تفسیرهای تعلیمی و اجتماعی و اقتصادی و مذہبی را در بحث آوردند. مضامین گوناگون عنوان شعر خود ساختند و مسائل مملکت را خوب فهمیدند و به یقین و بسے باکی افکار خود نمایان گفتند.

زمانه شاعری جدید گرچه مختصر است اما ایجاد غیر است. بیش از هشتاد و نود شاعر پیدا شده اند گرچه هیچ یک از ایشان مثل فردوسی و سعدی نیست اما بعضی آنها خصوصیات انفرادی دارند که در این عصر نو مرتبه یقین برای ایشان مقرر است.

ادیب بشادری گرچه از مهند است این مرد اول را مینما است که شعری ایرانی بر پنج فکر نو انداخت. او در عربی و فارسی شاعر آید و شعری قدیم مثل سخاقانی و قانی را استقبال نمود. بر سبک روزی نوشت و ملی در انتخاب مضامین اصلیت و واقعیت پیدا کرد و از زبان او این شعر آید که سزاوارش زمانه در تکمیل افکار چه طور زمانه شاعران است که در این زمانه - افسوس که قصیده در مدح قیصر محمودی در آن زمانه تکمیل شد و در آن زمانه پرسی ایران نموده است. زبان مادرش و زبان اولش در این جهت افکار خود بر زبان سخت و سبک آن است و شاعران خود را در این انقلاب افکار شکی نمودند و در زبان لطیفه و بجز آن شاعران و روزگار و شاعران و شاعران ایرانی یک نشاء از بروز و عصر زبان و شاعران پیدا شد.

در عصر حاضر معانی سخن قدیم را بیچ است. در مضامین نو که آورده اند متفکرین از کلمات شاعران بهره اند و قصیده مدیحه بسیار کم است.

صورت تمبیده موجود است، اما در مدح و ستایش پادشاهان و امر صرف نکرده است. قصیده اخلاقی از سالار شیرازی و قصیده دیگر در قبول کردن اجرت از سفارت های خارجی است. غزل و مثنوی و قطعه هم رواج دارد ولی مضامین از موضوعات قدیم مختلف است. اکنون معانی و مضامین را اهمیت زیادی دهند و صورت را در نحو و عین نمانند.

شعرای حلقه عصر حاضر در چهار نوع تقسیم توانند شد

۱. آنانی که در سبک دشمنون قدیم می نویسند. مثلاً آزاد مجدانی. دانش تهرانی
غیر و غیره.

۲. آنانی که پیروی سبک قدیم اند. اما از حدیث دشمنون سبک جدید دارند
مانند ارباب پشاور، پور داوود، پرتمان، بهار، پروین و عارف
غیره.

۳. آنانی که نسبتاً سبک و مضنون هر دو جدید دارند. مانند احمدی، مرید
سرت گرو و الاپوتی و غیره.

۴. آنانی که در نوشتن اصناف شعر نو مانند تصنیف و سرود سعی کرده اند
مانند پرتمان، عارف، امیری و احمدی و غیره.

بنابراین سبک سخن نو باید ترتیب تقسیم توان کرد

۱. سبک پر تکلف و پر صنعت رفته و سبک سلیس و واقعی و طبیعی جای
آن گرفته است. الفاظ تابع افکار است نه افکار تابع الفاظ.

۲. در اشعار هر یک انفرادیت نمودار است. شعرا شخصیت و اعتقادات

خود را نمایان کنند.

۳. در انتخاب موضوع و مضمون جدت پیدا است. بر همه شاخه‌های زندگی شعر می‌گویند. بر هر موضوع فکری و بیانی، تاریخی و سیاسی و عشقی نظم‌ها موجود است.

۴. غزل‌های عشقیه بسیار کم است. برخی بر طرز پاره‌پاره متأسفانه زلف‌های گلشن و گل‌های یاقوتی یا خطهای سبزی می‌کنند. بعضی افکار و تاثرات مردم را تجزیه می‌کنند.

۵. مناظر قدرت برای پیشینان طرب و دلکشی بوده است. شعرای عصر نو برای چیزهای مبسوط و پستی و جذب دارند و روح خود را برای لذت و طرب در آن گم می‌کنند و به حال و جدان تاثرات خود می‌سرایند. نظم‌ها مانند شب ماهتاب، شهاب، یک ستاره، بهار، خزانیه، مظهر ذوق و شغف ایشان است.

۶. افکار شعرانه محض برای خود هستند. بلکه توجه آنها به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، می‌زدول می‌باشد و مسائل زندگی از قسم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیان می‌کنند و مثل اکثر متقدمین خود را از این بهات بزرگ زندگی بی‌علاقه نمی‌دارند.

۷. بعضی از شعرا هر چه گویند صمیمانه می‌گویند و به یقین و اعتقاد بر ملا می‌گویند. عشق افلاطونی و از زندگی پیکار بی‌گانه مانده در افکار مفروضه محو نمی‌شوند.

موضوعات سخن بطریق ذیل تقسیم می توان کرد.

سیاسی

۱. رئیس و ذلیل خالواده قاجاریان ۲. اتحاد اسلامی ۳. اشتیاقیت
۴. مخالفت باردس ۵. اتحاد با جرمن ۶. اتحاد و مخالفت با بریطانی
۷. اتحاد و مخالفت با ترکی ۸. اتحاد و مخالفت با حکومت رضا شاه

وطنی

۱. حب وطن ۲. یاد آوری عظمت باستان ۳. تعظیم و اجلال نددشت

قوی

۱. شعر گوئی در فارسی خاص ۲. عشق آذربایجان ۳. ترانه ملی
۴. درفش ملی ۵. نورد

اقتصادی

۱. سرمایه ر مزد ۲. تجارت ۳. راه آهن ۴. زراعت
۵. رفتار و ذرائع آمد و رفت

اجتماعی

۱. مرتبه زن ۲. ازدواج یک زنی ۳. حجاب ۴. زردی

تعلیمی

۱. تربیت اطفال ۲. تسلیم زنان

اخلاقی

- راستی . استقلال . رحم . قمار بازی

بهره اشعار فنی پایه شعریت ندارد می توان گفت که محض کلام منظوم است یا وعظ اخلاقیست که از پیر می گویند مانند نظم خدمت خلق، از انگر بعضی از نظمها نطقهای پر جوش است که پیش بهجوم عوام ایراد می کنند مانند ایران دیر در و ایران فردا، از بدیع الزمان. بعضی از شعرهای نورد انتیص و تعریف یک دگر کلام ناشائسته و الفاظ اشتعال انگیز بکار می برند. می توانیم که بگوئیم که این از ضعف انانیت است که این طور مردم به کم زوری دیگران خنده می زنند و مضحکه می خیزند. عارف نامه ایرج مرزا و سحر عشق بر وحید و شکر می نظم های این قبیل می باشند.

بدیهی است که شاعری عصر نوبه حالات دحوادش زمان خود مطابق دارد. بیشتر از شعرا سعی می نمایند که مقاصد عالیه زندگی را حاصل کنند. وجود انفرادی و اجتماعی و آزاد را نزدیک بیارند ادیب پشاوره می گوید که شاعری مثل کاور موسی است که مردگان وطن را زنده می کند یا مسیحا است که روح نفس را دوباره جان بدهد یا مثل نشتر نیز است که نفون مرد و بنمرد را از شریان سست بدر می کند یا مثل شیر است که بچه را نشود نما می دهد. ترد گوید که شاعری آواز روح آن عصر باشد که شاعر در آن زندگی می کند "رستاخیز" عشقی بهترین مظهر این روح است. وی می گوید که نیکی درستی بهترین اصول های کار است. و طلیفه ای ملت ترقی پسند و زود آمد این است که همه گیتی را پدامن و خوش حال بیند. در شاعری سبید عصر نوبه شخصی و جماعتی کم شده است. همه

عقاید مذہب اهل دیگر را به نظر یک جهتی می نگرند - ایزدی در نظم خود "من کیم"
 عقاید وحدت و ثنویت و وجود و بی وجود خداوند - مادیت و روحانیت
 را می خواسته است که متحد کند پور داد و صفات خداوندی را به نظریه
 اسلام دیندیشی با هم ذکر کرده است - آنکه عمر انسانی را به نظریه بودا
 تصور می کند - ایزدی به نظریه بھکت گیتا خدا را بیان می کند - اورنگ
 تصور عجیب عشق دارد - گرچه با نظریه های تصوف و افلاطونی مطابقت نمی

وارد

مثالیہ شاعری

انحصار میں صنف سخن بر تشبیہ و تخیل است و ہمہ دانند کہ اگر ایں چیز نہ
 ممکن بیرون شود و ہمہ عالم شعر ہے لطف شود و ہمیں جہت است کہ پنداریم کہ
 قوت تخیل و شاعر توانا باشد۔ ہماں قدر استاد دی موثر و قوی باشد۔ میرای وسعت
 تخیل لازم است کہ مطالعہ مشاہدات و حقائق کنند زیرا کہ بنی خیال پر واقعات یا
 تشابہات می باشد۔ شاعر کہ تفسیر یا تشبیہ و استعارہ بیان میکند کار ایں تخیل
 یا ایں مشابہت اختیار می باشد۔

اول اول تشبیہ مفرد را بکار برد در چون تخیل و وسعت یافتہ۔ تشبیہ مرکب
 آوردند و در زمانہ اخیر بہ بیجا داد و نذر ع تشبیہ تخیل را بجز آوردند۔ اما ایں
 شاعر تخیلی بغیر از مطالعہ امور خارجی ممکن نیست۔ شاعر دعویٰ پیش کند کہ بر
 اثبات آن دلیل از واقعات حسی بیاد د تا ہر شنوندگان تاثر پیدا کند شود۔
 دلیل منطقی باشد یا نہ عرض اثبات دعویٰ می باشد۔ مثلاً

مقسوم اہل علم عذابست در جہاں
 رسمیت در شکنجہ کشیدن کتاب را

تخیل شاعری چیز نونیست در شعرای عرب و در کلام انوری و شاقانی
 اشعار دیرہ می شود ولی چنداں زیاد نیست۔ در قدما انداز تخیلی تا وہ است

زیر که در قدما آنگاه شعر گوئی بود و تخیل و تشبیه ساده بود. چون زمانه بر
 آید و ترقی و تمدنی در دستورات و تمیحات یکسان بود و تازگی آوردند
 بیاد و تازگی در هر دوئی از آن که گفته او گران را با سلوب نو بگویند. چنانچه
 در سبک غزلی هم دیده می شود. سبک بندگی مثالی بسیار در این است.
 در سبک غزلی که کمتر شعر او در زمانه معقاریان و ساهانیاں و
 غزالیان و کتونیان رود. قصاید بسیار در غزل کم نوشتند. مناظر طبیعی را
 بیان کردند. تشبیهات و استعارات ساده و عام فهم بکار بردند. از قرن
 ششم تا هشتم هجری سبک غزلی بسیار نوشتند. در کلام اصطلاحات
 عدیده و تشبیهات و کنایه مرکب شد و بد نظف گردید.
 از کلمه سلطان این باقی را یکس طرز نو آوردند. بابا فتاحی بچندین اندازه
 بود. در سبک غزلی یا بندگی نیز گویند. خصوصیت این گروه افکار
 بیخود و بیچاره بانیان با فانی تشبیهات نازک و استعارات دور از فهم آردن
 بود. از پیروان این طرز شمیمی قبی. بجز فی و نضی و نظیری می باشند.
 اما صاحب در این «سنت» سخن پیشوای همگان شد و منالیه را انداز خصوصاً
 خود ساختند. بحلال اسیر و غمی کشمیری و بیدل و ناصر علی سرشدهی بیشتر
 نظیر و آنگاه کردند.

در سبک غزلی که کجاست این است که محسوسات را به معقولات
 تشبیه می کنند و غزلی در بعضی اوقات سهل می شود. مثلاً
 این شعر صاحب است: ۵

بخیمه و کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست
مخندہ آرد کفش من بر ہرزہ گروی ہای من

تمثیل باید کہ واضح و سہل الفہم و پر معنی باشد تا در فہم و دماغی
شاعر معاون باشد۔ مرزا صاحب۔ معنی کشمیری۔ سعید اشرفی۔ سائیکس پتو
ناصر علی۔ کلیم۔ طالب آملی خلی پرمزہ می گویند و طاب پیروان نیز ان از کثرت
استعمال مضامین پانال بر طبع سلیم گراں می شوند۔

مرزا صاحب امام مثال گو شعر الودہ است۔ در کلامش مضامین عشقیہ زیاد
نیست البتہ مضامین اخلاقی بسیار و دانہ پر است۔ معنی کشمیری و سائیکس پتو
نیز اخلاقیات را بہ پیرایہ موثر گفتمند۔ ناصر علی در نفعیست شود اعتمادی گوید کہ
اہل ہمت را نباشد تکیہ پرہ بانوئی کس
تخمہ افلاک بے چوبہ و طناب اسنادہ

بیدار ہدایں ادعا کہ مرد بخیر و خوشدرد را از کسی ادا در لک نمی طلبد ایس

دلیل می آرد کہ

بیدل از خورشیاں نمی باید اعانت خود اسمن
مومیائی چارہ فرای شکست شیشہ نیست
نظیری تمثیل را در اشعار عشقیہ ہم بکار برده است و خوبہ گفتمند است کہ
از پے آشوب ما در زلف و ارد سنانہ را
شورش زنجیر و ر شور آورد و ہلانہ را
از مطالعہ این مثالہ معلوم می شود کہ فکر و تخیل شعرا در وا قوایہ و مشاہیر

ادبیات ایران در عهد قاجاریان

دوره قاجاریان در ایران از سنه ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۶ میلادی است از سنه ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۶ فتح علی شاه - محمد شاه و ناصرالدین پادشاهی کردند. در سنه منور الذکر ناصرالدین از دست یک انقلاب پسندگشته شد. این سه پادشاه در ترقی ادب و فرهنگ و حکومت ایران کوشش با نموده اند. مظفرالدین و محمد علی و احمد شاه از سنه ۱۸۹۶ تا ۱۹۲۶ یکی بعد دیگری بر تخت سلطنت مانندند. این دوره انقلاب بود. بر وفات مظفرالدین در ایران حکومت مشروطه قرار گرفت محمد علی مرد کم همت و بی استقلال بود. از حکومت بر طرت کرده شد. مظفرالدین تاب مقاومت، اغتشاشات درونی نداشت به ملک روس شتافت مدتی عرصه یک صد و بیست و پنج سال ایرانیان را حوادث گوناگون پیش آمد. فرانسوی ها و انگلیسی ها با هم رقابت داشتند تا در ایران حلقه اثر و نفوذ پیدا کنند. پترسین خواست که از اندرون زمین ایران راه یافته به سهند حمله کند و انگلیسی ها در دفاع و پراختن تدبیر و مکر فرانسوی ها سعی نمودند. روسی ها نیز اقتدار خود در ایران افزودند و برخی از ایالت های شمال قایل شدند انگلیس ها در جنوب اثر و نفوذ پیدا کردند. سفارت های هر سه سلطنت در ایران آمدند و هدف تحصیل مقصد خود کوشیدند ازین رو درابطه ایران و ایرانیان با فرنگ

در اروپا بوجود آمد. تمدن و فرهنگ اروپائیان تمدن و هنر ملت ادب و شعر فارسی
 نواح از ذوق ادبی و خواه از نیت سیاسی گردیدند. ناصرالدین سه بار سفر
 اروپا کرد. آداب و رسوم اروپائی در ایران جا گرفت. لغات و کلمات
 فرانسسی و روسی و انگلیسی در زبان فارسی داخل شد. کتاب های انگلیسی و
 فرانسسی مانند گل بدست. رابن بن کروسو. تئری مکیه. کادنت ماونٹ
 کرسٹو. به زبان فارسی ترجمه شد. کتاب های لغت مثل فارسی فرانسسی و
 فرانسسی فارسی نوشته شد. در اواخر قرن نوزدهم و اوائل بیستم طرز فکر
 ایرانی ریش اروپائی گرفت.

در دوره اما جاریان برای ترقی تمدن و فرهنگ اقدامات زیاد و درزید
 شد. در سنه ۱۸۱۶ چاپخانه بوجود آمد. در ۱۸۵۱ روزنامه نخستین اجرا
 شد. در ۱۸۶۳ نکلران قائم شد. یک دانشکده موسوم به دارالفنون بنا به
 قاعده و روش اروپائیان بنا نهاده شد و آن باعث ترویج و اشاعت
 علوم گشت. بعضی از شایان و شایزادگان خود شاعر و مولف بودند و در
 تربیت علماء و ادبا کوشیدند. فتح علی شاه را دیوان اشعار است. ناصرالدین
 تمامی دستخطات سروده و سفرنامه نوشته است. عده از شایزادگان با تخلص
 های سلطان. رضوان و تاجار اشعار سروده و مثنوی ها گفته اند. نرهاد مرزا
 بنغرانیا و نوری بنام بیستم هم نوشته است.

این از توجه و علم پروری در قیامی شایان تاجار بود که تالیفات بزرگ
 در تاریخ و تذکره و تراجم نوشته شد. مورخین و تذکره نویسان به یکسوئی

به تصنیف و تالیف پرداختند. کتاب با عادی بر معلومات مفیده در کثیر مشمل
 مرآة البلدان در سه جلد. منتظم اصری در تاریخ در سه جلد. خیرات الاحسان
 در تذکره و احوال زنان معروف اسلام در سه جلد. درة العجمان. بهشت تاریخ
 اشکانیان در سه جلد نوشته شد. معروف ترین تاریخ عمومی ایران بعد از
 سلام تا ناصرالدین شاه بنام تاریخ التواریخ در پانزده جلد بزرگ تالیف شد.
 مولف آن مرزا تقی تاجعلی یازدهم نوشت. بعد از آن سحابس قلی خان چند جلد در
 شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه افزود. نامه دانشوران از
 کتاب های مهم در احوال علماء و ادبا شمرده می شود در زمان ناصرالدین شاه
 با پستام عده از فضلا در هفت جلد تمام شد. رضا قلی خان هدایت تاریخ روشنی
 الصفار که غیاث الدین خوانمیر هفت جلد تا سلسله سلطنت حسین باقر از سلسله
 بود در جلد بر آن افزود تا در تاریخ دوره ناصرالدین شاه رسانید. این امر در
 فاضل و شاعر و ادیب دو کتاب "ریاض العارفین" و "مجمع الفصحاء" در تذکره
 های شعری فارسی نیز تالیف کرد. انجمن آرای ناصر و تازه ترین لغت در
 فارسی نیز تالیف این مورخ موصوف است. دین کتاب برای ترویج لغات
 امثله از اشعار فارسی داده است. مقدمه وی در تاریخ و ساختمان زبان فارسی
 و لاجرم ای در امثال و ضرب فارسی دارد.

در دوره مغول در شعر گوئی روان سبک پیر تکلیف و تصنیح بود. در عهد
 صفویان در ایران در دوره تیموریان در عهد مومنون پیرزادی و خیال آفرینی
 شیوه خصوصی شعر بود. در دوره قاجاریان یک نهفتن نوب بود.

ساده و واضح گوئی را پیشه گرفتند - طرز بیان متقدّمین مثل فردوسی، عنصری، فرخی و منوچهری را احیا کردند - درین دور بیشتر از حدّ تن قصیده گو و غزل سرا نظیور کردند - از معروف ترین آنها یک دو سه را ذکر می کنیم - سه

۱ - مظهر صفهبانی از نوح علی شاه لقب مجتهد الشعرا پانست - قصیده پرداز و در عهد اول بود - غزایات لطیف نیز از باقیست - شیوه استادان سابق خاصه انوری و خانقانی و میرمیزی را اقتفا کرده است -

۲ - نشاط صفهبانی - از بزرگان و ادباء زمان نوح علی شاه بود - او از نویسین نهفتت جدید از بی ایران است - در نثر و نظم فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در شعر توانا بود - در دیوان اشعار عرفانی هم موجود است -

۳ - صبا - نام شعری در بار نوح علی شاه - وصال شیرازی و قائم مقام از نامیان شعری دیگر بودند - صبا نثوی با بنام شاهنشاه نامه و خداوند نامه یوزن شاهنامه فردوسی نظم کرده است - وصال را عمده هنر در غزل است قائم مقام در قطعات و رباعیات مضامین نو آورده است و در تصایید و ادایح از مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشابیه باریک پر سیر نمود، و بیان را طراوتی خاص آورد -

۴ - قافانی - شاعر بزرگ ترین ایران در تمام دوره صفوی و قاجار شمرده می شود - در طراز سخن و خوبی و عصف و انتخاب کلمات و ترنم و نغمه در بندش الفاظ کمی از متوسطین و متاخرین با وی برابری نمی تواند کرد - مسط و ترجیع بند و

تفایده حیه شایکارهای اوست .

۵. محمودخان . ملک الشعراء دربار ناصرالدین شاه بود . تبیح فرخی . عنصری
و منوچهری کرده اشعار تغز و بدیعی سروده است .

سی سال آخرین دوره قاجاریان زمانه پر هنگام بود . افکار اروپائی
نفوذ یافت . جذبات و احساسات برابری و جمهوریت و مشروطیت نشو و نما
یافتند . حکومت استبداد را به نفرت نگریستند . برای آزادی گفتار و کردار
جدد و جهد نمودند و هر جا افکار حسب وطن و انقلاب پرورش یافت و این زمانت
که در نشر و نظم تنقید بر بد نظمی حکومت و برهمی نظام ارباب حکومت نمودند .
ایرانیان را بر لپتی اخلاق و اعمال و احوال ایشان مثر منده ساخته برانگیختند .
ازین جهت در این دوره انقلاب ادبیات هر نوع بوجود آمد . تمثیل ها و
تصه ها و روان ها که در ادبیات اروپا اقیار داشتند در ایران ترجمه
شد . مرزا جعفر قزاقی و اخی ترجمه تمثیل های ترکی کرد . شیخ احمد روحی ترجمه
حاجی بابا از مودیر نمود و زین العابدین سیاحت نامه ابراهیم بیگ نوشت
در این کتاب ها یک تنقید شدید بر طرز حکومت و بی عنوانی احکام و مردم
ایران کرده شده است

شعراء انقلابی مانند مرزا صادق ادیب الممالک . مرزا عارف
قرزینی . سید اشرف و مرزا محمد تقی بهار اشعار بطرز و سبک نو سرودند
در بانیان سخنوری تازه در ایران شدند .

درین دور جذب وطنیت و میهن پرستی بر سر آمد و هر چیز که در ایرانی

بودند. چنانچه احیاء زبان پارسی اصلی - اعاده جشن های قدیم ایرانی و نشر
 و اشاعت در ادین و در لغات شعری قدیم مطبوع نظر از باب حکومت و مصنفین این
 زمان شد. دیوان ناصر خسرو - دیوان سعد سلمان - غمزه نظامی - اشعار و احوال
 رودکی و تصانیف دیگر که محفوظات آن در کتب خانه اروپا یا در بهان خانه
 ملک خصوصی میسر آمد مردم نامعلوم بود. به صرف ذکر کثیر و محنت و وقت با
 کار تبیح و سوادشی و تعلیقات طبع نمودند. نام های سعید و شکر دی - استادان
 سعید نفیسی در رضا زاده شفق و رشید یاسمی در این خصوص کوشش های بسیار
 لائق تحسین نموده اند. از مضامین تنقید نگاران و تحقیق کنندگان نامهای مرزا
 محمد قزوینی پسر داود محمد علی بنان - عباس اقبال تایل ذکر و تحسین است.
 از نویسندگان که بر مضامین اجتماعی و اصلاحات سیاسی نوشته اند -
 نامهای گزافی - سعید ضیاء الدین علی دشتی - علی اکبر ده خد معروف ترین این
 زمان است. از نشر نگاران که بطرز جدید یعنی ساده و فصیح و آسانکه بطرز
 نگار ایرانی و عثمانی نوشته اند - سعید محمد علی جمال زاده - حسین
 کاظم زاده - احمد بن یار - دکتر افشار و عبدالرحمن فرامرزی بسیار شهرت
 دارند.

ادبیات فارسی آئینہ اخلاق ایرانیوں میں باشد

این مقولہ محض بہ ایرانیان مخصوص نیست بلکہ راستی آن بہ ادبیات تمام
 مل درست آید۔ اگر ادبیات قومی را مطالعه کنیم خصوصاً داستان ہا۔ شاہنامہ
 ہا۔ تمثیل ہا و اشعار را می توانیم دانست کہ مردان چہ طور زندگی سپری کردند
 پایبند دیگر چہ راہ در رسم داشتند۔ اخلاق و اطوار چگونہ بود۔ طرز تکلم و خطاب
 چوں بود۔ از زمانہ و از سامان زمانہ چنان تمیز اند و خند و
 عادات و اوضاع خصوصی ایشان از چہ متاثر می بود۔ اگر تصانیف
 از ایچ۔ جی۔ ویلز کلمے و برنادشا بخوانیم آگاہ باشیم کہ انگلیسیان پر
 اخلاق می باشند۔ بہ دیگران بہ لطف و مرحمت پیش آید۔ با ہم دینی الفت و
 یک جہتی دارند۔ برای ثبات و استحکام کشور خود ہرگز بانی از زر و مال و جان
 دریغ نمی دارند۔ طبع ایشان در ایجادات و مطالعہ قدرت منہک می باشد۔ ہر
 لحظہ و تجسس و اکتشاف می مانند۔ در اوقات روز مرہ آنہا یک گونہ ترتیب
 و ضبط است۔ در سختی و رنج ہم از رقص و سرود دست نمی کشند۔ در
 عیب جوئی و نقطہ چینی بے باک با سزا و اگر کتاب ہای قدیم ہندوستان
 مثل رامائن و مہا بھارت بخوانیم آگاہ می شویم کہ مردمان آن زمانہ چہ قدر
 متواضع و فرمان بردار بودند۔ و زندگانی شان چہ اندازہ سادہ و بے آکام

بوده. بزرگان را احترام می کردند. بر کسب معاش محقر راضی و قانع شده و در هر
 طبقه زندگی خورسند بودند. زنان ایشان و ناپیشه بودند. مردمان را زندگی
 چهار طبقه بود در بهره اول فرسنگ و دانش می آموختند و در درجه دوم علوم
 سپاگری می آموختند و بعد از آن باز دو اجیت آمده بابل و عیال می ماندند.
 و در حصه آخرین به دشت و در رفته زاید و تارک دنیا می شدند. هم چنین
 که ادبیات فارسی را مطالعه کنیم همین طور اخلاق و کردار ایرانیان را بدانیم.
 ادبیات نتیجه فکر است. اصحاب حس و درک و آریاب علم و فضل را
 و ادبیات عبارت است از مجموعه شعر و سخن. چون شاعر دل حساس
 و فکر بلند پیدا دارد و از احوال عالم و عالمیان متأثر می شود و احساسات
 و ادراکات خویش را به نظم آرد گویا ملت و کشور خویش را ناسندگی می کند
 یا ادبیات مثل است بر داستان با و در بیان با و تمثیل با و نویسندگان
 احوال کشور و رسوم ملت را مطالعه کرده در کتاب های خود درج می کنند. یا
 ادبیات مراد است از تواریخ و تالیفات که در آنها احوال و آثار پادشاهان
 و اوضاع سیاسی و مذهبی مرقوم است از مطالعه این کتاب با معلوم می
 شود که مردم آن زمانه چه قدر اهلیت و صلاحیت فرمان داری و جهانگیری
 داشتند و چگونه معاملات بین المللی را بحیله و تدبیر سرانجام می دادند.
 این قدر مسلم است که اخلاق قومی تغییر پذیر است. گردش های روز
 گار بر طبایع مردم اثر ازار می شود. در تمدن و تهذیب ایشان تبدیلی نو پیدا
 می شود. هم چنین ادبیات قومی نیز تغییر پذیر می شود. از انقلابات وقتی باید

که این نکته را بنظر داشته ادبیات ایران را مطالعه کنیم که آنجا نیز یک زمانه مختلف است از تالیفات زمانه دیگر و ایرانیان زمانه ما با تالیفات و آثار آن را از خلق و خصایل مختلف است و از عادات و شمایل زمانه و مضمون و زمانه موجوده و ملی این قدر هم واضح است که هر قوم را بعضی از اخلاق و ادعای زمانه به زمانه تسلسلاً بعد از نقل می شود و آن را از خصوصیات ملی شمرده می شود. ایرانیان هم دارای بعضی از خصایل نژادی هستند.

کسی که به ایران نرفته باشد و از خصوصیات ایرانیان آگاه نباشد اگر مطالعه کند ادبیات موجوده آنها را واقف گردد. از چنانچه ملی ایشان مثلاً اگر مطالعه کنیم تصانیف این چنین نویسنده گان را که بر موضوعات سیاسی و اجتماعی تلم برداشته اند. چون مرزا عظیم خان سید ضیاء الدین طباطبائی و طالب آفتاب یا بخوانیم روان با و داستان ها که میر محمد عجزی، جلالی و شیخ ابراهیم نوشته اند یا تنقیدات مرزا محمد قزوینی. کاتلم زاده در پور داوود یا محسن روزنامه ها مثل گلبان. ایران امروز و انقلابات یا رساله مانند مهر و تعلیم و تربیت. آگاه می شویم که ایرانیان.

۱- بسیار متقدم و بهر سبب می باشند با انقلابات و ترقی بای از زمانه موافقت می کنند. شیخ خوش خلق و بهمان نوازی باشند. زیب و زینت و نفاست در همه اشیا و خصوصاً بی آنجا است. فیله مودب می باشند بزرگان و کلان تران را به آقا. جناب و اعلی حضرت خطاب می نمایند. از روی تعظیم برای بزرگان اینقدر جمع استعمال می کنند. برای گزیده فریاد

و برای محقق اسم اسم شریف و برای صبح و مسا صبح خوش و مسا خوش استعمال می کنند.

۲- اندانیان را هرگز وحدت علی میر نیامده است. جمعی از منافقان پیدا می شوند. فتنه و فساد برپا دارند. در تاریخ طبری. تاریخ و صاف. و تاریخ مطلع سعدین واقعات مندرج است که در حصول اغراض پسر از پدر باغی می شود. برادر با برادر می جنگد. مردمان که تربیت یافته امیری بودند زمانه دراز نمی گذرد که سازش کرده سلطنت امیر بنده پرور را در می اندازد. این چال در این عصر نیز هویدا است. دیوکرات ها و تودیها بر سر پیکار اند. تودیها از دشمنان و ظالمان پوشیده خورده خلافت شهنشاه کثرت تبیینات به خواهی می کنند.

۳- رتابت هم عادت خصوصی ایرانیان است. کسی دادت دراز بر عروج و استقامت نمی خواهند. قصه قتل الکندی. موقوفی وزیر بزرگ و لائق مثل نظام الملک و سپس وزیر حسن میهنی که شمه حدود رقابت یگانگان است. از مطالعه تصایف خاتانی. ظهیر ناربابی و انوری هویدا است. که ایرانیان در مدح و ثنا گفتن مهارت تامه دارند. چیزی را به مبالغه گفتن عادت ثانیه ایشان است. هر گاه کسی را خطاب نمایند بالقامات عزرا نام بزنند و حق کسی و ثنا گفتن در روز مره آنان داخل است. ادام اللہ فیہم خلد اللہ لکم و قبالة. عمر شمس دراز با و. از آمدنت چشم مار و شن دل ماشاد و همچنین تبارهای دعائیه در کلام شان داخل است. به تعلق و خوشامد کار خود

بر آوردن عنقرخصوصی اسلاف است.

ایرانیان را قصه گزنی بے مرغوب است. چیزهای غریب و حکایت
های فوق العادت را به شایز دران و شهنشاهان و اولیا و فقرا منسوب دادن
مشغل و دلپندایشان است. شاهنامه. سکندرنامه و تذکره الشعرا از دولت
شاه سمرقندی پد از چنین حکایات است. قصه پیدایش سام. خواب بابک
متعلق سامان. قوه فوق العاده رستم و افسانه تفسیر محمود و فردوسی همه از تخیل
آن داستان با است که قوت تخیل ایشان بافته است.

از مطالعه غزلیات سعدی و حافظ و تنوی مولانا روم این قدر
استنباط می شود که ایرانیان از انقلاب زمانه بسیار متأثر می شوند. چون
شان و شکوه شهنشاهان و حرمت سر پرده عیش از دست مغولان تباہ شد
نقشه بے ثباتی دنیا در چشم شان پدید آمد. خیلے طول و غمناک بوده از
خوشی های دنیا دست کشیدند و به دنیا و اسباب دنیا تکیه نداشتند
ترک دزدید اختیار کردند. در طبع شان یک گونه اضمحلال آمد و دل از دنیا
برکنده گوشه نشین شدند. فقر و غنار را افضل دانستند رضا و قناعت اختیار
نمودند. این انحطاط و تنزل به نثر ادب های آئنده اثر انداز شد و ایشان از
کارهای دنیا جهان بینی و جهان گیری دست شسته کابل و تنبل شدند. و
اوقات خود را در بیکاری بزمی بردند. خیالات پست ایشان را از آزادی
و آزادخواهی بے گانه کرد. از خواندن سیاحت نامه ابراهیم بیگ و حاجی بابا
اصغهبانی می دانیم که یک زمان احوال و ملک ایرانیان چه قدر برهم افتاد

زود و در دستان اوست و چون از سر آنچه قدر سعی نمودند که غیرت خفیه ایشان
 بر پیر نمایند. حال این نقیض است و برکت همت چند شخص بے باک است
 که بدان و این را بیان بسیار نظری آید. آن ایرانیان بادشاه را دیدار نمودن
 کوشش بزرگ و دشوار و یک کلمه غیب به بادشاه منسوب داشتن در
 دایره ایشان به محال بود. اکنون این زمانه است که یک مرد عامه در اخبار
 پادشاه را مخاطب نموده می گوید. اعلیٰ حضرت تا از دام گسری دشمنان
 همسایه بسیار باش. سعی بنام دوست را از دشمن بدانی. هر گاه از
 رعایا یا خیر باش و بهبود خلق را منصب عین دار. این وقت نازک است
 بر شما باید که هوشیاری و مستندی پدر خود نمائی.

این جنبه های خصوصی اخلاق و کردار ایرانیان که بالا ذکر کردیم از
 ادبیات آن تا دیده می شود و همین جهت می گویند که ادبیات ایران
 آینه اخلاق ایرانیان است.

بجس دوم

ایران

سرزمین ایران ۶۲۸۰۰۰ مربع میل مساحت دارد. حدود آن به شمال به بحیره کسپین و روس و در جنوب به بحیره عرب و در مشرق به افغانستان و بلوچستان و در مغرب به عراق و ترکی متصل است. حداکثر درازی زمین از شمال مغرب تا جنوب مشرق ۱۴۰۰ میل و از شمال مشرق تا جنوب مغرب ۸۰۰ میل باشد. اکثر حصه زمین ایران فلات است. بلندی آن از سطح دریا از ۳۰۰ تا ۵۰۰۰ پا است. معروف ترین شهرها بر فلات واقع است. طهران دارالسلطنت بر بلندی ۲۰۰۰ پا واقع است. بین این میدان از بحیره خزر تا اطراف جنوب مشرق صحرائی بزرگ گسترده است. نصف بالا را کادیر و نصف پایین را بیابان لوط می گویند. همه خشک و بی مزرعه است. و در سواحل جنوب مغرب تا خوزستان زمین کم بلندی است ولی شدت گرما دارد. یک سلسله کوه از آریتا تا فارس می رود و میدان خوزستان را از میدان بلند هموار جدا می کند. در همین بلندی با سلطنت قدیم میدیا بود که شاهی نام گنگانی قدیم و همان جدید دارالسلطنت داشت. در شمال سلسله کوه الیز شرقاً غزبا دراز است. کوه دماوند بلندی قریب به ۱۹۰۰۰ پا دارد. همه جا از کثرت باران و رخت های دشوار گزار می روید. ایران کنونی هیچ رود بزرگ ندارد.

... در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...

... در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...

... در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...
... و در این کشور ...

آبادی ایران پانزده تا هجده لیرن نفر است. چهار یکم، بادیه نشین
 اند. این بادیه نشینان که ایلیات نامیده می شوند مردم زراعت پیشه می
 باشند. خوب میزمنند و بزرگی می باشند. کامیابی است که میسر می آید و میسر بر
 اند و یکی از قبایل ایشان بختیاری نامی بود. در آبادی ایران چهار میلیون
 بادیه نشین و یک میلیون و پانصد هزار شهر نشین می باشند. شصت و سه هزار
 کرده غیر ایرانی. پنجاه هزار ارمنی دست و پنج هزار اسپرانی می باشند.
 آبادی ایران بلحاظ مذہب چنان تقسیم می شود.

مسلمانان	سیصد و پنجاه و دو هزار	پارسی	۱۰۰۰۰
	۱۲۰۰۰۰	یهودی	۳۰۰۰۰
	۸۵۰۰۰۰	نستوری	۲۰۰۰۰
	۵۰۰۰۰		

مدار معاش ایرانیان بیشتر بر زراعت است. محض دو عدد آبادی
 در صنعت و حرفت کاری کنند. این سخن مایه حیرت نباشد که در ایران مانند
 هندوستان هیچ تعصب ذات و خالزاده نیست. ایرانیان به آزادی با هم
 مدارت می کنند.

سکه رایج ایران ریال است. سکه های یک. دو پنج و ده ریال از سکه
 آمیخته می باشد. زر کاغذی برای پنج. ده. بیست. پنجاه. صد. پانصد
 و یک هزار ریال مروج است. صد ریال یک پولوی می باشد.
 پیش از سنه ۱۹۰۶ میلادی پادشاهان خود مختار حکومت می کردند.
 در سنه مذکور مشروطه قائم شد. یک مجلس منتخب شد که مشتمل بر یک صد و سی

و شش عضو بود. هر کس به عمر میان بست و یک تا هفتاد سال عضو این مجلس
 تواند بود. هر کس به عمر بست و یک سال غیر از محبوسین و مردم نظامیه حق
 رأی دهندهگی دارد. انتخاب مجلس بعد از هر دو سال می شود. در افراد مجلس
 لازم باشد که پنج نفر از علماء دین باشند تا قانون خلاف شرع را نچ نشود
 مجلس وزراء را منتخب می کند. یا زده وزیر می باشند. هر یک محکم علیحد
 در تصرف خود دارد. همه ایران تا سنه ۱۹۳۸ در بست و شش ایالت
 منقسم بود. حال تعداد برده رسیده است. ایالت را استان و فرمانده
 را استان دار گویند. یک استان منقسم است. در اضلاع -
 تحصیل داده ها که آنها را بزبان نو شهرستان و بخش و دهستان می گویند
 در ایران تا سنه ۱۹۲۴ مشرع اسلام مردج بود. رضا شاه پہلوی قانون دیوانی
 و نظامی را افزود.

در اوایل قرن نوزدهم تعلیم عمومی مذهبی بود. در سنه ۱۸۵۱ یک دار
 الفنون برای تدریس علوم و زبان های اروپائی بنا شد. در سنه ۱۸۵۵
 روزنامه نخستین انتشار یافت. سپس دو دانش جو به دانش سراهای اروپائی
 فرستاده شدند. انجمن های تبلیغ فرانسوسی و امریکی نیز مدرسه ها برای
 اطفال و دوشیزگان جاری کردند.

در سنه ۱۹۲۲ قانون تعلیم عمومی آزاد بوجود آمد. در سنه ۱۹۲۲
 دانش سراهای طهران قائم شد. نصاب به نمونه فرانسوسی انتخاب شد. حالا
 مضامین ادب و سائنس. طب و قانون و زراعت و دینیات درس داده

می شود و درجه و مرتبه دانش سرای طهران در دانش سرای امریکائی و اروپائی ملحوظ می دارند.

چاپ خانه و اخبار نویسی در ایران خیلی رواج دارد. کلیتاً در ایران سه صد روزنامه طبع می شود. رادیو در سنه ۱۹۲۰ افتتاح شد. حجاب زنان در سنه ۱۹۳۵ قانوناً ممنوع شد. زنان در شفاخانه ها تعلیم دایه حاصل می کنند. در اداره های دولتی به ماشین نویسی و دبیری کار می کنند. در دانشکده هم دوش جوانان مطالعه می کنند و برای تعلیمات عالی به اروپا می روند. ایشان می توانند که اعضای انجمن هوایی ملی بشوند و تربیت چهارزانی بگیرند. کثیرالازدواجی و عودسی بیچگان نیز قانوناً ممنوع شده است.

در ایران تعلیم بزبان فارسی می شود در سنه ۱۹۳۵ فرهنگستان ایرانی تأسیس شد. علماء و فضلا اصطلاحات علمی وضع می کنند و در تکمیل یک جامع لغت فارسی مسرور کار اند. همگی توجه ایشان این است که برای مدرسه ها و دانشکده ها نصاب های جدید آماده کنند که مطابق ضروریات جدید باشد ایرانیان اعتقاد دارند که شعرای قدیم ایران سرمایه جوش ملی فراهم آردند و تا حدسی کلیات شعر را به تحقیق و جستجو شایع کنند. جوانان در تاریخ قدیم وطن خود خیل شنف و شوق دارند و در محکم آثار قدیم با تعاون و ماهرین اروپائی در حفظ آثار قدیم کار می کنند. ازین جهت موزه خانه عالیشان در طهران بنا نهاده اند.

نامتوسان و شیعیان از همه تهرانیان تمسب دولتی شده. سعدزایان تعصب شدید
 بخلاف مسلمانان و انجمنه ایرانیان و غیره و عقاید موجب جنگ های خونین میان
 مسلمانان ایران در ترکی شده. اقوام اروپا از ترکی نیز و منتهای نفوذ و تمدن در
 مسلمانان ایران است. میان این دو کشور بسیار در اندازی کردند. اثر و قوه
 ملایان و بختیاریان در جمع بود. بادشاه هم می نتوانست که از فتوای ایشان سر بر
 کند. چون ناصرالدین شاه در سنه ۱۲۹۱ در غایب است بمالو به انگلیسی ها داد
 آنان نمی پسندیدند و فتوای مخالفت بمالو نوشتی دادند. هیچ کس تلیان نکشید
 و یک ناراضی همه گیر در کشور پیدا شد تا آنکه ناصرالدین شاه پیمان خود شکست
 حال اثر ملایان و بختیاریان کم تر شده است. حالا غیر مسلم نیز می تواند که در
 بعضی مساجد و خانقاه ها داخل بشود. در نظم و نسق سلطنت امداد و تعاون
 زردشتیان و مسیحیان گرفته می شود. از دقتیکه احمد رضا شاه ایران
 خواهر فاروق شاه را باز در و اج گرفته است میان دو کشور که شیعه و
 سنی باشند پیمان دوستی استوار شده است.

پاکستان

پاکستان مرکب است از پاک و ستان یعنی زمین مردمان پاک . پاکستان نام مملکت نو است که از ۱۵ اگست سنه یک هزار و نه صد و چهل و هفت بود آمد . پیشتر ازین این کشور قسمتی از هندوستان بود . کثیر متحد هندوستان پیشتر از یک صد سال در غلبه و تسلط انگلیسیان بود . از ابتدای قرن بیستم هندویان برای آزادی و استقلال خود جد و جهد نمودند و همه اقوامی که اکثر آنها هندو و مسلم بودند متفق و متحد شده برای حصول دولت خود مختاری در شتی ای بر داشتند و سختی کشیدند . چونکه هندو ان چه در مالداری و بازرگانی و چه در تعلیم از مسلمانان درجه فزودن تر داشتند . ازین جهت در نظر فرمانروایان اقدار زیاد داشتند . انگلیسیان از مسلمانان نیز بی اندیشیدند که این مردم که برائے هشت صد سال درین زمین حکومت با اختیار داشتند مبادا بیدار بشوند و عنان حکومت از ایشان بر بایند . ازین روی مسلمانان از قیمت بد هر دو آگاه بودند . عده ای از راه نمایان در دست از کنگره کل هند که جماعتی سیاسی هندویان بود ملحقه شده با جماعت مسلم لیگ ملحق شدند و هم کیشان خود را بر یک محاذ گرد آوردند . مقصدشان در علیحدگی این بود که ایشان گمان داشتند که مسلمانان در اقلیت اند و در دستور جمهوریه حکومت با اکثریت می رود . گرچه

مسلمانان با فداکاری و خون نشانی خود آزادی کشور هند خواهند یافت . اما آزادی
 مستقلاً برای خود نخواهند یافت و همواره محکوم اکثریت یعنی هندوان خواهند ماند
 بنا برین اندیشه با در مسلمانان این شعور سیاسی پیدا شد . در ستم یک هزار
 و نه صد و سی در اجلاس سالیانه جماعت مسلم لیگ دکترا محمد اقبال مفکر و شاعر
 مشرق در خطبه صدارتی این تجویز پیش نهاد که در ایالت ها که مسلمانان آسجا در
 اکثریت اند ریاست علیحدہ تشکیل یابد خصوصاً در ایالت های پنجاب . سندھ
 بلوچستان . کشمیر و سرحد که جمعیت نفوس این خطه ها مجتمعاً به اقتاد و در صد مسلم
 است . سهل است که این تجویز در عمل بیاید چنانچه می گویند که لفظ پاکستان
 مرکب است از حروف ابتدائی این ایالت ها که شامل این مملکت نخواهد بود
 به تفصیل ذیل . پ . پنجاب . ه . افغانان سرحد . ک . کشمیر .
 س . سندھ . تان . حروف آخری بلوچستان .

اهل کانگرس ازین تجویز اختلاف درند و در مصالحت و موافقت
 بستند ولی مسلمانان درین مطالبه کوشیدند و در سنه یک هزار و نه صد و
 پہل میلادی جماعت مسلم لیگ در اجلاس سالیانه خود در لاہور این مطالبه را
 دستور العمل خود ساخته تشہیر کردند که مایک قوم ہستیم . تمدن و تعافیت ما
 از دیگران علیحدہ . زبان و ادب ما جدا . فن تعمیر . فن مصوری و فن موسیقی
 ما جدا . رنگ نامہای ما جدا . تناسب و احساس اقدار اخلاقی ما جدا . قانون
 تقویم و تاریخ و ادایات ملی انداز فکر ما از ہنگام جدا است . بنا برین لازم
 است کہ کشور علیحدہ داشته باشیم تا با آزادی برای پرورش افکار ملی و زندہ

داشتن روایات ملی بکشیم . ما را به دیگران حق محصمت نیست و نه حسد و رقابت
داریم . ما برای استتصال حقوق خود می کوشیم و پس . برای دیگران آزادی می
خواهیم و برای خودمان ما نیز آزادی داریم .

انجام کار در قیادت و پای مردی قائد اعظم محمد علی جناح و در مقابله
مطالبه متحد مسلمانان هند انگلیسیان مجبور شدند و در رضامندی یا نارضامندی
هندوان و نامسلمان هندوستان منقسم شد و یک کشور اسلامی نوزاد آمد
پاکستان در دو بخش منقسم است . مغربی پاکستان و مشرقی پاکستان
مغربی پاکستان مشتمل است . بر مغربی پنجاب . سندھ . بلوچستان . ریاست
مرحد و ریاست های کبرشای خود داخل پاکستان شده اند . مشرقی پاکستان
مشتمل است بر مشرقی بنگال و استان سلهت از آسام . در شمال مغربی پاکستان
ریاست جموں و کشمیر . در جنوب و جنوب مغرب بحر مندر و در مشرق مشرقی پنجاب
و صحرای راجپر تانه و در مغرب و جنوب مغرب افغانستان و ایران واقع است
مشرقی پاکستان در شمال خوله های کوهستان و ار جلنگ . جل پائیگوری و آسام
در جنوب خلیج بنگال . در مغرب بهار و مغربی بنگال و در مشرق ایالت آسام
دارد . مشرقی پاکستان از شاخ پاکستان مغربی به مسافت ۲۰۰۰ میل از یک
دیگر جدا است . تمام مغربی پاکستان در شمال و مغرب دارای سلسله کوه
های هندوکش و سلیمان است . قدری در مشرق کوهستان نمک و جلگه بلند
خشک واقع است . پنج رودخانه بنام سندھ . جهلم . چناب . راوی . ستلج
زمین پنجاب را آبیاری می کند .

پاکستان از حیث جمعیت و نفوس پنجمین ممالک مای بزرگ عالم و بزرگ
 ترین ممالک دنیای اسلام است. جمعیت کل پاکستان ۸۰۰۰۰۰۰ نفر است.
 در این مساحت به ۸۰۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع میل رسد. آب و هوای مغرب
 پاکستان بسیار خوشگوار است. درجه حرارت در بعضی جا به سف می رسد
 و در بزرگترین آن ۱۲۰ درجه فارنهایت است. در سایر آن آب و هوای گرم
 و در بعضی آن بسیار کفنی و سرد است. افزای باشد و در مردم آن شطه لرزانی
 پیدا می کند.

پاکستان مشرقی از میزانی است. بر سر حد جنوب مشرقی آن یک
 خطه کوه نما و پشته می رسد. این خطه آب فراوان می دارد و رودخانه
 که در آنجا پدید می آید بارش و برفی معادلین خود در جریان است و برای کشتی
 رانی شایسته می تواند باشد. در این آب با ماهی با فراط حاصل می شود
 که در آنجا بسیار شرفت نم در پاکستان عزیز باشد نمی شود. درجه حرارت
 در پاکستان میان ۶۴ و ۸۲ فارنهایت می باشد.

مردم پاکستان از یک نسل نمی باشند. در رگهای شان خون اقوام
 مختلف جاری است. ایشان در خود امتزاج نسی و تمدنی از هندی و آریایی
 و عربی و شگولی و در ادیدی دارند. در رنگ و قد و قامت. زبان و فرهنگ
 خود و نژاد عادات مای گوناگون دارند. پنجابی ها که جمعیت شان به پانزده
 دهان می رسد. مختصاً آریایی می باشند. متوسط قامت. پهن شانه و
 سیاه چشم زبان شان پنجابی است ولی اردو نیز می خوانند و با هم مکالمه

می کند - پتانها از ایالت سرحدی می باشند. جمعیت شان ۲ میلیون است. درازنبره -
 عادن - ایشو - سخت استخوان می باشند. در توانائی در سختی و دایری از مردم کشورهای
 دنیا سابقیت دارند. سندھی ۵۰۰۰۰۰۰۰ نفر از نسل بای اعراب - پتان
 بلوچی و کراتی می باشند. باشندگان استان ایالت بلوچستان - تنومند و سیاه رنگ
 می باشند. در بنگال غربی مردم از نژاد بای منگولی و دایری می باشند. عموماً
 کوه ماه قامت در صیقل الجوش می باشند. زبان آن ها بنگالیست ولی اردو می فهمند
 از جمله مباحثه ارضی پاکستان یعنی هر دو ۱۱۰ میلیون یکتر ۲۰ میلیون ایشو ارضی
 زیر زراعت است - حدود ۳۵۰ میلیون ایکر جنگلات است. در تمام پاکستان
 بخصوص در پنجاب به سلسله انبار زمین را آب یاری می کنند. محصولات بزرگ
 کتف و پنبه - گندم - چای در تباکو است. کتف خصوصاً در پاکستان شرقی حاصل
 می شود. مقدار هشتاد درصد از حاصل دنیا از پرورش می به دو یکی از
 صادرات مهم این مملکت است - گندم در پاکستان غربی نزدیک در پاکستان
 شرقی مهم ترین اجناس خوراکی است. علاوه بر این کاشت ارزن و زردت
 و جوی به عمل می آید. بمقدار چهار لاکه ایکر زمین برای میوه ها کاشت می شود
 آلو - شفتالو از ایالت سرحدی - زرد الو - پپانه - انگور و سیب و خوبانی از
 بلوچستان - خربزه - هندوانه و لیمو و لیمو کیوی کباب از پنجاب و سندھ
 زیاد حاصل می شود.

پاکستان گره به جوانان تنومند و جان باز فخر کند بیست و چنانست. کشور
 برف - بقرق و هوای پاکستان خیلے نیر و منداست. هنگام تقسیم هند در پاکستان

و چرم سازی وجود دارد. صنعت سامان بازی سازی در پاکستان بسیار اهمیت دارد و سامان تشنگ و پایدار به کشورهای بیرونی فرستاده می شود.

صنایع خانگی در پاکستان مقبول ترین صنایع است و برچایک دستی و نظافت کار صنایع و اهل حرفه گواهی می دهد. کوزه گری، ظروف مسی و سفالین، پشمینه، ابرسه ریشمی و پارچه های یاریک و نفیس، گلکاری، نقاشی بر سامان چوبین، طلاکاری و طبع کاری صنعت با است که فن کار پاکستان بر آن فخر می کند.

و در پاکستان مغزنی معدنیات وجود دارد. ذغال سنگ، نفت خام، نمک، کبریت، کرومیم، شوره، اسرب مس، آبک موجود است. در پنجاب نمک، سمنت، سنگ گچ و نفت با شرایط پیدا می شود.

کراچی در پاکستان غربی و چٹا گاون در پاکستان شرقی دو بندر بسیار مهم است و همه صادرات و واردات از راه این دو بندر بعمل می آید. تجارت به ایران از راه کویته و به افغانستان از راه پشاور کرده می شود پاکستان در تعلیم از کشورهای متقدم دیگر پس مانده است. تخمیناً هشت درصد کس خوانده اند. تعلیم اجباری برای طفلان مهیا است. در پاکستان چهار دانش سرای عالی، یعنی پنجاب، سندھ، گجرات و خیبر، سه دانشکده طبی، یک دانشکده زراعتی و دو دانشکده انجمنی قائم است. مردم از کشتد های دیگر برای تربیت اینجای می آیند.

دستور حکومت پاکستان فی الحال بر دی قانون هند ۱۹۳۵ و قانون

آزادی ہند۔ ۱۹۴۷ء کی کمیونٹی ناٹو سنٹ۔ درہر ایالت مجلس نمائندگان قائم است
 این مجلس اور خود منتخبی کند۔ درانده ایالت حکومت مرکزی متعین می
 کند۔ درم برانسان شوراست۔ آن را مجلس دستور سازیم می نامند۔ تعداد
 اعضای این مجلس ۱۵۰ است۔ مجالس شورای ایالتی نمایندگان پارلیمان را
 منتخب می کنند۔ چون دستور حکومت نو مرتب خواهد شد۔ انتخابات نوبه عمل
 خواهد آمد و تشکیل حکومت نوبه بنای نصب العین اسلامی بوجود خواهد آمد۔
 مکتب تاریخی یعنی تیکسلا۔ برپا و موہنجا دارو ہر سہ در پاکستان
 غزنی مورد توجہ مورخین و جوہیان آثار قدیمہ شدہ است۔ از زمین کاوی ہا
 آثار پدیدار شدہ است کہ آبادانی و تمدن و ثقافت تاریخی و ماقبل تاریخی
 را نشان می دہد۔ در ہدایت ماہران آثار قدیمہ کار حضریات زیر تکمیل است

وطن ما پر شاہراہ ترقی است

ہنگامیکہ برصغیر ہندوستان منقسم تھوڑی مملکتوں یعنی پاکستان، بھارت اور
 آمد احوال کشور زیر ذریرودہ ہیں تیسرے حالات رخصت مندی اور غیر اطمینان شدہ بود
 ایشان از حسد و رقابت آتش زیر پا بودند و می خواستند بہرے بر کہ تو باشند۔
 نریاں بہ پاکستان و مردم پاکستان برسانندہ از ابتدای کار تیکہ ی پریشان
 عالی بگردانند تا چندی نگزرده کہ مسلمانان از کورہ خود و لشکران شوند۔ در
 آرزوی بکنند کہ بار دیگر ہندوستان یک جا بشود۔

بر عینہ کی کشور محض ۱۶ کروڑ روپیہ در تصرف کار پر رازان حکومت آمد
 بسیاری از اموال و امتعه کہ بخش شدہ بود۔ انتقال با این کشور شدہ بود۔
 و جای نشستن عملہ و ادارہ و لوازم تخریب و دفتر خالی نمود۔ در اوائل
 کار آفت بر آفت این شد کہ مسلمانان از کشور ہندوستان پرکنند، شدہ از
 دست جوہر دستہ نامسلمانان تنگ آمدہ مال و متاع۔ خانہ ہای عزیز خود
 را برباد دادہ یکدم در پاکستان پناہ بستند۔ تخمیناً ۱۰ لاکھ مہاجر در پاکستان
 غربی و مشرقی داخل شدند۔ میں مصیبت زدگان را مکان دادن۔ آبادان، آذربائیجان
 و از سر نو بکار بجالا کہ دن گویا سیل تند و زابند ہادان بود۔ دریں ہمیں
 دشواری ہا و مشکل ہا پای استقامت و دانش و مقابلہ میں سواد ناپسندہ مثال

کارها همه انجام دادن قابل ستائش و آفرین است. خوش بختانه مردان با کفایت در دین و محنت کوش مثل قائد اعظم محمد علی جناح، آقای لیاقت علی خان و آقای غلام محمد و دیگران حاضر بودند و همان اختیار بدست گرفته بر احوال پریشان قابو یافتند و در مردم عمومی اعتماد پیدا کردند. دشمنان بد نهاد این توانائی ما را دیده انگشتها را بر ما نشان دادند.

بزرگواران! کشوری که مردم آن کشور است. گرایشان یا هوش. جناتش و عبود مسلمان باشند لازماً و وطن شان بزرگ و بالا و قوی باشد. **لِلّٰهِ الْمُلْكُ** که مردم کشور با تو میزنند و دلاوری و فداکاری کرده اند. فداکاری و جانبازی در مین پرستی در سرشت ایشان مخمر است. در پاس ناموس وطن کوشان می باشند. خصوصاً مردم تشوین، خیلی جوان مرد و جانباز اند. مودال افواج زمینی ناز بردست است. تمام سرحدات کشور ما بر پیشیاری و پاسبانی ایشان محکم است. ایشان هرگونه تربیت نظامی می یابند. استعمال آلات و فنون جنگی می آموزند و هر دم آماده پیکاری مانند. در جنگ عالمگیر دوم بعضی ازین مردمان کار به محاذهای مختلف از طرف موثقین برد آزمائی با عجیب نمودند. در افواج دریائی و هوائی نیز ترقی های زیاد نموده اند. که چه کارخانه های کشتی سازی. هواپیما سازی تا حال مترصد نشده است. اما تربیت گاه! برای بنر مندان تهیه شده است دولت های انگلیسی و امریکائی برای تربیت انصران بالا در اداره های بزرگ سائستفیک خودشان اجازه داده اند که تحصیل بکنند. از اضافه بود کشتی جنگی که در پس ادایگی سترنگ

فاضلات از انگلیس دست داده است. نیروی دریایی کشور را مستحکم کرده است.

این مایه تاسف است که مردمان وطن ما اکثر سببی سواد و ناخوانده اند ولی این نا علمی محض تفسیر قوم ما نیست البته نتیجه احوال محکومیت بوده است انگلیسی با نیز بد تعلیمت بجرمانه ایشان قایل اتهام اند. که تحت نظم و نسق ایشان تعداد خوانندگان کم تر ماند. ایالت های بلوچستان و سرحد بسیار پس افتاده اند. حکومت سرکنزی برای تعلیم کودکان و دختران مدارس نو بر پا کرده است و مراکز تعلیم بالغان نیز اجرا کرده است تا زیاد از زیاد مردم ازین نعمت بهره ور شوند. مالیات زیاد از ایالت های برای دفاع سرحد است. و بحالی پناه گزینان صرف شده است ازین سبب مبلغ زیاد برای تعلیمات نتوانسته اند که وقف کنند برای کشور جمهوری این امر لابدی است که بیشتر از بیشتر مردم خوانده باشند. این فرض منصبی هر دولتی است که زبان کشور با سواد و با کفایت باشند تا بچکان که زاینده و پرورش کنند نیز دلاور و روشن دماغ و خیر باشند. دولت پاکستان یک دانشکده پزشکی برای زنان اجرا کرده است و مدارس تحفانیه و فو تانیه در هر ایالت برای تعلیم دختران نیز بر پا کرده است. دولت های انگلستان و امریکه. فرانس و آسترلیا هم با فیاضی مقرری های سالیانه مفروض کرده اند تا دانش جو یان از پاکستان بروند و در تربیت گاه های ایشان تحصیلات عالی در علم و فن حاصل بکنند. برای ترقی کشور ناگزیر است که مردم خوانده باشند. درین زمان روشنی و سائنسی نتواندگی

بسیار است باید به تقسیم بهاری باشد و تناسب بای گفته را تغییر داده باحوال وطن
نموده و از کار نبرد با ششیم.

درین زمانه تقسیم بهاری در اکثری کشور های آسیا که اداره های فنی و سائنسی برپا باشند
توجهات در جهت در صنعت و ترانسپورت، طب و صحت و غذا از امور است
و در نظر داشته و بیشتر در عمل در زنده باشد و با ایجاد است
دریافته ای نو در سالی ترقی بهیاب باشد. بد بختانه بر تقسیم هند در صنعت
پاکستان اداره با تجربه گاه بی سابقه و بسیار کم آمد. از تجربه گاه های
توقیفاتی در این امر اوله در حدود یک صد بود. محض شش در پاکستان اتنا
باشد. اداره تحقیقاتی همه در هندوستان افتادند. در سیم پاکستان دو
دانشگاه پزشکی یک دانشگاه علاج حیوانات. دو دانشگاه انجینیری و یک
دانشگاه زراعت آمده است. البته این حسن اتفاق است که چند کای از
سائنس دانان ممتاز و تجربه کار این به نسبت هجرت نموده اند. از توجه حکومت
در اندک مدت به است اداره نو ایجاد آمده است. در یک تجربه گاه تحقیقات
در سطح سل و تقسیم بایه آبله آغاز شده است. تجربه گاه های دیگر بر وسع
تحقیقات غذا و صحت عامه و صیبا و جنگلات و پنبه برپا خواهد شد. یک اداره
سنتیم بزی تحقیقی اموا را در کورینه درست شده است. حکومت مرکزی
تجربه گاه های بیادخانه به دانش سر با اداره است کار تحقیق وسعت یابد
و تجربه گاه های سائنس و سائنسین های نو تکمیل شود. آرزوی داریم
که کشور ایم پایه کشور های ترقی یافته این زمان بسیار برود. باید که زود

توجه خود را این جانب میزدول بکنیم تا در تجربه گاه هاں موجوده برای ترقی تحقیقات آسانی
 پیدا شود. برای تحقیق کنندگان عطیه با انعام ها مقرر بشود تا بدون فکر احساس
 کار تحقیق متنگ باشند. باید که با ادارہ های تحقیقاتی کشور های دیگر رابطه داشته
 باشیم. ز دریافت ها و ترقی های سائنس ایشان مستفید باشیم. خود ما را باید
 که نتایج تحقیقاتی خود را نشان کنیم در از ایجادات استفادہ کنیم. تا حال ترویج
 این ادارہ از یک درصد کم باشد باید که اولاً ازین ده چند بلکہ چهل یک قسمت کناریات
 خرج بکنیم.

پاکستان مذکور یعنی است. جمعیت کشور و در صد محتاج زراعت است
 کل مساحت زیر کاشت ۳۰ لک ایکڑ است. جنگلات ۵۰ لک ایکڑ. خطه آبریز کشت
 ۲۹۸ لک ایکڑ زمین آبی و ۱۱۰ لک ایکڑ است از حاصل باقی غذائی برنج
 و گندم بسیار اهمیت در و برنج زیاد در پاکستان مشرقی می رود و فی این مقدار
 که حاصل می شود مشکل برای جمعیت کافی است. گندم با مخصوص در پاکستان غربی
 می رود. برنج نیز بمقدار مناسب حاصل می شود و بعد از ضرورت خود به مالک دیگر
 توان فرستاده. از حاصل های غیر خوردنی کتف زیاد از همه مالک در پاکستان می رود
 اغلب حاصل به مالک دیگر صادر می شود و میزان عایدات روگران می کنند. دیگر حاصل
 اہم پنہر است که در پاکستان غربی می رود و در مساحت ۴۲ و ۱۰ لک ایکڑ کاشت
 می شود. بیش از حاصل به کشور های بیرونی صادر می شود. برای تحصیل این مقدار که زیاد
 از زیاد زمین زیر کاشت آید و حاصل های زیاد بر خیزد. باید که طریقہ های سائنسی
 مثل دیگر ما شین ما برای شخم بکار ببریم. حکومت برای آبیاری زمین است و

تجویز اندازد. چون بر آن عمل بشود. پاکستان برای تهیه اشیای غذایی خود کتفی
 خواهد شد و براساسه نریزین بند بر سنده ۲۵ لک ایکڑ زمین و از تکمیل تجویز فصل ۸ لک ۳۱
 هزار ایکڑ زمین زیر کاشت خواهد آمد.

از حیث صنعت و حرفه پاکستان پس مانده است. بیشتر از صنعت با
 خانگی است. در همه کشور تعداد کارخانه ها صنعتی ۱۲۶۱ است و در لک کس در آن
 کارخانه ها کاری کند. این قدر کارخانه در مقابل وسائل و وسیع کشور هیچ اهمیت
 نمی دارد. در کشور ما چیزهای خام مانند کتف و پشم. پوست. چرم. نیشکر. تنباکو
 چای بسیار است و اکثر این چیزها به کشورهای دیگر فرستاده می شود. اکثر
 مواد کشور تخمینی و کفایتش نشده است. تا هم چندان کمی نیست. در پنجاب. سندھ
 بلوچستان و قشمی از پاکستان مشرقی نفت خام موجود است. در پنجاب عزنی نمک
 زغال. کبریت. کربانت و مواد دیگر موجود است. قوه آبی نیز بمقدار زیاد
 حاضر است و به تهیه الیکتریسیته برای ترقی صنعتها بکار توانیم برد. حکومت ما
 در این خصوص توجه خود منعطف داشته است و پیش نهاد خود دارد تا در هر سه
 پنج تا هفت سال پنج لک والٹ الیکتریسیٹی بسازد و هر سال ۵ لک تن زغال برآورد
 برای پارچه بافی ۲۵ لک، دوک نصب بشود. کاشت کتف افزون شود و تا سال
 آینده به تعداد ۳۰ لک گونی آماده شود. کارخانه های برای کتف ریزی و تهیه چیزها
 مثل حصیر. گونی. سنگه و پارچه بدو شود. حکومت مرکزی برای اهتمام و انضمام ۲۵
 صنعت هم بزمه خود گرفته است. این صنعت با براساسه سازی دارد. صنعت
 زغال. آهن. فولاد. مواد. قوه کهربائی و غیره است. نزدیک به صد صنعت

مثل انجری، دباغت، شیشہ سازی، شکر سازی و منوجات پشم و کتان در ایالت
 ہایرپا خواهد شد و بازرگانان و سرمایہ داران ہم مجاز اند کہ سوای صنعت ہای
 اسلحہ، قوہ برقی، راہ ہای آہن، تلفن و سیم کارخانہ ہایرپا کنند و امداد و اتحاد
 حکومت بیابند۔

استحکام مالی پاکستان ہر سال پانچہ ترمی شود۔ در سال ۱۹۴۸ - ۴۹
 دخل ۴۲۵۹ لک روپیہ و خرچ ۶۶۲۰ لک روپیہ بود۔ در سال ۱۹۴۹، ۱۹۵۰
 تخمین موازنہ دخل ۲۶۹ لک روپیہ و خرچ ۲۰ لک روپیہ بود۔
 چون دخل می افزاید، مبلغات زیاد ہر ہای کار ہای تعمیر می شود۔
 چون حاصل ہای زمین تدریجاً خواہند افزود۔ لازماً دخل از صادرات خواہد افزود
 در سال ۱۹۵۰ آسٹریلیا و عالم بسیاری از دولت ہای بزرگ را زبرد
 زبرد کردہ است و آن مجبور شدہ اند کہ شرح مبادلات خود را در مقابل دلار
 کم کنند۔ پاکستان کشوری است کہ یکی از اعضای مملکت متحدہ برطانیہ بودہ
 شرح مبادلاتہ خود را استوار داشتہ و در تمام عالم شہرت استحکام معاشی
 خود را شہرت داد۔ روابط بازرگانی ما بہ ممالک دیگر بہتر است۔ کتف،
 پنہ، چای، پوست نام، چرم بہ کشور ہای دیگر صادر می کنیم و از انہا زغال
 فولاد، ماشینی و منوجات و لوازم آرائش و غیرہ وارد می کنیم۔ چند ماہ
 گذشتہ است کہ روابط کشور ما بہ مملکت ہمایہ یعنی ہندوستان قدری خراب
 شدہ بود۔ حالانفہای شک و شبہ تغیر پذیرفتہ است و امید است کہ
 مراسم صلح تازہ خواہد شد و تجارت میان این دو کشور باز جاری خواہد شد

هندوستان کشف مارا متواتر خریدار است .

پاکستان مملکت سده‌ی استومی خواهد که ردالبط سیاسی و معاشی با کشور
 های دیگر نمک نوردند تا مسلمانان عالم بر بنای هم خیال و هم کیشی و هم مقصدی
 متوجه گردند و منطبق شده برای یک دیگر معاشرت بکنند . پاکستان برای حصول
 این مقصد و نزد یک آوردن تمام دولت های اسلامی یک کنفرانس بین الاقوامی
 اسلامی برپا کرد و یک اداره ای مستقلاً درست شد تا وسائل اقتصادی و زرعی
 و مدنی هر کشور را بهیاد آورد تا وقت ضرورت برای ترقی یک دیگر کوشش
 و ایاد توان کرد . امریکه ، برطانیه ، فرانس و ندان آرتیز داشته می خواهند
 که بر ذخائر نفت مشرقی وسطی متصرف بشوند و بدوی اقتصادی محکوم و مجبور
 خود ساخته تجویز های تشکیل جماعت اسلامی بین المللی را بر هم زنند . ایشان قوای
 متحده مسلمانان عرب و ایشیا اندیشه دارند . مسلمانان عالم را بهترین موافق هم
 آشنگی درست داده است باید که آنها متحد شده منصوبه بندی بکنند و خود را
 به یک دیگر وابسته دارند . دور نیست که ایشان نیز تا تاثرین مردمان عالم
 بشمار بردند و دیگران نیز در امور سیاسی عالم رضامندی ایشان بجویند

روابط ہندوپاک و ایران

اس زمانہ است کہ ہر کشور خواہد کہ بہ کشور دیگر رابطہ پیدا کند و طرح دوستی انداختہ خود را فومی گرداند۔ ازیں قبیل است کہ مردمان روایات کہنہ را زندہ می کنند و خواہند کہ اگر زمینگ و تمدن کشور بہ زمینگ و تمدن کشور دیگر در زمانہ دیر بہتہ یک جہتی داشت باید کہ آن روابط را تجدید کند۔ ہندیان کہ از نعمت آزادی بہرہ مند شدہ اند۔ اس جانب میلان دارند کہ آن تعلقات کہنہ کہ اسلات اس ملک بہ ممالک ہم سایہ می داشتند نہ سہر نواحیا کنند و برای نزدیک آوردن ایران و ہند وزارت های خارجہ با ہم دیگر مراسم دوستی پیدا کردہ اند۔ برای استحکام اس روابط ادبہ و مفکرت سہ میاسی ایران بہ ہندوستان آمدہ اند تا احوال اس جارا مطالعہ کنند و نقوش دوستی نو گرفتہ در ملک خود خیالات اتحاد و موافقت ہند را روان بدین۔

تعلقات ایران و ہند از زمانہ قدیم است۔ تاریخ شاید است کہ ایرانیان و ہندیان از نژاد آریائی می باشند۔ در زمانہ کہ نسل از اول شد و خطہ های شمالی ہند برای آبادی تنگ شدند۔ یک جماعت مردم کوہستان ہند و کش و قرا قدم را عبور نمودہ بہ افغانستان د ایران فلندہ آسجا اند کافی کردند۔ میان مذہب و فرہنگ خصوصی داشتند یک جا آباد شدہ اس زمین را وطن

نزد سائنسند به مرور ایام ایرانی نامیده شدند. قرن ها گذشت و تغییرات زمانه حالات
 و رنگین کرد و آریایی از برادران هندی خود جدا شده انفرادیت خود را به اهل
 زمین فرغ نمودند. زبان و کیش فرسنگ ایشان خیلی نفوذ یافت. بعد از مدتی
 ایرانیان فرسب زدند و اشتیاق کردند و در دستا که کتاب مقدس هندوشتیان
 است. فکر آریایی که در ویدها دیده می شود نیز می یابیم. عده ای از ابیات
 دستا سرور ای دیدار ترجمه است. آتش پرستی. مهر پرستی و دیو پرستی که در هند
 موجود در ایران هم بوده است. الفاظ دستا و سنسکرت از یک ریش
 می باشد. نام برخی از قهرمانان و ایران در ویدان نیز ذکر شده است. جمشید مانو
 پرستش پیتر است. که در رگ وید پادشاه است مذکور است که در جهان دیگر
 هم با دستا است. در حضریات نو در ایران دهنظروف و آلات
 و فریادها شده. هم که با هم یک دیگر مطابقت دارند. همین جهت این مسئله
 به ثبوت می رسد که آباد اسلاف ایرانیان دهنیان از یک نژاد بودند.
 در عهد ساسانیان روابط هند و ایران پخته شدند. آمد و رفت برای
 تجارت اجراء یافت. ایرانیان چیزهای مخصوص هند به ملک خود بفرستند. چنانچه
 در زبان پارسی الفاظ مثل عود هندی. تر هندی. عود قماری. نفل از هندی
 و غیره منتقل شدند. در آن زمان کیش زرتشتی صورت نو گرفته بود. مردم
 ایرانی در آن زمان به شهبخت پیوستند و نسل افزا بودند و لی در هند
 مذکور بود اثر انداز شده بود. زهد و ریاضت. ترک دنیا. ترک شهوت.
 ترک مال و زن عقیده مردم شده بود. گرچه ایرانیان ازین گونه خیالات

بسیار مخالفت ورزیدند و پیران این عقاید مثل عیسائیان و عرفانیان . مانویان و مزدکیان
 را نیست و نابود کردند . اما از سلطان دزائران مذہب بود اما ترشدند و از باقت
 بده خانہ های ایران این امر تصدیق شدہ است کہ کیش بود و در ایران نظریہ یافتہ
 بود . چنانچہ می گویند کہ پدر جعفر بر کئی رئیس بہار بود . بہار یک نام بہت شامہ بود
 در عہد خسرو اول طبیب برزویہ از سفر زاعم ہندوستان باز آمدہ و
 کتاب پنج کسر کہ کتاب اخلاقی داندزور سنکرت بود با خود آورد و در زبان پہلوی
 ترجمہ کردہ . کلیک و دنگ نام داد . ہندو حکمت ہند در ایران بسیار مشہول شدہ
 ہمیں کتاب در زبان عربی ترجمہ شدہ بہ فارسی منتقل شد و ہر جا خواندہ شدہ .

آریانی مردمان را در چہار طبقہ منقسم داشتند و ہر یک طبقہ را خدمت
 مخصوص متعین داشتند . آن بہتر اینیں بودند . ۱ - کشتاری ۲ - برہمن .
 ۳ - ویش ۴ - شودر . در عہد ساسانیان کہ متمدن ترین زمانہ ایران است .
 کہ ہم کہ آنان ہم مردم کشور را بہ ہمیں ترتیب تقسیم کردہ بودند و انہما ہی
 چہار طبقہ چہیں بود . ۱ - ارتیشاران در سپاہی ۲ - اکران (علاقہ نگریہا)
 ۳ - دستر پوشان و تجارت و حرفت ۴ - ورتشنان .

از غلبہ اسلام انقلاب بزرگ پیدا شد . مذہب قدیم زوال پذیر شدند و زندگانی
 ایرانیان سورت نوز گرفت . اقدار بزرگ کہ یک کلم تغیر شد . اگرچہ توحید اسلام
 و مذہب راجع ہندو ایچ گونہ یکا ہجہ بود و ہندیان تشریح دوری و بیگانگی
 داشتند ولی از اخلاقی عمومی اعراب متاثر بودند و مراسم تجارت کہ از زمانہ قدیم
 پیوستہ بودہ بر پاماند سستہ ۵۰۰ میلادی کہ محمد بن قاسم سندھ را فتح کرد

مستعد بنیاد رابطه قائم شد. در عهد عباسیان بویژه به زمانه خلیفه هارون الرشید
 و خلیفه مأمون الرشید بیت دانان، طبیبان و فلسفیان از هند و سمنان به عراق
 رفتند و کتاب های سنسکرت را ترجمه نمودند و فلسفه ویدانت را آشکار کردند
 چون در هندوستان حکومت ایبکان و خلجیان و غلامان جاگرنیت همه تمدن و
 معاشرت رانیان در هند نفوذ یافت. ذوق شعر و ادب و موسیقی ایران هم
 پیداشد در همین زمانه بسیار از ایرانیان بهین جا وطن ساختند و از خانواده های
 هندوان زن ها گرفتند و خون ایرانی در عروق هندی داخل شد. گویا افراد یک
 نژاد که از تغییرات زمانه از یک دیگر جدا شده بودند. با هم پیوستند. قصه عشق
 و دل رانی خضر خان و روپ متی با آن بهار رابطه هند و ایران را بهرمی کند.
 از جمله های محمود غزنوی هندیان بدطن شده خیلے ترسند بودند و
 مسلمانان را دشمن ملک و دین شمرند ولی از آمدن شهبان با بر این جذبہ نفرت
 و عقارت پست شد و در عهد اکبر در هر دو قوم آن یک جہتی و یک آہنگی پدید
 آمد که در تاریخ ہند بے مثال است. در ہر شعبہ زندگی ہند و ایران یک
 جا ویدہ می شود. از جلال و عظمت و زیب و آرائش در بار ویدہ می شود کہ
 عهد خسرو و جیشید دوبارہ زندہ شدہ است و ایران در ہند منتقل شدہ است
 کبری کی از زنان راجپوت را ازدواج کرد و ہندوان را در حکومت عہدہ های
 موز داد. کتاب های سنسکرت ترجمہ شدند. رزم نامہ کہ ترجمہ مہا بھارن
 است مرتب شد. گویند کہ چہل و ہفت کاغذ سازہ جدول کش. نقاش و عطا
 راست یک و نیم سال کار کردند و چہل ہزار اشرفی صرف شد. این کتاب

گراں بہترین کتاب ہائے عالم است و نسخہ اش بہ بہارِ اجیر جے پور محفوظ
است۔

ذوق تعمیرِ بارغ ہا دینا ہای عالی شان در فطرت ایرانیان مخرب بود و آنها
بہ تعمیرِ بارغ با مثل بارغ نسیم در چہار بارغ و شالامار و بنا ہای با عظمت و شکوہ مثل
قصر ہای شاہی و مساجد عالیہ و مقابر مقدسہ و تماچ محل بے نظیر زمین ہندوستان
را زمین کہ زندہ فن تعمیر ایرانی با ہندی منقسم شدہ بنیان چابک دست مثل آقا
شیرازی نقاشان بے عدیل مثل مرزا علی و خطاطان مثل عبدالصمد شیریں قلم از
ایران بہ ہندوستان آمدند و نمونہ ہای صنعت خود بگذاشتند نقاشی و مصوری
ایران ہم بہ ہندوستان امتزاج یافت و طرح یک فرہنگ نو انداخت۔

در ادوار زوال حکومت تیموریان و ہندو رابطہ باہمی یک گونہ انحطاط یافت
انہیروی سیاست و مذہب یک بیگانگی و دوری پدید آمد۔ حالا ہندیاں می خوانند
کہ خود را از اثرات بیرونی علیحدہ کنند و نفوذ ایرانیان یعنی مسلمانان را از خود پاک
کنند و پاکیزش و فرہنگ آریائی آباہی وابستہ نشوند ولی می بینیم کہ در نئون لطیفہ
و مدتندگی کو زمرہ از یک دیگر دوری می نتوان جست۔ از انحطاط ایرانیان و
ہندیاں یک زبان نوبوجود آمد کہ اردو می گفتند۔ رفتہ رفتہ بر اکثر خطہ ہای ملکی
زبان ملی شدہ ہمہ افکار ایرانیان و اشعار اردو منتقل شدند۔ اشارات و کنایات
تشبیہات و استعارات و تلمیحات ہمہ از ایران و ایرانیان بود۔ فکر ہندی فکر
ایرانیان شدہ۔ اوزان و بحر و دواج پذیر شدند۔ موسیقیت ایرانی و موسیقیت
ہندی امتزاج یافت۔ بے از سرود ہای نود آلات موسیقی اختراع شدند۔

در قرن نوزدهم تعصب عصبی و مذہبی بروی کار آمد و مقام تاسع است که
 ہندیان روابط دیرینہ را فراموش کردند و بنیاد آبارا در انداختند۔ از یک دیگر
 دوری بستند و خود را دشمن یک دیگر شمرده لغت تہیداکر دند و قصہ ہای ظلم و
 غصب دیرینہ را تازہ کردند۔

ایرانیان از یک صد سال از ہندیان دور شدہ اند۔ ہیچ مراسم دوستی نہ
 شدہ اند۔ آنان ہم در کشمکش موت و حیات بودند۔ دولت شان ضعیف گشتہ
 اوضاع ملی شان بدیشان بود۔ ملک ایشان آماجگاہ نیرو ہای انگلیسی و روسی شدہ
 بود۔ ہندیان ہم در فشار ملت خارجہ افتادہ بودند و از مناقشات اندرونی ہم کمزور
 شدہ بودند۔ حالہ ہر دو کشور آزاد است۔ باید ہندیان با ہم سایہ دیرینہ و
 برادران نژادی خود یک رابطہ محکم برپا کنند۔

ہند در سنہ ۱۹۴۷ء در بخش شد و مملکت پاکستان بوجود آمد کہ اکثریت
 آن کشور مسلمان اند۔ پاکستانی ما پیشتر ازین ہندی بودند مگر بعضی ازاں اولاً
 ایرانیان بودند۔ حالہ رشتہ امودت و اخوت میان دو مملکت اسلامی یعنی ایران
 و پاکستان استوار شدہ است و ہیچ گونہ بیگانگی محسوس نمی شود۔ ہندیان کہ در
 ملت کفر بائند و اکثریت آن در ہندوستان حکومت می دارند۔ تا حال مسلمانان را
 اجنبی و بیگانہ می دارند۔ تحت دیپالماسی می خواہند کہ با مملکت ہای اسلامی روابط
 برپا کنند۔ اما از دل پاک نیستند۔ ہمیں جہت دریں زمان علاقہ ای میان ہند و
 ایران محض سیاسی است و ہر دو عموی ایران از جہتی کہ ہندیان بر مسلمانان بیچارہ
 حملہ کردند۔ مالشان تہیب و غارت بردند۔ زنان و بچہ ہای شان را ربودند۔

و به قتل رسانیدند - جزیه های شدید مخالفت پیدا کرده است .

زبان فارسی جدید

در عهد صفویہ در ایران نثر عمومی و کتب علمی سادہ و روان بود ولی نثر فنی ہم روانج یانت . منشیان و اہل نقل در تقلید ظفر نامہ و تاریخ و صفات نثر مسیح پیچیدہ . باتکلفات و شاعرانہ می نوشتند . از استعمال لغات دشوار عربی و اصطلاحات فنی و مترادفات و جملہ ہای کمرہ معنی ہم گم می شد . نامہ ہا کہ از طرف پادشاں نوشتند . پر از تشبیب بدون مطلب . عبارت پردازی و تعارف و مدح و اعزاز و اطنا ب ہا ہمل بودہ است . مثلاً نمونہ ای از چنین نثر مصنیوع و منشیانہ ملاحظہ بکنید منشور از شاہ عباس بزرگ .

” سپاس معرّ از ملا بس حد و قیاس کہ بدایت جذبات اشواق غیر سوز طالبان جلوہ آگاہ انس و نہایت سر باطن افروز مستکفان وحدت ہر ای قدس تواند بود . سرزادار عظمت و جلال کبر یائیت کہ ذرات کائنات و اعیان موجودات جمال انوار جمال و مظاہر امیر جلال ادست .“

مثال نظر فنی ہم درج ذیل است . بیان در شرح اختراع آلتی کہ توپ ایران مداری نمودہ اند از مرزا طالب وحید .

” برار باب دید و دریانت و صاحبان تحقیق و شناخت کہ گزلیک

انظارشان موشکات غوامض عالم ایجاد و مبین اسرار مبدء و معاد
است پوشیده نیست که شرافت نوع انسان و تفوق این نوع
بر سایر انواع حیوان بآنست که بقوه عاقله بحک عیار خطا و ثواب
و جویای مسببات از اسباب است. تا مل در مصنوعات الهی
نموده جواهر کتوله او مکتومه امور غریبه را به مفاتیح شعور بصر صه
رد ز گار و پیشگاه ظهور آورد.

گذشته ازین می بینیم که بعضی مورخان تواریخ خود را به نثر ساده ادبی
نوشته اند مثلاً تاریخ عالم آرای عباس از سکندر بیگ نشی و جماعتی از علما
کتب خود را برای سهولت استفاده عوام در نثر سست و ساده و عامیانه
تالیف کرده اند مثلاً تصانیف ملا باقر مجلسی دوم.

بعد از انقراض صفویه در عهد افغانان همین شیوه های نثر فارسی مروج
بود و نثر بسیار پیچیده و متکلفانه مثل منشآت مرزا مهدی خان و نثر لطیف و
ساده مثل دیباچه که بر سینه شاهزاده رضاقلی مرزا نوشته شده است.

در عصر قاجاریان یعنی آغاز قرن سیزدهم تا اوایل قرن چهاردهم هجری
رستاخیز ادبی واقع شد. نثر بسیار خوب و بے غلط و مرغوب بودی کار آمد
از فتوحات محمدخان و فتح علی شاه قاجار تشویق دولت در تربیت مردم و توجه
علما به ترقی و باسواد شدن خلق و اذیت بوجود آمد. جنگ های فرانسه و انگلیس
در ایران هم اثر انداز شد. روابط ایران با اروپائیان بهتر شد. ایرانیان با
جراند و کتب اروپائیان آشنا شدند. بعد از جنگ ایران و روس ناصحان دولت

مشورہ دادند کہ معارف و نظامِ راسخہ و صورتِ تازہ باید دار و پراسے آموختنِ علوم و فنون جدیدت گذاروں بہ فرنگستان باید فرستاد۔ چنانچہ مرزا صالح و مرزا حاج بابا کی بجہت تحصیلِ بندن رفتند۔ در عہد فتح علی شاہ چاپ خانہ در بندن وجود داشت و چاپ سنگی رونق گرفت۔ دریں دورہ دارالترجمہ ادویتی و علوم در نثر کتاب ہای قدیم و جدید پیدا آمد۔ در ابتدای پادشاہی ناصر الدین شاہ روزنامہ در ایران دائر گردید۔ دریں زمان چنانکہ شیوہ نظم تغیر یافت ہمیں طور در نثر سبک تازہ بوجود آمد۔ تمام مقام (۱۱۹۳ - ۱۲۵۱) بہ ذوقِ نظر و حسنِ سلیقہ نمود و طرز نگارش را یکسر رونق تازہ داد۔ جملہ ہا را کوتاہ کرد۔ قرینہ ہا را کرفنی ساخت۔ در فضائات تعریفیات و القابات زائد را حذف کرد۔ اشتہادات مکرر شعرا را ترک کرد۔ نمونہ نثر قائم مقام این است۔

ہر کس کہ بہ دست جام دارد سلطانی 'جم بدم دارد
اگر خواجہ راست می گفت۔ مرزا علی خان کہ جام در دستش بہت بالیت
یک دانہ شبنم داشتہ باشد کہ خودش از گر سنگی نمیرد تا بجا ہا کہ مہمان این مرز مینیم
چہ رسد۔ حالیا نیز بگرد و زردش گاہ بگاہ۔ از مخزن الانشا
در عبارت این نویسنده می بینیم کہ دی "کہ" تعطیلی را حذف می کند۔ 'را'
علامت مفعول را از یاد بکار نمی برد 'ہا' علامت جمع غیر جانداران برای جانداران
بکار می برد مثلاً نوکر ہا۔ آدم ہا وغیرہ۔ گاہی ضمیر راجع بہ غیر جانداران جمع می آورد
دیگر نویسندگان این عصر از تتبع قائم مقام بسادہ نویسی مائل اند۔ شیخ احمد
دوحی کتابے را از انگلیسی بزبان فارسی ترجمہ کرد کہ بہ حاجی بابا معروف

است. این کتاب از یک طرف در سلاست و لطافت و پختگی مقابله گلستان می کند و از طرف دیگر با سلوب تازه و طرز نثر هم پایه روحان های بهترین اروپائی است. مرزا جعفر علی قزاقی داعی تمثیل با مثل حکیم نباتات. وزیر خاں لنگران و وکلای مرافعه را از آذربایجان ترکی به فارسی ساده و با محاوره ترجمه کرد. ناصرالدین شاه و امرا سه بار سفر اروپا کردند و خیالات و افکار تمدن و معارف و فریبک اروپائیان با خود آوردند. مدرسه های برای آموختن انگلیسی و فرانسوی قائم شد. نعت های فرانسوی فارسی و فارسی فرانسوی آماده شد. کتاب های فرانسوی و انگلیسی مانند رو بن سن کرد سو. گل بلاس. مونی کرستو ترجمه شد. برای تحویل افکار و احوال اروپائی پارسی متکلفانه به کار نمی خورد. لذا طرز ساده. واضح و مستقیم رایج شد. بسیاری از اسما و اصطلاحات آنها در زبان داخل شد. در جراند مثل نریا و بدورش در مصر. اختر در اسلامبول و جبل المتین در کلکتة قنون مرزا میسلم مقادرات سیاسی و اجتماعی بسیار موثر و پر حرارت منتشر می شد. الفاظ اجنبی مانند الیکتریک. هیئت کابینه. کنفرانس و مجلس مبعوثان اکثر در جراند دیده می شد بعد از اعلان مشروطیت بواسطه انبوه جراید و مجلات انقلاب ادبی شدید تر گردید و نثر ساده و آزاد بی پیرایه گردید.

در تغییر شیوه فارسی قدیم جذبه میهن پرستی و تعصب قومیت هم خیلی اثر انداز شد. جماعتی از مردم تحریک احزاب الفاظ عربی از زبان خود را مدعی شدند. شاهنامه فردوسی دیگر شایسته نامر آنونه پنداشته مولفات خود در

پارسی سره نوشتند. نامہ خسرواں و داسمان ترک تازان ہند۔ شاہ ایران و
 بالوی ارمن و جریدہ مانند نامہ پارسی در اثر این تحریک تالیف شدند۔
 شاعری بلند آوازہ گفت سے

بیا کہ پاک الف بای مرز ایران را
 زمین قات و طظ و صاد و ضاد کنیم
 رضا شاہ پہلوی این تحریک را تقویت داد و بہ حکم او اصطلاحات
 فنی و اداری در پارسی سرہ وضع شد و لی بالآخر این تحریک ناکامیاب
 شد۔ الفاظ عربی در ادبیات فارسی تا حدی سرایت کردہ جزو زبان شد
 اند کہ از یک دگر جدا کردن گویا گوشت از ناخن جدا کردن بود۔ در مقابل
 الفاظ اروپائی از علوم و فنون مثل اجتماعی، اقتصادی، فلسفہ و سیاست
 الفاظ و مرکبات عربی نہایت موزوں و مناسب می افتاد۔ چنانچہ بی ارادہ
 بی چنین الفاظ در ہر مقالہ و جریدہ بکار بردن ناچار شدند۔ حالہ الفاظ
 عربی مانند مجلس شورای، وکیل، مسؤلیت، تجدید، استبداد، قوہ مجریہ
 مشروط، حقوق ملی، حقوق بین المللی، انفکاک، تشکیل، انقلاب، معادن دیگرہ
 ہر یک مستعمل می شود۔

در فارسی جدید این امر قابل لحاظ است کہ بسیاری از الفاظ کہ
 در کتب درسی فارسی قدیم در معانی مختلف استعمال می شد، حالہ معانی نو
 پوشیدہ اند مثلاً تاکرہ در معنی پاسپورت و بلیٹ، تکلیف بمعنی فرض
 خیابان بمعنی شارع عام، دم بمعنی متصل، عرق بمعنی شراب، غصہ بمعنی

غم . وظیفہ بمعنی فرض مستعمل است .

زبان پارسی کتونی کہ در ایمان امروز رواج دارد و ایرانیان در آن حرف می زنند . حال خصوصیات ذیل شده است .

۱- برائے اسمای جاندار بجای علامت جمع 'ان' ضاء زیاد می کنند
 ۲- در الفاظ مرکب علامت جمع 'ا' در آخر لفظ زیاد می کنند مثلاً دختر بچه ها
 ۳- در مرکب اضافی علامت جمع در آخر اضافه می کنند مثلاً بجای زنبای خانه
 زن خانه می گویند .

۴- در آخر ضمائر علامت جمع 'ا' زیاد می کنند مثلاً شما ها و ما ها
 ۵- ضمائر متصل را بیشتر استعمال می کنند مثلاً نگفتمت . تکلم داد
 ۶- در ترکیب اضافی حرف اضافه با ضمیر متصل حذف می کنند مثلاً بجای بابای نور
 بابات . بجائے هموی من . علوم .

۷- چون ضمائر جمع را اضافه می کنند حرف اضافه را نیز حذف می کنند مثلاً چشمشان
 برای چشمشان .

۸- برای تاکید ضمیر متصل را با 'خود' اضافه می کنند مثلاً خودت گفتی . خودم دیدم

۹- " را " را بیشتر استعمال می کنند مثلاً نمی گذارد کارم را بکنم .

۱۰- لفظ بنده را قائم مقام 'من' تصور کرده صیغه واحد منکلم می آرند . مثلاً
 بنده به بازار رفته بودم .

۱۱- کلمات ذیل در فارسی جدید بسیار مستعمل است .

توی = اندرون روی = بر

پائیں ، زیر

جلو ، پیش

پشت ، پس

بلکہ ، شاید

خیر ، نہ

بدوں ، بغیر

ایرانیان در گفتگو بہجہ مخصوص اختیار نموده اند . مثلاً

۱۔ آواز فتح را با آواز میان فتح و یای آمیختہ می خوانند مثلاً "کرد را کیرد" .
مرد را میرد .

۲۔ حرف ماقبل ہای مختلفی را بجائے فتح با آواز کسرہ می خوانند مثلاً "بندہ را بندہ"
گرہ را گہرہ .

۳۔ الف ممدودہ و الف میان دو کلمہ را یا شباعہ می خوانند بلکہ الف را

با آواز وا و عوض کردہ می خوانند مثلاً آب را اوب و نان را نون .

۴۔ الف کہ ماقبل نون و میم آید . بصورت وا و تلفظ می کنند مثلاً "دکان را

دکون . قربان را قربون می گویند .

۵۔ در تحریر و تقریر وا و میول و یای مجهول را ننویسند و نخوانند مثلاً "زور

شور" ، تیز ، شیر بجرکت اشباعی می خوانند .

۶۔ کہ و چہ را بصورت کی و چی تلفظ می کنند .

برای ہمیدن و حرف زدن فارسی کنونی لازم شدہ است کہ زبان را از

اہل زبان بشنویم کہ چہ طور باندا از مخصوص و حرکات لب و دہن ہجای حروف

را ادا می کنند ، گر می خواہیم کہ فارسی در محاورہ ایرانیان بنویسیم ضروری است

کہ تالیفات و نوشتہ ہای ایرانیان این زمان را مطالعہ کنیم . فارسی جدید

در مقابل فارسی قدیم درسیات مختلف شده است .
 اینک نوزدهای فارسی کنونی . به بینید تفادات راه از کجاست تا بکجا نوزده
 نثر فنی از آئینه تالیف محمد حجازی ششم .
 " اگر الیکتریک نباشد شرح می سوزد و اگر طیاره پیرد الارغ می رود .
 و اگر تلگراف خبر نبرد قاصد می برد لیکن اگر مورچه شناسی نباشد مارا با سهرار
 طبیعت که آگاه می کند اگر آسمان شناسی یا مورچه شناسی و امثال این علوم
 کبیره نبود انسان هرگز متوجه رموز زندگی نمی گردید و از هر یک کسبی به خود
 شناسی نمی پرداخت .

نثر روان و تمثیل از داستان شاهناز ص ۲۹

" بانو . برای خدای دانید . امروز من چه قدر گرفتارم اگر خودم بودم
 هیچ چیز را نذر نگذار نمی کردم . شما همه خانمهای دنیا دیده تجربه آموخته هستید
 هر چه را می دانید لازم است دستور بدیدم فراهم بیاورند و تشریف ببرید .
 زبان بدیدم تمام بدیدم "

چیزی از سیاحت نامه ژاک امریکائی ص ۲۲۰ ترجمه از زبان انگلیسی .
 " بحر خزر دریای کوچکی است که اغلب اوقات در انقلاب است .
 کشتی های بحر خزر نیز کوچک و کم اعتبار و ازین رو کمتر شده است که مسافری
 بی انقلاب خاطر ازان دریا عبور کند . وقتی که چند میل مسافت پیموده شد .
 اتفاقاً باد شدیدی در زیدن گرفت و دریا رامه و باران احاطه کرد .

تصوّف اسلام

اسلام دینی است. اکمل و جامع و هر چه از اصول و محکمات لابدی است
برای تهذیب انسانی در کلام الهی مذکور است. همه ارکان سیاسی که برای
قیام سلطنت، حفظ امن و عدالت، فائده صلح و جنگ تربیت نفس و روح
ضروری است هم بالتفصیل مندرج است و آنان که حاکمان این دین تئیم بوده
اند بر این احکام عمل نموده در دنیا دین سرخرو شده اند.

طبقه از معتقدان این دین به لذات دنیوی متوجه نشده و در ملک گیری و
جهان بائی شوقی نداشته همه تن خود را در اصلاح نفس و تزکیه قلب مشغول
داشته به عشق و محبت الهی ورزیده است و منتهای زندگی ایشان به خدا رسیدن
با خدا یافتن بود و هر حال ذکر خدا و وظیفه آنان بوده. این گروه اگر چه از دنیا و
علائق دنیا سر و کاری نداشتند و زندگی بسیار ساده و درویشانه بسر می بردند
اما خود را از احکام خداوندی و شعائر ظاهری بی علاقه نمی داشتند.

مردمانی که این چنین نظریه زندگی می داشتند بعد از مدتی صوتیاً ناامیده
شدند و اعتقادات و افکارشان را علم تصوف گفته شد. اینک بس دشوار
است به تحقیق دانمودن که اصلاح تصوف یا صوفی از کجا بوجود آمد. بعضی
گویند که صوفی از صفوی مشتق است بعد از استعمال چندی صوفی مانند ابوالحسن

تناد می گوید که این از صفات مستحق است. ازین جهت صوفی را اهل صفای گویند یکی از بزرگان دین می گوید. آنانکه از کدورت بشریت پاک و صاف کرده شده اند. صوفی باشند. این هم رائے قوی است که اینان در تقلید انبیا جامه صوت در بر می کردند. بدین سبب صوفیا شهرت یافتند. جماعتی اعتقاد دارد که اینان بانیات صالحات اصحاب صفا هستند.

اسلامی که در اصطلاحات موجوده صوفیای کبار بوده اند هرگز از احکام الهی و اتباع رسول خدا خلاص نشدند و در زبده اند. حضرت جنید بغدادی می گفتند علم ما خلاصه احکام نبوی است. ابو عثمان سعید می گفتند که هر که در قول و فعل متابعت سنت نبوی می کند دل او پیر از حکمت میشود. مقوله ذوالنون مصری این است که من خدا را از خدا شناختم و باقی را از رسول خدا صلعم.

اول مرشد کامل خود ذات اقدس صفات پیغمبر خدا بوده است. دوم افضل الصوفیا و اتقیا حضرت ابوبکر صدیق رضا و اعظم الخواتم الربما بود این جوان مردی بود که همه مال و متاع خود پیش آنحضرت صلعم آورد. پهل پسیدند که چیزی برائے اهل دعیال هم گذاشتی. جواب داد آری خدا و رسول را. شیخ ابونصر سراج گوید که این جمله اول ارشاد صوفیان بود که از زبان مسلمان برآمد. شمائل حضرت عمر ترک هواد هوس و اجتناب شهوات و تمسک بالحق بود. حضرت عثمان در تمکین و ثبات مرد بیس مثال بودند. حضرت علی شیخ الشیوخ سلسله تعریف اند. این حضرت از علم لدنی برخوردار بودند. دور تو سید و معرفت و ایمان کامل ترین بودند. بعد از

خلفای اربعہ نظر مابرا سحاب مصنف می اقتدا کہ طالبان ہدایت و طریقت بودند۔
از مواش دنیا بے پروا بوده بر توکل و صبر راضی برضای خدا بوده خدمت
فرین می کردند۔

ہم صوفیای کرام و اولیاء اللہ از متقدمین و متاخرین متابعت اسلاف
نموده اند و اطاعت خدا در رسول را در نظر داشتند۔ حضرت جنید بغدادی
و رابعہ بصری ہمیں تعلیم داده اند و شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ سہروردی
اساس تعلیمات خود را بر شریعت نبوی بنا دہے اند و ہمیں دعوت بود کہ خواجہ
اجیری و محبوب دہلوی دادند و یہ ہمیں ہدایت خواجہ نقشبندی و مجدد سرسندی
سالکان راہ طریقت را رہنمائی کردند۔ المختصر تصوف اسلام چیز دیگر نبود۔ و
ہر حال احکام شریعت را پابند بودند۔ از محرمانت پدہیزمی کردند۔ ترک شہوات
کرده در تصفیہ قلب و تزکیہ نفس مجاہدہ می کردند۔ طالبان دنیا بنودہ فطرت
پیشہ می بودند۔ ہذا کہ الہی روح را منزہ می داشتند۔ قلب خود را مورد الوار
الہی می ساختند۔ ختمہای زندگی ایشان این بود کہ خود را در ذات حق فانی سازند
و از آلودگی دنیا خلاصی یابند۔

در سلسلہ شش صد ہجری شیخ ابن عربی منہر فلسفیانہ را در تصوف
ممزوج کرد۔ مسائل مثل وحدت وجود جزو تصوف شد۔ اختلاف آرا در
ذات باری و صفات الہی ہویدا شد۔ در لواحق علیا جامی می بینیم کہ اکثر
مسائل فلسفہ زیر بحث آندہ است۔ نظم پادمی ہم خیلے اثر انداز شد۔
بسیار از اوہام یونانی و تخیلات ایرانی در مراسم ہندی دخل انداز شد۔

اصل تصوف اسلام از میان برداشته شد و نقش تصوف که در فقرای این ایام
بی بینیم . ہمیں صورت مسخ شدہ اصلی است .

اعتقاد اساسی اسلام توحید است یعنی خدا را وحدہ لا شریک
بدانیم . برای مردم عمومی این تبدیل بود کہ خدا را واحد می زانست و کسی را در
عبادت شریک نمی کرد و لیکن فقراء و اہل باطن بر این قدر مطمئن نبودند و در
ذات و صفات باری تعالی فکری کردند و چون موسی ندای رَبِّ اَرِنِي ما می زدند
چون نتوانستند کہ او را در یک صورت مجازی بینند از فلسفہ مادی مین تاویل دیگر
نمودند . مادیست معتقد بودند کہ یک حرکت و قوت ازلیست کہ درین ذرات ہم نشد
جاری و جاری هست . تغیرات بوجود آیند ولی این قوت در ہمہ حال موجود است
متصوین گفتند کہ این قوت دائمی از خود قائم نیست و لیکن ہمہ وجود عالم و تغیرات
از یک خالق و صانع است . او واحد است لیکن در موجودات خارجہ ہر
لحظہ در شان نمودیدہ می شود . این مسئلہ را وحدت وجود نامیدند .

ہم سایہ نشین و ہم رہ . ہمہ اوست
در دلق گدا و اطلس شاہ ہمہ اوست

در انجمن فرق و نہاں خانہ جمیع
باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست
حضرت فرید الدین عطار فرمودند . التوحید اسقاط الاصناف . و این
چنین تشریح نمودند

آب در بحر بے کراں آب است در کنی در سہو ہمہ آب است

خدا آفتاب است. نور او در آب و آئینہ و ذرہ ساری است. مگر
 آب. آئینہ. ذرہ فنا شود نور او را فنا نیست یا مثلاً عکسی در آئینہ می افتد
 اگر عکس از آئینہ دور شود. آئینہ از عکس خالی میشود. عکس ناپدید شده ولی عکس
 موجود است. ہم چنین ذات خداوندی موجود است و این ہمہ مخلوقات گوناگون
 عکس و اظلال او هستند۔

ہر چیز کہ ال نشان ہستی دارد یا پرتو اوست یا اوست برہیں
 مسئلہ وحدت وجود را این طور ہم فہمائیدہ اند. در جسم انسانی اعضاء و
 اعصاب. رگ ہا و ریشہ ہا موجود اند و این ہا زندہ اند و در حرکت اند تا و میکہ
 روح در میان است. اگر روح نیست بے حرکت بتوند و تودہ خاک بشوند
 ہمیں طور این کائنات عالم است و اجزای ہستی و عوامل ہا شمار گوناگون وجود دارند
 ذات خدا در ہمہ چیز ہا مثل روح ساری است. روح انسانی در عضو بدنی
 موجود است ولی نتوان دید. ہمیں طور ذات خداوندی در ہر ذرہ موجود
 است ولی بہ چشم ظاہر نتوان دید۔

حق جان جہانت جہاں جملہ بدن ارواح و ملائکہ حواس این تن
 افلاک و عناصر و مواید اعضا توحید ہمیں است دگر ہا ہمہ فن
 اساس تصوف اسلام این است کہ انسان در علائق دنیا این قدر مستغرق
 نباشد کہ خدا را فراموش کند و نفس خود را در حسن ظاہری و دولت بے بقا
 آلودہ عاقبت خود را خراب نہ کند. قرآن مجید ناپائنداری عالم را اکثر جا
 فرمودہ است۔ مثلاً۔

زین لذائذ حب الشهوات من النساء والبنین والقناطر المستطرفة
 من الدغیب والفضة والحیل المسومة والانعام والحراث. ذلک
متاع الحیوة الدنیا واللذات عند حسن الحساب - وما متاع
الدنیا الا عزور وما هذیة الدنیا الا لهو ولعب، والصعبة خیر
الحوان -

این عقید و جان تر دوت است. موقیا هر دم بر حقیقت استیاء نظری دارم
 و از لذات انسانی دس برکنده در عشق شایسته مشغول می مانم.
 این مسئله اذیس دقیق است که حقیقت هر شیئی معلوم بشود. برای کشف
 حقیقت لازم است که یک ادراک باطنی پیدا شود تا انسان در کفر استیاء
 فرود رود. مرد عجمی بر حسن روح و فی خوش رنگ فریفته می شود ولی صوفی داند
 که این حسن در رنگ عارضی است. دل در در منزل است. خاک در عباد را می بینیم
 که متحرک است. اما صوفی در نظر دارد که عباد متحرک نیست ولی هوا است که
 او را متحرک می دارد. در طبیعات بنیاد مسائل بر محوسات است ولی صوفی بر
 محوسات حسن ظاهر می اکتفا نمی کند زیرا که حواس ظاهری در یافتن حقیقت
 اشیا اربع است. چنانکه جسم را می بینیم ولی روح را نمی بینیم حالانکه اصل جسم
 روح است. گوی را می بینیم ولی خود شبیه به نظر نمی آید. افعال و اعمال را می بینیم
 ولی فکر و اراده که آنها را بر حرکت می آورد از ما بوجه شبیه هست. الفاظ را می
 بینیم ولی معانی از چشم پنهان است. نتیجه این است که هر چه که در حواس و پنهان
 است. همین اصل و قوت حقیقت است. چنانچه از اراده و محسوسات پنهان

بودن رتقای تقوی است . چون عونی بغور مطالعه می کند بیند که موجودات
غیر مستقل عارضی و تغیر پذیر است و ذاتی اصلی حقیقی و ازلیست ذات خداوند
است و او را در یافتن متهمای زندگی اوست . چون معرفت خداوندی حاصل
شود . همه کائنات مسخر می شود . و او را جنت کیف و سرور دست می دهد .
خدا بر او راضی می شود و او به خدا راضی

البیرونی

ابوریحان محمد ابن احمد البیرونی در خوارزم در سنه ۳۶۲ هجری تولد یافت. چون نسبت بجزائی خوارزم داشت یعنی در بیرون خوارزم نه اندرون خوارزم تعلیم و تربیت یافت به البیرونی ملقب شد. سوانح زندگی او در تواریخ و تذکره یا محفوظ نیست امین قلند که از مولفات و تصانیف وی ماخذ است. این است که در شباب در علم و فن حکمت در ریاضی و نجوم لیاقت و عذاقت وی شهرت یافت و وی در ملازمت شاه وطن خود ابوالعباس مامونی منسلک گشت و مشیر و ندیم شده خیلی احترام و اکرام یافت او چندین سال در جرجان به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر نیز علاقه داشت و تصنیف خود مستفی به آثار الباقیه عن القرون الخالیه در حدود سنه ۳۹۰ هجری با آن بادشاه فاضل تالیف نمود. ابوریحان بعد از انقراض سلطنت شمس المعالی بوطن خود باز آمد و به دربار ابوالعباس مامونی خوارزم شاه نسبت خصوصی داشت و تا سنه ۴۰۶ هجری در آنجا زیسته همه احوال و وقایع شورش اهل خوارزم و قتل شاه و آمدن سلطان محمود غزنوی به بیانه انتقام قتل شاه و تسخیر نمودن دلمحق کردن ولایت خوارزم را به سلطنت دیر خود به چشم های خود دید. در سنه ۴۰۵ سلطان محمود او را بادگیران فاضل آل ولایت بغزنه برد. به جهت رقابت سیاسی احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود به وی داشت. زندگانی البیرونی به سکون و جمع خاطر بسر نمی برد. او مثل اسیر سیاسی بخراسان چند مرتبه در ملازمت سلطان محمود

در این زمان در او نماند از آنکه در خورشید زردی بوش طبیعی تحقیق که داشت -
 بعد از آنکه در این زمان با او سخن گفت و از معاشرت و مخالفت
 ایشان بسیار عقاید در کتب تاریخ باستان و فلسفه و طب و نجوم و ریاضت و نجوم
 و غیره یاد کرد و عقاید ایشان قیمت جمع آورد که بعد از آن در تالیف مشهور
 خود بویان داشت و بهمه در تنقید و قتی بیان نمود. در این کتاب الهی در
 کتاب در ب و آدنییم و بزرگ داشتند با شاهین که شیره نما زمان بوده است
 خود در کتاب الهی با که نام سلطان مسعود پسر ادبی آورد بر صمیمت قلب و جوش
 داشت و مقابل به تالیف بیان می کند چون سلطان مسعود پادشاه شد و ابو نصر
 حمزه عمده وزارت متکون شد رتبه ابیرونی فزونی شد و علم و فضلش قدر و منزلت
 یافت سلطان خود برای او یک مسئله عقول متعین کرد تا عمر باقی مانده را به
 فرست مال و بیاید فکر معاش در تالیف و تالیف کتب بگذارد. او در شانزده
 بحری این جهان را پرورد گفت و حسان بزرگ را برای تعلیم علم فلسفه و هیئت و نجوم
 بزرگ است.

بیرذنی مرد حق گو د بے باک بود در بیان حقیقت هیچ رعایت نکرد.
 در عقاید مذہبی و فلسفیانہ همواره الفاظ صاف و واضح و واقعی بکار برد
 و عقیده داشت که مذہب و ریاست با هم برای قیام مجلس انسانی ناگزیر است
 او مسلمانی مایل به تشیع بود ولی تعصب نداشت. او خود مخلص بود و اخلاص را
 دوست می داشت. بر اعمال خود محاسب قوی بود. بر احوال و اخبار که آگهی نه
 داشت خود اقرار می کرد و معذرت می خواست و دعه می کرد که بعد از مطالعه

آن نکات را به خوانندگان واضح تر بیان خواهد کرد. از بیانات اثر می تواند در که
وی نشر ادعیه را خراب کننده بردگی و تمدن ساسانیان می گفت. از به هر
چیز پارسی و بومی عشق می دارد.

ابو ریحان در عهد سلطان محمود پنجم سلطنت یزد و در علم بیست و هفتم
و نجوم مرد ناشانی بود. همیشه تاریخ علم در ستاره شناسی بومی آورد. آن
حکایت سلطان محمود که از چه دروازه بیرون فراموشی دست در چهارم مقامه مذکور
است و در تنجیم و علم الحساب دلیل قطعی عزانت اوست. از زمانه کتاب التنجیم
فی صنایع التنجیم این گفته را شیعی کرده که عزانت او در فهمیدن علم بیست و
نجوم بطریق سوال و جواب در فارسی و عربی چه قدر وسعت داشته است.
مورخین و علماء نجوم گفته اند که در غریب در ارتقای علم التنجیم هیچ کس به پای او
او نمی رسد. در متاخرین تازان پادشاه منوچاه شاهنشاهی اکبر هیچ کس اهل نشانه
است که با آن صحت و قدرت کتاب های سائنس را ترجمه کند و شمار حساب
ایشان را اعتراض کند و بر غلط و صحیح آن بیاید. کتاب او تا آن مسعودی نیز
شاهد عینی است. در معنی که از علماء و مجتهدان و ستاره شناسان هند آن علم
می آموخت. این یک عقیده ایشان بدون تحقیق و تمسید اعتبار نمی کرد. و
تراجم آن علوم که در عهد عباسیان بعربی شده بود و از نا اعلی و سب علمی
خطاطان و نقل نویسندگان پر از اغلاط بود به کتاب های اصلی موازنه کرده ترجمه
صحیح کرد و بانی انشاء ثانیه شد.

عاطه کار او مشتمل بر علم نجوم. ریاضی. تقویم. هندسه. تاریخ و جغرافی

کیمیا و طبیعیات و معدنیات بوده است و بیشتر از کتب عربی و سنسکرت و برابرم
 کتب یونانی درین علوم موجوده در مطالعه آورده بود و قدر و اهمیت آنها را نسبت
 از تصانیف افلاطون و ارسطاطالیس، جالینوس و بطلمیوس آگاه بود و در تصانیف
 خویش حواله ما باین کتب موجود است. در کتاب الهند که بیان فلسفه و مذہب
 و ادبیات و تاریخ و جغرافیہ و تنجیم، اوضاع و رسوم و قانن ہندیان است
 کتاب است بے نظیر کہ احوال واقعی ہند را ضبط نموده است. از ہرست
 ذیل معلوم می شود کہ البیرونی چہ قدر وسعت بر علوم و فنون داشت و چنداں
 ذرائع علمی بکار برده است۔

در فلسفہ و الہیات ۔ ساکھیا از کپیلا کتاب ہای گیتا و پانتجلی
 در قصص و تاریخ ۔ دشند دھرا و دشند پرانا کلید و دمانا
 در نجوم و تاریخ و جغرافیہ و تقویم ۔ برہاسد دھانتا و نند اخدیا کا از برہم گیتا
 در طب کارا کا ترجمہ عربی از علی ابن زین
 در لغات و اوزان کتابی از ہری بھاتا
 شاید او مرد اولین است کہ بے گوت گیتا را در ایران معرفی نمود
 البیرونی ہمہ عقائد مسیحیان و یہودیان و زردشتیان و مانویان را ازیر
 تنقید آورده است۔ بیشتر اطلاعات خود را از کتاب ایرانشہری گہرا آورده
 است۔ علم تصوف از تعلیمات ابو یزید بسطامی و ابو بکر شبلی ہمیدہ و فلسفہ نیشا
 پور شہاد بدانت ہندی تطابق داده است۔

سه وزیر بزرگ ایران

بعضی گویند که وزیر در اصل در پہلوی 'وی پیر' بود که حکم کردن معنی دارد در لغات دیده می شود که این لفظ مشتق از وزیر است . وزیر بار است . و وزیر بار بردار باشد . زیرا که این شخص بار سلطنت می بردارد . یا معنی 'وزیر' جای پناه است و درین صورت پادشاه برائے مشوره و تدبیر بار و رجوع می کند به هر دو معنی وزیر آن کس تواند بود که دانا . با استعداد . پرشمار و قوی اراده باشد . جامع اخلاق فاضله و در ذات خود اوصاف صبر و استقلال . رحم و انصاف . همدوسخا . رعب و وقار داشته باشد . چون در تاریخ ایران نظری کنیم . نخستین آئین وزیر با تدبیر آل بویه بود و نامش صاحب اسماعیل بن عباد .

۱ . تاریخ ولادت ۹۳۶ میلادی و تاریخ وفات ۹۹۵ . اسماعیل شاعر و فلسفی و مربی علوم و اهل علم و مدیر سیاست بود . شاهرادگان در دن بواهد که خود مان نیاض و روشن دماغ بودند . بر تربیت و خدمت این چنین مرد فاضل معتز بودند . اسماعیل در زمان های مویده الدوله و نضر الدوله وزیر سلطنت بود و همه کار های دولت بحسن نظام سرانجامید . بدو از امور سلطنتی در زبان عربی شعری گفت و کتاب های نوشت . چنانچه کتاب بزرگ بنام ' محیط ' در لغت عربی در ساله بنام " اتنا " بر علم العروصن یادگار او مانده است .

این کتاب در شرح و تفسیر بسیار توجه نمود داشت. جماعت زیاد از شهر اردبیل
 در آنجا حاضر گردیدند و در آنجا بود که الشعالی در بیستمه الدبیر نامهای آنجا برده
 شد و فیاضی بیایه مثال و تحسین نموده است. از سعید الزمستنی شاعر هم
 خبر دادند و در نوشتن آن از تفسیر فیصل شده بود که از وفات صاحب
 کتاب آن کرد و بی کتابت آن در کتابخانه فیاضی از سفر از زمین ناپدید شود
 و کتابت آن کتابت در باره جمع نشود. ادب بسیار کتاب دوست بود و ذخیره
 آنی بزرگ در تمام آورده بود. بدون پادشاه سامانیان لوح دوم این منصور
 از راهب میرزا و وزیر بزرگ دوست خود سازد. او در این سخن علاوه از دیگر عذر ها
 میگوید که در آنکه براسه نقل و عمل کتاب با او چهار صد شتر لازم خواهد
 بود.

۱- وزیر بزرگ دوم ابوعلی لحن ابن اسحاق معروف به نظام الملک است
 پسر دجید او از دهاقین طوس بود. او در سنه ۱۰۱۸ تولد یافت و در کودکی
 عربی و همه علوم دینی هر چه آموخت. همیشه نوجوان بود که در دربار علی شادان
 عالم برتر خدمت کتابت یافت. چون پاپ اسلاو پادشاه سلطنت شد
 علی شادان تغفلت داد و نتمندی نظام الملک را پیش او استنش نمود و پاپ
 اسلاو او را به ملازمت خود مشیر و وزیر گرفت و او تا یک ماه پیشتر از وفات
 ملک شاه سلطان با غفلت سلجوقیان وزیر بزرگ ماند و نظم و نسق دولت زمین
 سلجوقیان را به ایقت و استتلال رسانید. در او از عمر ترخان خاتون
 نرزن سوگی ملک شاه بود و میخواست که بر عکس نظام الملک پسر خود

محمود لادلی عہد سلطنت گردانند۔ بجای نظام الملک تاج الملک را کہ در غلامش
رازہ ارجم دست بود وزیر سازد۔ برخلاف نظام حرف بازو۔ چنانچہ ملک شاہ
بدگمان شد و ز سلطوت و اقتدار نظام الملک و خانوادہ او کہ ہمہ افراد بر مرتبہ
بانی والا فاکر بودند۔ اندیشیدہ اورا بہ طرف کرد۔ نظام الملک، در ستمبر ۱۰۹۳
از دست، یک فدائی کہ زگروہ حیثیتیں بود کشتہ شد۔

نظام الملک منتظم لائق مدبر قابل و فہیم بود۔ در امور سعادت مند، استعداد
کلی داشت۔ چنانچہ کتاب بنام سیاست نامہ، تصنیف کرد کہ عادی ہمہ کار
بہ شیوہ حکومت است۔ مضامین بسیار مفید برائے پادشاہان نوشتمہ است
این کتاب از حیث نظر نویسی سادہ و جاذب بسیار مہم است۔

اوستی خنئی بود و خلاف اسماعیلیان و شیعیان کہ نسبت سخت داشت۔
در سیاست نامہ بر آہنہ تعریف شدید کردہ است۔ او در ترتیب ادب و ادبی
ادب فیاضی و وزید، عوجیام نسفی و ہندوس معروف ہر دست داد و نہ ہر سخی
و تدربانتا، او در نشر علم و ادب بسیار کوشید و مدد مسہابنا کرد، ہر کسہ نظایر
در بغداد و اصفہان شہرت عالم گیر داشت دست، دار مثل امام غزالی در نظایر
بغداد درس دادند

۳۔ وزیر بزرگ سوم شمس الدین صاحب دیوان است او ز خانوادہ ہندو
جوینیان بود کہ افراد آں در علم و فصاحت و بیافت و ذہانت نام آوری بزرگ
داشتند۔ پدرا بہاد الدین در عہد سلطنت قطب الدین خورزم شاہ سنو فی
الملک بود و برادر او عطا ملک جوینی مورخ مشہور در عہد منگول برائے بہت

در چهار سال فرمانده بغداد بود. صاحب دیوان نیز آن مدته علم و ذہن از خانواده خود یافت و براسنے علم دستی. دانشمندی و تدبیر و رانی نام آوران زبان خود بود و این احوال بر حسن تدبیر و سلیقه و شیوہ سیاست و تدبیر و حکمت عملی او شاید است که او در اذدہ سیزده سال وزیر بزرگ بلا استقلال دولت وسیع منگلان وحشی و بی سواد ماند و آن شتران بی عنان را در تحت اثر و نفوذ خود داشت و تگودار برادر ہلاکوار در کیش اسلام در آورد. در عہد ارغون بنا بر دسیسہ کاری مای مجد الملک مخالفت و دشمن خاندان او در سنہ ۱۲۸۴ مقتول شد.

صاحب دیوان مرد عالم و شاعر و شاعر ہدور و ادب نواز بود. شعرای ہم عصر مثل ہام تبریزی و امامی ہراتی در مدح او تصانیف سرودہ اند. از مرتبہ علم و بلندی اخلاق و فیاضی او را بمرس اندادہ توان کرد کہ مرد بزرگ مثل سعدی مجموعہ اشعار را کہ در مدحش سرودہ است بنام او منسوب کردہ 'صاحبلیہ' نامیدہ است بروفات او توخود در بزرگ و دشمن و دوست تاسف خوردند. در سوگداری او این رباعی بی مثال یادگار مانده است

از رفتن شمس از شفق خون بہ چکید
مہ روی یکنند و زہرہ گیسو بہرید

شب جامہ سیاہ کہ دوران ماتم و صبح
برزد نفس سرود و گریبان بدرید

نادر شاہ

در اوائل قرن ہز دہم مسیحی ایران مرکز اغتاشات و بے نظمی و فساد و خون ریزی بود. در مرکز تاجیک حکومت مستقله نبود. افغانان شکر و وحشی و زبردست بودند و برا غلبہ قسمت ایران تسلط و تصرف داشتند. سلطان حسین شاہ صنویان در اصفہان محصور بود، چون بے آب و خوردش نتوانست کہ مدت دراز تحمل مصائب کند، پیادہ پا بہ فرہ آباد رفتہ بہ میر محمد افغان تاج شاہی سپرد ظہا سب دوم مرد ناتوان و کم ہمت بود. ایالت ہای گیلان و مازندران و گرگان و شہر ہای باکو و دربند و نواح آن بہ روسیای داد تا ایشاں خلاف افغانان امدادش کنند. ترکان بر اردوان، پنج جوین، خوی و ہمدان تصرف آوردند. نادر قلی کہ بعد ازاں بہ نادر شاہ معرفت شد، بہ چہل سال عمر خود رسیدہ بود و لی در گوشہ گنای بود. کسی را گمان نبود کہ این مرد دستا زادہ این قدر قوت و اہمیت قیادت نظامیہ دارد کہ در اندک مدت ہمہ ایران از دست اندازی اغیار ایران را پاک خواهد کرد. چون حالت ابدال را این قدر مشوش دید از قلعہ خود کہ قلات نادری نامیدند، بیرون آمد و در ۱۶۲۸ ہر نیشاپور حملہ آورد و بنام ظہا سب دوم فتح نمود. در ہمیں سال مشہد و ہرات را بہ قبض خود آورد. و با قسطنطنیہ روابط خود را استوار کرد.

نادر خان افغان کرمان و یزد را فتح نمود برسی هزار جنگ آزما بر
 شریک تاخت آورد ولی نزدست نادر شاه در جنگ یکی در دامغان یکی
 در مورچه خود به پیت خورد و سمنجان را خالی کرد - اصفهان را برباد داد -
 سلطان حسین شاه راکشت و خزانہ و حریم سلطان را همراه برد - نادر خان تعاقب
 نمود - نایب در سردار کرسنگی و مخالفت و دشمنی بای آن ممالک که اندرون
 آنها راه می برد ناچار گشت که خزانہ و اسیران را در گزارد - اما از دست
 بی نیلید بلوچستان کشته شد -

در سنه ۱۷۳۲ نادر شاه طہاسب دوم را گرفتار کرد و پیر کوچک را بنام
 شاه عباس سوم پادشاه ایران اعلام کرد در ۱۷۳۳ خلافت ترکان میدان جنگ
 آزماست در ایشان غالب آمد - در کرمان بغدادی نبرد کرد - جارجیا را فتح نمود
 در برفس و گنجه و شامانی قابض شد - در ۱۷۳۴ ایالت ہارا کہ طہاسب بروسیا
 داده بود پس گرفت - در ۱۷۳۵ بار دیگر ترکان را شکست داد و شہر اردوان و
 رض دوم را گرفت -

در ۱۷۳۶ شاهزادہ کوچک و فات یافت و امرا و لشکریان را خواست
 تا سئو دهند کہ آنان خواہند کہ طہاسب معزولی را بر تخت نشانند یا پادشاه
 نور را انتخاب کنند - بہر نیمہ از ہیبت او بر انتخاب نوزاد رضی شدند - ولی
 نادر شاه بریں سے شرط تاج شہی قبول کرد (۱) این تاج در خانوادہ او
 موروثی باشد (۲) عفو یان را آئندہ حتی بر تخت سلطنت نیست گیری از
 دودمان ایشان دعوی سلطنت بکنند ہیچ کس امداد و تعاون و پناہ ندہد (۳)

سب و شتم سه خلیفه اول و تعزیت امام حسین و دیگر مراسم اتم و سوگواری متروک شود
 نادر شاه از سنه ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۹ بر هندوستان حمله آورد. قندهار، کابل و پشاور را در
 تصرف خود آورده بر لاهور و دہلی تاخت و مال و متاع و غنائم بسیار به دست آورد میگردید
 باندازه مال به قیمت پختاد و هفت بلون لیره در خزانه او آمد. در میدان کرنال محمد شاه به
 دو هزار سپاه در مقابل آمد ولی ہزیمت خورد. در دہلی در یک ہنگامہ چند
 یک سپاہیان نادر کی کشته شدند. نادر شاه از روی انتقام
 قتل عام را حکم کرد. میان ہشت ساعت صبح تا سہ ساعت بعد از نیم
 روز یک صد و دو ہزار مردم شہر کشته شدند.

در اواخر سلطنت او مردم از ستم رانی و حرص و دست برد باموال
 دیگر تنگ آمدند. او می خواست کہ مذہب سنی خود را بہ پارسیان شبہ
 تسلط کند. بواسطہ چند یک مسیحی ترجمہ انجیل و نیز ترجمہ قرآن کردہ شد
 او در ظہان ترجمہ شنید و بکرامت و حقارت انتقاد نمود و گفت اگر فرہمتی
 یابم دینی ایجاد کنم کہ بر یہودیت و مسیحیت و اسلام افضل باشد. دریں
 سالها قوت عسکری و تدابیر نظامیہ او بر اکثر جاہمیاب نشد. در ۱۰۳۳
 نتوانست کہ موصل فتح کند. بغاوتی در فارس برت و دشواری دزد کرد.
 در کرمان بسی مظالم کرد و مال های شان بہ جبر گرفت. چون در سنہ ۱۰۴۰
 در مشہد رسید. حیلہ ای انگیزت تا سپاہیان و سالاران قتل خود را
 غضب بہ قتل رساند زیرا کہ اغلب مردم سپاہ او از ایکان و ترکمانان
 بودند. این وسیلہ او بواسطہ یکی از غلامان جارجیا بگوشش سالاران

ایران رسید . غایت به مشاورت دیک جہتی اور اگشتند دیک مرد سنگین و
زبردست را از دوش مردم ایران دور انگذند . وقت قتل عمر شش ہشت
دیک سال رسیدہ بودہ

تبصرہ بر تاریخ بہیق

مولف اس کتاب ابو الحسن علی بن زید بن الحسن بہیقی از مشاہیر علماء قرن ششم یودہ است۔ او خود دریں کتاب تعارف نامہ خود و انساب خانوادہ خویش را می شمارد۔ معلوم می شود کہ آباء و اجدادش ہمہ ائمہ دین و قضاة زمان خود بودند۔ ابو الحسن نیز علم و فضل و ادب از پدر در وراثت یافت دی در سنہ چهار صد و نو و متولد شد و در سنہ پنچ صد و شصت و پنچ و فاک یافت۔ معاصران او مروان مثل عبدالکریم شہرستانی صاحب مل و نخل رسید اسماعیل جرجانی صاحب ذخیرہ خوارزم شاہی یودہ اند۔ وی چند کتاب نفیس بزبان عربی و فارسی تالیف نموده است ولی بدبختانہ از حوادث زمانہ ہمیں تاریخ بہیق و عدہ تالیفات دیگر است کہ در ذیل نام برده شود باقی مانده است۔

۱۔ کتابے در نجوم بفارسی موسوم بہ جوامع الاحکام (۲)، معارج بہجہ البلاغت (۳)، لباب الانساب (۴)، ذیلی بر تاریخ یبسنی (۵)، کتابے در امثال عرب موسوم بغرر الامثال و درر الاقوال (۶)، ذیلی بر صواعق الحکمت۔

بہیق نام قدیم است۔ علاقہ ای را از خراسان کہ سالہ سیزوار از

شہر بای شہر انراک مست۔ این سر زمین جائے ولادت علماء و فضلاء ہے
تاریخ بودہ است کہ ذکر آن باد در کتب تاریخ و تذکرہ ہایاقتہ فی شہورہ البکر
مدین نجیب صاحب سخن و الدلائل ثبوت و ابو فضل محمد بن الحسین دبیر
تاریخ مشہور صاحب تاریخ مسعودی از خطہ این مردم نیز بودہ اند۔

یہ کتاب چنانکہ ہم ادشاہ است کتابت بر تاریخ ولایت بہت۔
تاریخ از تاریخ و جغرافیہ و حوادث ہمہ کہ بر این ولایت افتادند۔ در بیان
اہمیت تاریخ و حاجت مندی ملوک و مرابعلم تاریخ نیز یک دو فصل موجود
است۔ تضائق بہت۔ اشتقاق لفظ بہت۔ چگونگی ہوائی بہت
فناات و امراض و ولایات و ذکر بنای سبزدار جامیت و اہمیت این
کتاب و اصناف می کند۔ اکثر حصہ ای این کتاب مشتمل است بر۔

۱۔ ذکر خاندان بای قدیم و شریف (۲)، خاندان ہا و انب ملوک مثل
طہریاں۔ صفاریاں۔ سامانیان۔ محمودیاں و سلجوقیاں و غیرہ (۳) ذکر
علماء و ائمہ و افاضل و اطبا کہ ازین ناحیت خاستہ یا بایں ناحیت انتقال
کرده اند (۴) ذکر بعضی ازار باب بیوت (۵) ذکر در اسامی بزرگانی
و ساداتی و صحابہ کہ درین ولایت بودہ اند۔

یہ نکتہ غایت باعث توجہ مورخین بودہ است کہ برائے جمع و تالیف
زندہین تاریخ و بیسوط ایران تواریخ خصوصی ہر ناحیہ آن مملکت
پہست آید۔ چنانکہ تاریخ ہائے کرمان، سیستان و طبرستان۔ نازند
ران۔ فارس نامہ۔ بلخ و فارس نامہ ناصری نیز تواریخ ہمیں نوع

است و ازین جهت اهمیت خصوصی دارد .

از مطالعه این کتاب معلوم می شود که علماء و فضلا در آن زمان چه قدر محنت کش . متحمل مزاج بودند که در حفظ و قانع تاریخی و انساب خانوادها چه قدر وقت و کوشش کردند و برائے اخلاف یک سرمایه فخر و ناز و برای خود یک یادگار قابلیت و گیرائی در علم گذاشتند .

تاریخ بیستی در سنه پنجم صد و شصت و سه در زبان سلطنت مویده آی آیم از غلامان سلطان سخر تالیف شد . همه ائمہ ادب متفقند که خصوصیات مولفات نثر فارسی از قرن چهارم تا هفتم این است .

۱. کلمات ساده . فصیح و سلیس بکار برده اند (۲) پیروی اصول فصاحت و بلاغت اسلوب مخصوص فارسی را در تقدیم و تاریخ کلمات و فصل و وصل جمله با از حد و نحو فارسی تجاوز نیست (۳) در بیان احادیث و اخبار تاریخی و امثال و اقسام فلسفه نثری و علمی و نقل اشعار حسن تاثیر را لحاظ داشته اند . تاریخ بیستی در خصوص مذکوره امتیاز فضیلت دارد . مولف اگر چه اشعار عربی بکثرت بکار برده است و سالیهای وقایع و انساب طوائف و اشخاص را بعبارات عربی نوشته است در این مختص جمله های فارسی و تازی یک نثر شایع بوجود آورده لیکن من حیث الاجتماع تحریر و انشا بر سبک سلیس بوده است و در تاریخ نویسی این چنین نثر فصیح و صحیح قابل پیروی است . در احیاء و نثر فارسی صحیح مولفات قرن های پنجم و ششم برای اصلاح زبان نوزدهای بهترین ادب و انشاء است .

قدر و قیمت این کتاب این است که این جا بسیاری از نکات تاریخ و
وقایع جزئی و غده بزرگان علم و ادب و سیاست را که در اکثر تواریخ
کم ذکر می شود نامی برده شده است :

زن پڑھ درپاکستان

از قیام پاکستان یک مملکتی نو بوجود آمده است. چون کثرت مردمان
 مسلمانند. علمای مذہب و دیگر دانشمندان ملت می خواہند کہ قانون این
 مملکت بر مشرع اسلامی باشد تمام اوضاع و رسوم بر اصول اسلامی برپا شود
 و مہم کراسی اردپانی بہ حضرت شود و جوہوریت اسلامیہ جای آں بگیرد و ہر روز
 وزن بحق و ابھی نمود بر سر و زندگانی با عزت و با عظمت بسر بردہ در دنیا
 آخرت سرخ رو شود. دریں خصوص زنان کہ از مدتها در آزار بی انتقامی
 و جور و جنای مردمان بے سواد پست شمال و غافل بودہ اند نیز تہ تبر آوردہ
 برای یافتن حقوق خود صدرا می استیجاب بلند می کنند. مردان ملت در تہ
 دماغان مملکت پی این نقطہ بردہ اند کہ تا دقتیکہ زمان ملت با سواد و با سلیقہ
 و ہوشیار نباشند. ہرگز اطفال و جوانان با ہوش و دلیر و عادل پیدا نشوند.
 ترقی و سر بلندی ملت بر اہلیت و دانشوری زنان متعلیہ است. اگر ان
 جاہل و بے سواد باشند. ہمہ ملت ناشائستہ و بد اثرار باشند. چنانچہ
 تعلیم زنان در ہمیش آید سہمہ بردہ ہمہ تر بر آگروہ و بی فہمی از روی
 آنند کہ زن از پردہ بیرون آید و کاری کند. مادا باید کہ ہر کشور اروپا و
 ہی اسلامی مثل ترکی. منہ و ایران تجا بہر بر اندازیم. زن در تمام دنیا

و درش بدوش مردم کار بکند . در هیئت اجتماعی با مردم مسادی الحقوق باشد
 بعضی از کیش پرستان بر آنند که جای زن خانه است او از خانه بیرون
 نیاید . خانه داری را پیشه گیرند . اولاد پیدا کند و پرورش کند پس . لیکن
 علمای دین که روشن فکر باشند می گویند . زن بیک اندازه ای تعلیم دینی و
 دنیوی حاصل بکند تا اولاد صالح بر آورد . تربیت نکند و در هیچ حال
 پرده را بر طرف نمیدارد و ملی مردم عاقبت اندیش و نبض ششاس زمان
 می گویند که باید رفتار زمانه را هم به نظر داشته آن راه بپوشیم که از افراط
 و تفریط پاک باشد . هر کس به فکر خود درست می گوید . اما هر چه زمانه بگوید
 یا بکند هر حال هر قدم که برداریم . هر روش که اختیار کنیم باید که از جاده اسلامی
 منحرف نشویم و هر طریقه که از الهام غیبی تلقین شده است بر آن کار بندیشویم
 فکر خداوندی را برتر بشویم . از روی کلام پاک صورتیکه زمان حجاب اختیار کند
 واضح است که خدای دانای درماید : - قل للمؤمنات یغضضن من
 ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا ینبذن زینتهن الا ما ظهر منها و
 لیغضبن بجهن علی جیوبهن و لا ینبذن زینتهن الا - الخ - و لا یغضبن
 بارجلهن لیعلمن الخفیة من زینتهن -

یعنی زنان را بگوئید که چشم های خود را زیر داند . حفظ فروج کنند . و
 زینت های خود را ماسوای نظایر بیرون هیچ کس ابراز ندهند و بر سینه با چادر
 بپوشند و زینت های خود را بر کسی ظاهر نکنند الا کسان مذکور . و پارا بر
 زمین زده رکوفه راه برند تا زینت های مخفی شان نمایان نشود و جلب توجه

اختیار نباشد. ازین آیات واضح است و بر صاحب ہوش و فہم ظاہر است کہ روش
بے حجابی زنان کہ در مملکت ہای اسلامی یعنی ایران در ترکی و مصر اختیار کردہ شدہ
است. خلاف آن احکام خداوندی ہست. ایں طور ہرگز روا نیست کہ زنان
ساقہا را عریاں کردہ سینہ برافراختہ و چہرہ را از عازہ برافروختہ سر بر سہتہ میان
نامحرمان آیند و روند. در تیاتر ہا. مجالس رقص و سرود گرم کنند و ازین عریانی و
لحا باکی و نمائش بندی چہ نتائج بد اخلاقی پدید آید. لازم نیست کہ بگوئیم زنان
نمی خواہند کہ حامل اولاد باشند زیرا کہ ایں باربوداری در سیر و تماشا و در دیگر ورزش
با سخرج پیدا می کنند. زنان کہ در ہوتیلہا و می خانہا ملازم می باشند. اکثر بہ اطور
باشند و جامعہ را خراب می کنند. مقصود زندگی نشان ناؤنوش و مسرت و نشاط
باشند. ایں چنین زنان زندگی خانہ و اولاد را نمی پسندند. آلات منح حل بکار
می برند و روش خلاف فطرت اختیار کردہ نقل ایزدی را نمی طلبند.

بعضی از مستغربان می گویند. ایں درست است کہ زنان مالک آزاد گرچہ
ایں روش آزادانہ پیش گرفتہ اند اما در ہیئت اجتماعی بسیار ترقی کردہ اند -
باسواد و با سلیقہ شدہ ہر پیشہ و ہنر آموختہ معاش خود را پیدا می کنند و حقوق
برابر مردان می گیرند. خود را از تسلط و محتاجی مردان بیگانہ می کنند ولی باید
دانست کہ چہ ایں ترقی از روی دنیا لائق ستائش باشد اما نزد مرد مومن
ایں دنیا منہای نظر او نیست کار عاقبت ہم باید در نظر باشد. اگر عاقبت تاریک
شود از دنیا یادش چہ ناکدہ. اسلوب حسن ایں است کہ ہم دنیا باشد ہم
دین. چنان راہ میانہ باید کہ اختیار کنیم کہ ترقی دنیا ہم بشود و ترقی آخرت ہم

است و این که بی درخشندگی با اثر مناسب نیست که از ترقی مادی اروپائی
به تعلیم و پرورش آنها کنیم.

خود را بجهت هر یک که با او آمیزد است برای نلاج و نموی و اخروی ما
توسعه و اتمام امور می نویسیم که بر عمل مورد مناسبت ترقی می کنیم. حدود و پاره
کتابان کرده است آنها را بر او نوشته هر عمل مناسب بکار برده آسودگی
و در ترقی حاصل کنیم. آن کوتاه نشاید و تشریح بینا که خواهند که زن را در
بازار نماید دادند تا با او آمیزد و بی اثر کند. خلایق احکام ایزدی راه
می برند. و در این راه پدید می آید که میان محققان است و در زبان
آن را می بینیم بود چنانچه زن را به تاریخ می بینیم که زنان پا در ما دور جیبها
پوشیدند و پاره آنها را به دست می بردند که پیش از نکاح مردان را بیند و پسند کنند
و آنکه مطابق با آن است. رسول خدا این حق زن را نگرفتند الا بعد از
در این راه پیش می آید. و تشریح کرد. زن همین نشود و تمدن شد که پیام بر خود هم نتواند
که بعد از زن دنیا بگیرد. خداوند فرموده **لَوْ اَعْرَبْتُ حَسَنَةً** یعنی اگر چه
آنرا در میان شما افتد. آدم می شد که تا و تفسیر مردان را نیز چنانچه سخن
و در این راه توجیه آورد. و در این راه از یک به بسیار. بیایم قلم و دور
را در نهایت نامرئیانه است. هر دو از موقع نمی یابد که دختری را که بخواند
زنان از یکا و باشد. و نیز ببینید. مادر و پدر از روی پسند خود بی
زنانا پسرو دختر هر کجا فرستند و بر هر کجا فرستند می دهند و این موجب بدشهره
است. در این شکار و وحید و فساد در زندگی خانگی اکثر مردان جامعه ما.

این پرده پوشی و سد بندی خانه برای زنان هم بد است. اگر چهارموقع پیر نشود
 که تعلیم و تربیت شایسته بگیرند. چندانکه زنان ملت تسلیم یافته تر و مهذب تر
 باشند. آن ملت دانش و دین و تمدن تر باشد. در این زمان بهریر هیچ عیبی نیست
 که زنان فریبن و با نفوذت به هر نوعی که خواهد. علم بیابوزود کرد. آدرود. در زمان
 پیغمبر خدا که چه او این زمان ترقی و آزادی زنان بود. بهرینیه که او از دانش و
 درایت و بصیرت بهره برد و علوم دینی برگرفته نام آور بود. حضرت عائشه
 زن اول مسلمانانست که در قرآن فنی بود. دست و تدبیر کار برد. زنان این قدر
 جری بوده است که میرالمؤمنین را بر بخت تیره کرد که او در آن نمی فهمد. این هم
 واقع آریچ است که زنان در جنگ شرکت کردند. بیمار داری زخمیان کردند و
 سالی کردند مردان که حوصله را بدو بیری و جهاد برانگیختند. در محرابه ای که
 مردم پشت هستند شده از میدان رزم رو کردیدند. زن شایسته را با هم که در این
 خود جناب بای خیمه برکنده به رزم خود در افتادند و گفتند که او ای از یکشیه
 دوگیر پر برودید. او را نود. غیر نه بر شید و بار دیگر او در دند و نطق یافتند
 این چنین کارهای با عظمت و لائق تحسین در آن حال ممکن است که زنان در مشا
 مات تربیت نهایی یا بنده مخالفی که برگیرند. بفرمان ماست پروری. میهن پرستی.
 و حفظ عرض و خون پرورش کند. در سواخ مشرقی به جناب دیده ایم که حوال
 مردم در آن با چه عجز می ناکند بوده است. مردم هم بی سواد و جاهل. خانها
 بی دین و بی حمیت مثل گوسفندان از گاو بگیرد بکند و زنان و در آن خود
 را در بنجه دشمنان دادند و زنان نیز این قدر غافل و از اس این و غیر مشای

بستہ ہو دند کہ مرگ را بر زندگی بی غمتمی و بی غیرتی تزییح ندادہ خود را در
 دست ایشان انگیزد و ملت را تا ابد در سیاه کردند۔ آن زمان دور نیست
 کہ شاید تاریخ اعادہ خودش بکند و این طور ساختہ بار دیگر رونماید۔ اکنون حکومت
 مستملہ اسلامیہ قائم شدہ است و ذرائع ترقی و اسباب میشت در دست
 خود مانست۔ باید کہ از تربیت زنان غافل نباشیم۔ در جنگ بزرگ دوم مواقع
 پدید شدہ است کہ ہمہ مردم تندرست برای آزادی وطن و ملت بہ میدان
 رزم رفتند و زنان بجای ایشان کار ہائی مردم کردند۔ کشت درزی کردند
 و در حفاظت وطن خود کار ہائی جنگی ابراز نمودند۔ مانیز خواهیم کہ در پاکستان
 زنان ہم این قدر مستعد و توانا باشند کہ اگر وقتی برسد کار ہائیک مردان بکنند
 ہر کسی داند کہ این چنین کار ہا در پردہ میسر نہواں آمد۔ خدا نکند کہ این چنین
 وقتی برسد الرجال قوامون علی النساء این کور لائق مردان است کہ عرض و
 ناموس خانوادہ و وطن و ملت خود را نگہدارند۔ در حالات کنونی بسیار لازم
 است کہ زنان دکتور۔ آموزگار۔ معلمات دین اسلام و سایر اقتصادیات خانگی
 و دیگر امور خانہ داری باشند تا پیش از پیش تعلیم و تربیت ملت آغاز بشود۔
 مرد ہمارہ عالم بودہ است و از حقوق این نیمہ ملت را اعتنا نرزد
 است۔ با وجودیکہ اسلام حیثیت زن را بالا کردہ انتم لباس ہنرمندان لکم
 گفتہ بحقوق سادیانہ اشارہ نودہ است۔ اما مردان بے بسی و ناتوانی زنان
 فائدہ گرفتہ انہا را بعضی از حقوق جائز محروم ساختہ است۔ این وقت
 است کہ زنان بلند فکر و روشن خیال باشند و حقوق خود را از مردم

برگیرند۔

اینکہ ج . د تقریبی در پاکستان ٹائمز، نوشتہ است . کہ "ماہر گز
نہی گذاریم کہ مرد و زن با ہم اختلاط بکنند زیرا کہ این خلاف کیش و فرہنگ و روایات
ما است" خلاف واقعات تاریخی نگفتہ است . زن در ہر زمانہ در خانہ محبوس
ماندہ است . حرم بادشاہ آباداں کردہ است . زن ہدف شہوت مرد یا چیز
دیگر از ماشین بچہ سازی بنودہ است و بسیار آدم مثل حیواناں در نثر او
انسانی انزودہ است ۔

اگر مقصود اختلاط زن و مرد این است کہ زن بآرائش و زیبائش بیرونی
در بازار ہا و تیار ہا و ہتیلہا با مرداں گردش کند و نمائش حسن و زینت کند چنانکہ
اشارہ کردیم این خلاف شریعت و خلاف اخلاق پروری است . مردمان ما این
قدر نیک واں . نیک بین و نیک اندیش نشدہ اند کہ زن را خواہر و مادر دانستہ
نظر بد بینند از نہ . ہرگز مناسب نیست کہ زاناں باین ترتیب در بازار ہا بگزاریم
کہ موجب خرابی اخلاق بشوند . البتہ این قدر اجازت است کہ حدود معینہ شرعیہ
را پئے بردہ آئند و دوند و کار ہا مناسب حال خود شاں بکنند ولی بشرط اول
قدم آنست کہ مردم نیز بد مذمومہ خدا یعنی من اجمارہم و یحفظو فرد جبہم
عمل کنند کہ مردمان این قدر نیک فکر باشند و در نیست کہ آزادی اصلی و آبی زاناں
حاصل بشود ؟

این گدایان شہرا

در کوچہ و بزرگان ہر شاہراہ و سر راہ ہر جا کہ بگذرید گدای را ہر خواہید
 خورد روز پنجم در باقی مساجد کسارہ در فقار زن و بچہ و پیر را می بینید کشول
 بدست گرفته دست دراز کرد و یاد امن پنا کردہ دامن شمارا خواہند گرفتہ
 بشن ہا و نسیانست باہر گزنیالی از گدای نیست زن ہا و بچہ ہا اکثر بیالہ بدست
 خانہ بنامہ می گردند و گرد و زرخ پول و چوب و پارچہ ہر چیز کہ می توانند گرد
 می آورند۔ ست

علی السباج کہ مردم بکار و بار روند
 بلاکشان بحبت بگوی یار روند

با مدد اہل کہ تقاضا دین کنند اہل و نہار۔ مرد لاغر در کوچہ ہا داخل می شود
 و با صدق ایس چایوہ مانہ می گوید۔ ای اہل خانہ۔ ای اہل اولاد تصدق جان
 ای خود در راہ خدا بدہید۔ صدقہ بیخ نون پاک بدہید۔ گر کسی بدہد اولاد بخیر
 باشد۔ گوی بدہد اولاد ہم خیر باشد۔ تصدق مال و اولاد خود یک پول سیاہ
 بدہید۔ در ہا شمارا بہ دنیا یاد خواہند گرفتہ۔ ہر ہفتہ بایں صدای دلخیز سیاہ
 می آید۔ چیزی جمع کردہ برود۔ گاہی گاہی یک مرد پختہ سال عصا بدست در
 برز ہا صدای اہل می آید۔ بمقدار بیخ مشت آرد یا بیخ پول سیاہ یا یازدہ مشت

آرد یا ایزده پول سیاه بیادگار عرس "پیر بازده روز" یعنی شیخ عبدالقادر جیلانی
 بد میدور دنیا و آخرت سرخر و شوید اکثر مردم تندرست به بهانه های دروغ
 چیزی برای خوردنوش جمع می کنند و بسر اوقات می کنند. اکثر اتفاق افتاده
 است که مردم کور و کر. لنگ و زین گیر و مریض بر جاده ها افتاده گدای می کنند
 یک طبقه گدایان عجیب است که شاید در اقصای عالم موجود نیست مگر در کشور ما
 آن طبقه مخنثان است که بر منگامه روسی یا ولادت بچه با نزد اهل خانه می روند
 و به لجا جت و اصرار بخشش طلب می کنند و هرگز بے پول از پیش خانه دور نمی جنبند
 مانند همین طبقه گروه فتالان است که در اثنا همیشه ذقالی می کنند و بر موقع عروسی
 و ولادت دریا می کوبند و خیرات می طلبند. در خانداها و هزار پای بزرگان
 هزار در هزار درویش نشسته اند. تندرست و توانا نند و بر خیرات مردم گذر
 اوقات می کنند. این هم گدایان ذلیل می باشند که بار خود را بر دیگران می
 اندازند.

در کشور آزاد ما این طور مردم بیکار و آواره و زن های کهن ساله
 لاغر و نحیف در جاهای دریده. در خیابان ها باعث تنگ کشور و اهل کشور
 است. مسئله گدایان مسئله پیچیده اجتماعی شده است. قسمتی از مردم را
 صحت خراب می شود. دماغ کابل و نا اهل می شود. بیماری های فزونی. ناقه کشی
 عام و جرم زیاد می شود. ضرورت اهم است که دولت بدین امر توجیه بدید و
 حل این مسئله بکند. باید که گدایان را تجزیه کنیم و چاره کار به هر یک بچویم. عموماً
 گدایان یکی ازین قسم می باشند.

۱۱) نیم بچہ (۲)، بیوگان (۳)، ناقص الجسم (۴)، ناقص الدماغ (۵)، مریض
 (۶)، سالم الجسم (۷)، درویش و فقیر (۸)، خانہ بدوش (۹)، گدای ملازم (۱۰)،
 گدای کم بضاعت (۱۱)، بے کاری کہ قابل کار است (۱۲)، بیکاری کہ مستقلاً
 ناقابل کار است (۱۳)، بیکاری کہ برای مدتی ناقابل کار است۔

بہی است کہ اکثری ازین اشخاص باشند کہ از کار خانہ یا وادارہ ہائی
 معننی بر طرف شدہ اند و حالا بکار دیگر بحال نشدہ اند۔ ازین جہت مجبور شدہ
 اند کہ پیش دیگران دست سوال دراز بکنند۔ درین یک دو سال پیشتر خانوادہ یا
 از کشور ہند خانان بر باد شدہ در کشور ما آمدہ اند۔ اکثر انہا ہتی دست و بی پول
 و بی جامہ از در ہائی خود راندہ شدہ اند۔ این مردم چون نتوانستہ اند کہ جای
 تیم یا بند و بکار ہای موزون خود وابستہ شوند۔ نزد دیگران سائل شدہ اند
 تا بہر طور کہ توانند برای زن و بچگان خود نان مہیا کنند۔ اگرچہ خیرات و بخشش
 انفرادی برای مدتی مصائب ہنگامی شان را کم می کند ولی این علاج متعلق
 نیست۔ برای دولت کشور لازم است کہ نہ محض برای بجالی این بی خان و
 نان و بی مدد ان تدبیری بکنند بلکہ برای استقلال خوشحالی ملت ضروری است
 کہ گداگری ممنوع بشود۔ مردم کہ گدای را عادی بشود۔ شخصیت او کم می شود
 ارادہ و انامردہ می شود۔ ہر دم اعتقاد بر دیگران اورا ناکارہ می کند۔

این مسئلہ گدایان بہ امداد انفرادی مردم نیاز و محیر یا بنگاہ ہای خیرہ
 و انجمن ہای بہبود مردم حل نتواند شد۔ در اسلام کہ امداد عزابا و مساکین بر ما
 فریضہ مذہبی است۔ گرچہ در احوال ہنگامی عین ثواب است ولی اگر شمتی

از قومی دریں مرض دل پسند مبتلا باشد و دریں بیماری جو بیان راحت باشند حل
 این مشکل دشوار است. گداگری اغلب نتیجہ خرابی حالت اقتصادی کشور باشد
 و در صورت ضروری است که برای مردم تندرست کار مهیا کرده بشود -
 قانونی وضع شود که مرد تندرست که نافع کار باشد هرگز گدائی نکند. اگر کسی
 خلاف قانون بکند گرفتہ بشود و به سزای رسانده شود. در مرکز صنعتی یا کارخانه
 فرستاده بشود تا آنجا بکار مناسب متبیین شود. تعلیم و تربیت به ہنرہای
 مزدوں طبع داده بشود. آنانکہ تیز دماغ یا زود فہم نباشند و ہنر یا فن میکانیکی
 آموختن برای شان دشوار باشد بہ کارہای دیگر بامشقت مانند کار مزدور
 و باغبان و خدمت گار خانگی رشاگرد پستہ مقرر کردہ بشود. بیماران -
 ناتوانان و ناقص الجسمان را باید کہ در شفاخانہ ہا برای علاج فرستادہ
 شود. کوران، دیوانگان و مبروصان را در مراکز مختلف کہ از جانب دولت
 برپا باشد باید فرستاد تا آنجا نگرانی و بہبود انسان و خورش ہنر ہا ہنر ہا
 ہمیں طور تقسیم بچہ ہا، بیوگان را باید نگہداشت. تا تربیت مناسب ایشان
 باشد تا کہ دکان باقریچہ عمدہ و ذہین شائستہ آوارہ نشوند و زبان ملت
 نباشند. در دیشان و فقیران را کہ در مزارہای بزرگان جاگزین شدہ اند
 و مفت خوری را عادی باید کہ ہمہ آنہا را کہ تندرست باشند بدر کردہ شود
 و خانقاہ ہا و اٹاک لمحہ در تصرف حکومت بیاید -

در انگلستان، ژاپون و ممالک دیگر اردو قوانین موجود است کہ ادارہ
 و گداگری را ممانعت می کند. در انگلستان از روی تالزن عمر با قانون بنی

روزگار از دستجوین حفظ جامعه خلاف این بدنی اجتماعی کوشش می کنند. بیونہما
پیرہ براق بہبود سز با . . . بیٹیم پچہ با . . . بی روزگاروں۔ بیوگاں و سن رسیدگاں
خرج می کنند۔

درمان زردی ضابطہ تحریرات شاہی شقہا ی مزہ ۳۶۱، ۳۶۲
تفسیر مجریاں این طور است۔

۱۔ کسی کہ آوارہ گردش می کند۔

۲۔ کسی کہ گدائی می کند یا کودکان را مجبور می کند کہ گدائی بکنند و آہنہا را کہ
در گمزی او باشند منع نمی کند یا از گدائی باز نمی دارد۔

۳۔ کسی کہ تمار می بازد۔ بادہ می خورد۔ بی کار مانده در آن حالت می آنتہ
کہ محتاج امداد خلق باشد۔

۴۔ مردی کہ امداد خلق می یابد ولی از کاپلی افکار می کند کہ حسب قوہ جسمانی
خود کاری بکند۔

۵۔ مردی کہ از خانہ خود محروم می شود و تادمت متعینہ نمی تواند کہ خانہ دیگر
نہیا کند۔

ہر شخص کہ مرتکب جرائم بالای شود۔ مستوجب سزای باشد و در مزدخانہ
مشقت سخت می بردارد۔ و

در قانون اردیانی آوارہ آنتہ کہ در بازار از دیگران خیرات می
طلبند و از آن برای گذر ادوات نمی دارد و بی کار گردش می کند۔

در قانون بلدیہ پنجاب ۱۹۱۱ شقہا خلاف ممانعت گداگری موجود است

اگر ادباً بست دکشا و بخواهند بر آن عمل کرده مدارک این عادت بد تو اند کرد
 ز روی قانون جریمانه به مبلغ پنجاه روپیہ یا سزای برای سہ ماہ توان
 داد .

گر در کشور ما قانونی باشد کہ گداگری را جبراً منع بکنند کار نیک بشود .
 دلی این ہم لازمی است کہ مردمی کہ در حقیقت محتاج و مفلس و ناقابل کار
 اند . برای ایشان اسباب معیشت و امینی فراهم کرده بشود . در ملت ہزارہا
 از بچہ و زن لا وارث باشند . باید کہ مال بر آنها صرف بکنیم . حکم خداوندیست
 کہ آتی المال علیٰ حبہ ذوی القربیٰ والیتسٰ والمساکین و ابن
 السبیل ہر شخص چنیں صالح نیست کہ برضا و رغبت بر حکم خداوندی عمل بکند .
 تا ہر محتاج برای ضرورت خود بیاید ہر دولتی خیر خواہ ملت واجب است
 کہ تمہیای نان و نفقہ بر ذمہ خود بگیرد و ہر طور کہ تواند انکلاس را دور کند
 و بیکاری را رفع کند و برای مردم کہ در او اثر عمیق بیمار و زمین گیر و بی یار و
 مددگار می شوند باید کہ خود را کہ در جامہ و پتہ آمادہ کند . تا بی خطر و اندیشہ
 زندگی باقی مانده بگذارتند . زیرا کہ در زمانہ کار گذاری خود نتوانستہ اند
 این قدر پس انداز بکنند کہ در پیری بکارشان آید .

المان کشور اولین است کہ در ۱۸۸۹ میلادی برای کہن سالان بیمہ
 اجباری راج کرد . اکنون قریباً بہ چہار و ہنخ کشور برای سن رسیدگان
 تحفظ اجباری نموده اند .

دوایہی کہ از مردم کشور مالیہ می گیرند و مالک تمام زمین و اموال کشور

است و چون ضرورتی پیش آید، مردم تندرست را اجباراً تربیت نظامی داده
 برای جنگ دنیا بخ کشور مستخدم می کند. برای آن لازم است که در پیری و بیماری
 اوداشان بکند. در شوروی متحده زمین و ذرائع زمین ملکیت دولت است
 هر چه وزن و مرد هم ملک کشور است. نان، دجانه و خانه و دوا در هر جای
 برای ایشان بهیا کردن فریضه دولت است. این نظام اقتصادی و اجتماعی
 خوب ترین است. اما این کشور بزرگ پیر و اشتراکیت است و در کار
 دولت، مذہب و اخلاق و خدا را دخیل نمی سازد. ما عقیده می داریم که
 اسلام بنده را از خدا جدا نمی کند. او را پابند اخلاق می سازد و او را
 ضروریات زندگی بهیامی کند. وزیر نخست پاکستان در امریکا در جواب
 یکی از صحافیان بگفت "اشتراکیت اسلامی این است که کسی کیسه پول در
 دست گرفته بی بازار رود تا خیرات کند و کسی را نیابد که حاجت مند باشد.
 انشاء اللہ ممکن است که مدتی دراز نگردد که در کشور ما چنین صورت
 احوال پیدا بشود که هیچ کس محتاج و مفلس نماند و کسی گدائی نکند."

انتخابات

انتخابات اصطلاح سیاسی است. در دولت جمهوری مردم با اکثریت آرا نائندگان خود را منتخب می کنند. این نائندگان مجلس شورای ملی ساخته انتخابات فدرالی کنند تا ایشان بواسطه اداره های مختلف انصرام مملکت بکنند. کار انتخابات خیلی مهم است. اذین در هر مملکتی که دستور جمهوری را وضع است انتخابات زیر قانون سخت گیر بعمل می آید تا در آرا شماری فساد و خرابی راه نیابد در کشوری که بیشتر جمهوریست پسند و آزادی پسند با مشا انتخابات با آزادی و بی جبر و اکراه انجام می یابد. در هر کشور قواعد انتخابات مختلف است اما روح انتخابات یکی است. در امریکا، فرانس، ترکیه جمهوری کثرت آراء رئیس دولت را منتخب می کنند. در انگلستان و ایران و عراق که شهنشاهیت خانوادگی قائم است. حزب اکثریت وزیر نخست را منتخب می کند و در بعضی از ممالک هر مرد دزن بالغ و صاحب هوش و خوانده حتی رای دهنده گی دارد. در هند و برما انتخابات بر روی قانون سنه ۱۹۳۵ بعمل می آید. هر شخصی خوانده و بالغ مجاز نیست که در انتخابات اعضای مجلس شورای رای بدهد. چون هندوستان منقسم شده است هند و پاکستان قانون انتخابات برای کشورهای خود خواهند ساخت در پاکستان که تا حال قانون مهیا نشده است عمل بر قانون هند ۱۹۳۵ مرمه می شود.

ز روی این قانون در ایالت دراستانھا، شہر ہا و قریہ ہا منقسم است .
 برای انتخابات نامندان حوزه های برگزینندگان مقرر است . در ہر حوزه
 چند تا کرسی متعین است . مثلاً در ایالت پنجاب غیر منقسم کل کرسی برای
 مجلس شورای ۵۰۰ مقرر بود . این ترتیب

۱	نمائندہ صنعت و حرفت	۲۲	عمومی
۵	نمایندگان	۸	برائے اقوام پس اندہ
۱	دانش میرائے	۳۰	سیک
۳	مزدور	۸۴	مسلم
۱	زنان عمومی	۱	اینکلو متری
۱	سیک	۱	اردو پائی
۱	مسلم	۱	مسیحی ہندو

بر ششمنوں کہ حق رائی دارو باید کہ حامل خصوصیات ذیل باشد

- ۱- باشندہ مملکت برطانیہ باشد
- ۲- در ایالت برای دو سال گذشتہ سکونت داشته باشد
- ۳- بہ سن بلوغ رسیدہ باشد
- ۴- مال منقولہ داشتہ باشد
- ۵- تا چہار درجہ مدرسہ ابتدائیہ خواندہ باشد
- ۶- مالیہ تا حدی ہرچ روپیہ سالیانہ ادا کردہ باشد
- ۷- یا مالیہ بر عایدات خود تا ۲ روپیہ سالیانہ ادا کردہ باشد

در صورت شرائط دیگر باین قسم برای نامزدگان معین است. برای درست کردن انتخابات دولت وقتی نظم می کند. اولاً دفترهای انتخابات آماده می کند. عرضداشت های نامزدگان فیصل می شود. چون نامزدگان متعین می شوند ایشان در حوزه های خود با وکلا گردش می کنند و برگزینندگان را ترغیب می دهند و لیاقت و کفایت خود را در مقابل حریف خود ثابت می کنند. جلسه با برپا می کنند. نطق می دهند. سخن رانی های می کنند تا آنکه تاریخ تعیینه رای رای شماری می رسد. در هر حوزه انتخاب مراکز بر جای مناسب قائم می کنند. تا مردم به سهولت آنجا بروند و ورقه رای خود در صندوق نامزد خود بیندازند. بعد ازاں ورقه های رای می شمارند. نامردی که ورقه های زیاد از دیگران می دادند. او را عضو مجلس اعلان می کنند. اذین دستور تمام اعضای مجلس جمع می شوند. هر حزبی که اکثریت اعضا بآن متفق است قائد خود را می گزیند. گویا آن شخص نخست دزیر می شود و دیگر وزیران بشورت او نامزد می شوند و یک هیئت کابینه تشکیل می شود. در کشور های جمهوری لازم می شود است که حزب های سیاسی قائم بشوند تا بعد از بحث و تینقح ایلیت و کفایت اعضای حزب خود سنجیده نامزد بکنند. نامزدگان حزبی که به اکثریت کامیاب می شوند. اختیار دادند که تشکیل کابینه وزارت بکنند. و عنان دولت بدست خود گیر. گاهی باشد که در کشوری احزاب سیاسی زیادی باشند و هیچ حزب را اکثریت حاصل نیست. در آن حال هر حزب کوشش می کند که حزب دیگر را با خود متفق کرده هیئت کابینه سازد. مثلاً

عده ای کرسی ها در تشکیل شورای جمهوری فرانسه این طور بود .

کونستبا	۵۸	حزب جمهوری خواهان آزاد	۱۰
هیئت جمهوری خواهان ملی	۴۲	جمهوری خواهان مستقل	۱۲
سوسیالستها	۴۸	اتحادیه دموکراتهای الجزائر	۴
گروه چپ	۳۲	گروه مسلمانان مستقل	۴

درین صورت اکثر اتفاق می افتد که حزبی از یکی جدا شده بدگیری می پیوندد و حکومتی مستقلی برپائی شود . هر هفته کابینه وزرای نو بوجود می آید .

گرچه تشکیل دولت جمهوری باین دستور انتخابات درست و بهترین معلوم می شود . اما اکثر هزار باخرابی در انتخابات راه می یابد . اغلب نامزدگان تو انگر . مالدار و کارخانه دار کامیاب می شوند و نامزدگان مخلص . مبین پرست و با کفایت . مسکین . مفلس نام کامیاب می شوند . در کشور همچو ما که مردمان کم سواد و بی سواد باشند . این قدر شعور سیاسی نمی دارند که آزادانه بنامزدگان لائق رای بدهند . اکثر مردم برای معاش خود محتاج مالداران می باشند . بدین سبب نتوانند که غلات رضامندی آقایان خود را بدهند . در مجلس شورای ایالتی پیش از تقسیم بندگان اعضای مجلس این چنین مردم بوده اند که حرفی از سخن رانی ناکه در اجلاس مجلس ابراز می شدند فهمیدند و اکثری عنودند . هنگام آرا شماری با اشاره مردم دیگر دست با بالائی کردند . وقتی باشد که مامورین دولتی در طرفداری حزبی نشدند

می کنند۔ رای دہندگان مخالف را تبعید می کنند۔ حبس می کنند۔ رعب دہد پید
می کنند۔ رشوہ می گیرند و در راه آزادی نشان مانع شدہ مخالفت می درزند
دایں طور مقصد حقیقی انتخابات گم می شود۔ در انتخابات ۱۹۳۴ ہمیں
صورت حال بد پابود "حزب متحدہ" بر سر حکومت بود۔ در مقابل این حزب
سیامی محض و نامزد مسلم لیگ توانستند کہ کامیاب بشوند۔

زمانہ انتخابات ہنگامہ عجیب بود۔ عجیب جونی ماونکٹہ چینی ماہی
یک دیگر می شود۔ یک دیگر رادشنام می دہند۔ برادر از برادر جدا می شود
اکثر باہم می آویزند۔ می جنگند۔ حرکات ناشائستہ می کنند۔ در دفتر
انتخابات نامہای مردگان را درج می کنند و نامہای مردم کہ مطابق شرائط
رای دہندگی حقدار نیستند۔ بہ دروغ و قریب اندراج می کنند۔ وقت
آرا شماری شخصیت اشباہی دادہ رای می دہند۔ پول بی شمار و رضیانت
ما و سواری با صرف می شود و نامزدگان ناکامیاب نامراد و بر باد می شوند
در انتخابات سنہ ۱۹۴۶ در ایالت پنجاب مبلغی ۶۵۳ و ۲۳ و ۲ روپیہ
برای نامزدگان مسلم لیگ صرف شد و نامزدگان کہ برای خود خرچ دادند
باں شمار نمی رود۔

چون کہ این زمان ہمیں دستور جمہوریہ پسند خاطر ہر کشور افتادہ است
کہ نمائندگان از ما بر ما حکم راں باشند تا محکومیت یک مرد مطلق العنان محسوس
نباشد و در زمان روایان ما تحت باز پرس ما باشند۔ بنا بریں واجب
است کہ نمائندگان ما مخلص و باشعور و تجربہ کار و با کفایت باشند تا

توسط روشنی بی باسلوب خویش به انجام یابد. ما را باید که این کار به مشرفیت ملی و
 در این راه تدبیر و دایکیم. اگر نمانده ما فداکار است ما فداکار و با شهامت
 میمانیم تا اینکه شهید شویم. اگر نمانده ما مردکی بود سالوس و حقه باز و یا جوان
 راست که خود را وکیل ملت خوانده حقوق ملی را فراموش می کند و جاه
 طلب و شائنی می باشد. برای ما شه مساری است. باید که ما شیران و شیر
 در این راه نماندگی و خدمت خود را استخدام کنیم نه گرگان آدم خوار و دو بهمان
 نگار. این نکته که در نظر باید داشت که امراض اجتماعی مانند امراض
 طبیعی است که با پیشرفت پیش رفته و از آنها بطنقات بالا سرایت می کند
 و در خدمت گران مردم از پیدایی های اجتماع و فساد و اخلاق پیر منزند
 طبقات بالا تر از مردمی که فساد و تباهی آشکار بشوند.

دانش، دانش است است که به سنجی ترین مردم داده شود. در کشور
 تمام بر انتخاب مهم آزاد باشد. هر شخص که متقی، لائق، با تجربه، دلیر و
 در این باشد. باید که توانا مجاز باشد که عضو مجلس شورای باشد. لازم
 است که سانسب و کف و مالدار باشد. چرا قوانین و مقررات کشور ما
 باید در قیاسند که یکسایه این بسند که دارای قریبه و نیر و مندی نگرانی است
 به این سبب نگرانی بعلت انتخاب میشود. امید است که در مملکت ما این طود
 تغییرات ایجاد شود که انتخابات آزاد باشد.

باید دانست که در جمهوریست اسلام همه افراد درجه مساویانه دارند
 و در این است که هر چه طبقه و جماعت موجود نیست و جماعتی

مراعات خصوصی نتوان یافت . در جمهوری مخرنی هر جماعت آرزو مند
است که دارای اختیارات خصوصی و مفاد ذاتی باشد و برای تحصیل این
مقاصد اقتدار سیاسی حاصل بکند . همین جهت در هر کشوری احترام سیاسی
وجود می آید . جماعتی با اکثریت آرا کامیاب می شود و تشکیل کابینه می کند
و لائحہ عمل برای ترقی و نظام و آرام مردم آماده می کند و جماعت مخالف
ناکامیاب شده تنقید و تنقیص می کند و جمهوری اسلامی ضرورتاً جماعتی
مخصوص نیست و نه موجودگی حزب مخالف لازم نیست . در نظام سوسیالیست
تعدادن تمام ملت شامل می باشد . مقصود مجالس شورایی در قانون اساسی
باشد که اصول های زیر احوال و کوائف خصوصی کشور را تنظیم بکند . این کار
هم بردنش آن جماعت بار نمی توان کرد که اکثریت آرا بر آن تصویب کرده
باشد بلکه بآن جماعت فقہای روشن فکر و مدبران در باید رسید که اصل این کار
باشند . مقصد دولت در اسلام این است که آن حکام بفرمانی را اتمام
دید که هر مرد جمهوری بر آن اعتماد دارد و در این حکام خود ساست را
یک جماعت اکثریت بر جماعت اقلیت با جرح و قی می کند ازین جهت
اعتراض به قبولیت و عدم قبولیت نیست . قانون قرآنی بیشتر مورد است
و ضرورت دستور سازی و آماده گی لائحہ عمل ممکن بر جماعت اکثریت واجب
نیست .

اشتراکیت و اسلام

نظریه اشتراکیت در گیتی بسیار مقبول شده است. قائدان روسیه بنای دولت بر این نظریه نهادند. زاریت را بیاد دادند و یک دولت شوروی ریاست های متحدہ قائم کردند و به کوشش و استقلال لایحه عمل پنج ساله وضع کرده بسیار ترقی کردند. کشور شان آبادان شد. مردم خوانده و باصفا شدند. افلاس و احتیاج دور شد. مزدوران توانا شدند. شهنشاهان فنا شد. دولت به مرگ رسید. در مدت بست پنج سال قوم مرده جان یافت. مردم کشور های دیگر که خود قبلا ی افلاس و احتیاج بودند. بعد از اختتام جنگ عالم گیر صدمات شدید بر داشته بودند و حل مشکلات خود می جستند. وضع اقتصادی شان بیادرفته بود. کشور های مستقلی مانند المان و انگلستان و فرانسه و ایتالیا مروض شده بودند. بر مردم تعطیل و بی کاری حادی بود. تبلیغات نظریه اشتراکیت درین ممالک بسیار موثر و مقبول شد. ریاست های کوچک مثل ایستونیا. لیتویا. جارجیا. چین ترکستان و دیگر اتحاد شوروی را قبول کردند. همه منگولیا و سا بیریای زیر تصرف ایشان آمد. درین زمان قسمتی از کشور چین نیز در تسلط اشتراکین آمده است. نفوذ اشتراکیت در برآمد طایف و کشور های ایشای جنوبی و

هندوایران هم محسوس شده است. مملکت های بزرگ مانند انگلیس و امریکا و فرانسه و دولت های استعماریت پسند دیگر اشتراکیت را بنگاه نقشه و خطر می بینند و اقدامات شدید گرفته اند تا این سیلاب را جلوه گیری نکنند. مردم را که حمایت اشتراکیت می کنند بر تداوم می فرستند. بعضی را تبعید می کنند و اطلاق نشان را از قبض می کنند و زمانی نگزشته است که دولت های مغربی متحد شده اند تا در مقابل روسیه و قوه های اشتراکی محاذی آماده کنند.

اعتقاد عمومی این است که در کشور اشتراکی زمین و محصولات زمین و دیگر وسائل اقتصادی در ملک کشور می باشد. کسی را حق خود ملکیت نیست مرد و زن و بچه هم ملکیت کشور اند. هر چه حاصل می شود باید مطابق حیثیت و صلاحیت مردم تقسیم می شود و هر شخصی را باید که بقدر عقل و صحت خود کار بکند و برای ضروریات خود هر چه را باید باید. این چنین نظام معاش خیلی خوش آیند است. اشتراکین می گویند که مالداران و سرمایه داران ظالم و غاصب اند. حقوق مردم مفلس و مزدور را غصب کرده اند. می خواهند که خود تنبل و بیکار مانده حاصل های محنت مزدور و همگان بخورند. اشتراکین برای پر بار کردن نظام سرمایه داری تلقین می کنند.

طبقه ای از مردم در پاکستان عقیده دارند. چرا نباشد که در مملکت ما نیز این طور نظام قائم بشود و کشور ما نیز مانند روسیه ترقی بکند و مردم خوش حال و غارغ الهال بشوند. مفکرین و علمای دین می گویند که چون اعتقاد می داریم که اسلام دین الهامی است و به هر طور کمال است باید که دارای چنین قوانین

باند که بزرگ اصلاً به احوال ما بکشد و مسائل ما بشود و اقتصادی ما را حل فرمایند
 یعنی مردم را به این که یقیناً در اسلام دوزخی هرگز نباشد علی موجود است.

اسلام خود یک نظام مکتب سیاسی و معاشی دارد و مطابق عین نظرت
 ما در اسلام برای مردم در هر طبقه منبسط و اصلاح کننده است. نظریه اشتراکیت
 نیز یک نظام معاشی نیست بلکه یک نظریه حیات در پر دارد. مردم فوائد
 خود را از این راه دیدند و در پیغمبر می توانند ولی به خرابی های اندرونی این نظریه نگاه
 نداشتند. البته این قدر واضح است که در نظام معاشی اشتراکیت و نظام
 معاشی اسلام اشتراکی است. هر دو نیز خواه مردم عمر می اند و به هر طبقه
 سود رسانند. آن است که هر دو سرمایه داری. ذخیره اندوختی و سود خواری
 را در پیش می نهند. اینک مقصود انسانی محض منافع دنیوی نیست. عاقبت هم
 به این جهت و نظریه اشتراکیت. انما فی و روحانیت و تقدیر و آخرت را
 به این جهت می شمارد.

این آفرینش اشتراکیت را به ادرک نسوب می کنند. مادکس فلسفی بود. فلسفه
 اشتراکیت را به شکل متذرع است. هیچکس اشتراکی داشته که بنیاد کائنات بر
 تصور اشتراک است. بعد از این یکی تصور است و ناقص می شود و تصور دیگر
 توحید را فانی می شود. این تصور دیگر نیز وسعت یافته تصور نورا تخلیق می کند
 که ما را با اشتراکیت در عالم عمل تبدیل برقرار می ماند. روح عالم مردم
 اشتراکیت می دهد که این پیوسته تصور است. هر چه باشد. از تعبیر تصورات اول
 به تعبیر می شود. انبیا هم در دنیا چیزی را تبارک نیست. مادکس تا حدی

ہیگل را متابعت کرد. ولی از جدلی تصور بہ جدلی مادیت داخل شد و پیکار
تصورات را فراموش کرده بنای فلسفہ خود بر این بنیاد کہ در کائنات یک
نظام مادی پیدا می شود. بعد از مدتی این نظام بر کمال رسیدہ خود در
اندرون خود قوای مخالف را تخلیق می کند و نظام را برہم می کند. ہمیں طور
نظام دیگر نظام نخستین را متغیر می کند و جنگ اضداد برپا می ماند. ہیگل گفت
کہ محیط انسان از تخریر تصورات اندرونی مبدل می شود. مارکس گفت کہ محیط
انسانی خود فکر و تصور انسانی را مبدل می کند. مادہ از خود موجود است و آن
توانائی را تخلیق می کند. ہمیں توانائی در گیتی موجب حرکت دارد و شعور
است. در این کائنات عمل ارتقا جاری است. تا وقتیکہ ربط باین اجزا
قائم است. انسان زنده و باشعور است. چوں این ربط فنا می شود.
انسان ہم محو می شود. مادرای انسان بیج توحہ نیست. مذہب. اخلاق مابعد
الطبیعیات و تصورات دیگر دشمن آزادی حقیقی است. مذہب منقوق
ذهن انسانی است. آن کس وابستہ بہ مذہب است کہ از مقام انسانیت
بے خبر است. بنای فساد در دنیا نظام معاشی است. چوں یک نظام
معاشی زور آورتر از اول بوجود می آید نخستین تباہ می شود. تمام جنگ های
دنیا بر مسئلہ "نان" برپا شدہ است. مارکس در منشور اکتبر اکیست
می نویسد.

"بنای معاشرہ بر نزاع طبقاتی است. غلام و آقا. تو نگار و خنوس.
مربایہ دار و مزدور ہوا در خلاف یک دیگر بر سر پیکار اند. این جنگ از

در نہا جادیت . گاہی یک طبقہ غالب می شود و گاہی دیگر و گاہی ہر دو طبقہ ازین جو آله خاک می شوند .

مارکس مقاصد اشتراکیت را این طوہ بیان می کند .

” سرمایہ دار در دنیای ظلم و تشدد بر پا کرده اند . مدافعت این است کہ امتیازات طبقاتی را محو کرده بشود . یک جماعت مزدوران بر سر کار آمدہ یکسانیت و مساوات پیدا بکنند . خیال ہلک شخصی و حقوق انفرادی را یکسر از دماغ بدر بکنند . چون جماعت مزدوران تسلط یابد . ہمہ اطلاق و خزان سرمایہ داران را در تصرف خود آورد . برای حصول این مقصد باید کہ بایک قوہ مسلح نظام معاشرہ موجودہ را بباد دادہ بشود “

لینن کہ بعد از انقلاب روس در ۱۹۱۶ امر مطلق شد . در عقاید و اعتقادات اشتراکیت چنان می گوید .

” قوہ های غیر مرنی سرمایہ داری در ذہن انسانی یک صورت خوفناک نقش کرده است . انسان وجود حاکم اعلیٰ یعنی خدا را تصور می کند و از ان تخیل خائف می شود . تا وقتیکہ این تخیل خدا از ذہن انسانی فنا نگردہ شود . این لعنت سرمایہ داری محو نخواہد شد . “

” مذہب برای مردم تریاک است . تمام اہل مذہب . آله کار سرمایہ داران اند کہ بتوسط آن حقوق مزدوران را پامال می کنند و آنان را فریب می دہند . این از وظائف اشتراکین است کہ خلاف مذہب جنگ کنند تا مذہب ازین صفحہ ہستی گم بشود “

یعنی در باره اخلاق رای می دهند که هر کوشش که در برهم زدن نظام معاشرت کهنه و در تنظیم مزدوران بکار برده شود عین اخلاق است. شریعت و اخلاق اشتراکین همین بس است که بهر طور که باشد استحکام و استبقای قوت امر میر شود. چنانچه در تحفظ مفاد جماعتی ارتکاب جرم. دروغ و فریب عین راستی و راستبازی است. امر مطلق در نظر لیبن آں هستی بر قوه است که پابند قانون و ضابطه نیست. امریث عبارت است از قوت غیر محدود که بنی جبر و اکراه باشد و هیچ سر و کار به قانون و شرع ندارد.

از عقائد بالا این نقطه واضح است که اشتراکیت نفی خدا. نفی ضوابط اخلاق و نفی حکومت می کند بقول اقبال.

کرده ام اندر مقاماتش نگاه لا سلاطین و لا کلیسا لاله
همین فلسفه اشتراکیت است که از فلسفه اخداد بیگل آغاز شد و
باز مارکس بنیاد آن را بر مادیت نهاد و آخر از دست لیبن و ستاین
در دو سیه شکل عملی گرفت.

علا باید که بغور مطالعه کنیم که در مقابل اشتراکیت اسلام نیز فلسفه زندگی دارد یعنی بعقیده آن.

۱. کائنات را یک آفریننده و حرکت دهنده است که او را خدا میگویند
۲. یک عالم امر است که مستقل و غیر قابل است و آن حق است
- ماده مظهر عالم امر است و تغییر پذیر است و در آن حوادث رونمایی شود

پس این تغییرات نتیجہ ہدایت خداوندیست . کائنات بر یک مقصد متعینہ
 رواں است . ہر چیز بحسب امر است . لیکن انسان با اختیار است ارادۃ انسان
 جنبہ نشان الہی دارد . این ارادہ یا "انا" در ہر انسان قدر مشترک است
 انسان نیز از عالم ہدایت می باید . این ہدایت را وحی می گویند . وحی
 اقدار مستقل را تبیین می کند کہ آن را احکام الہیہ می گویند . انسان در زندگی
 خود بر این احکام عمل می کند و باین انداز ہم آہنگ شدہ قرب خداوندی می جوید
 ہر شی در کائنات بنی بر تعامل و تعاون یک دیگر است . از ہمیں ربط باہمی
 کہ جامعہ تشکیلی می شود . انسان نخست خود را درست می کند و بعد از آن
 بقیہ را تابع اقدار مستقل می کند . بعضی از مردم اطاعت احکام الہی نمی کنند
 زیرا کہ بہت با این شکستن این مخالفت لازم است کہ جماعت فاعلہ را قوت
 نماند این قوت را نظام حکومت می گویند . نظام ہای فاصیانہ باین نظام
 حکومت متعادم می شود . ہمیں تصادم جنگ خیر و شر و حق و باطل است .
 نظام حکومت کہ بر اقدار مستقل قائم است . برای ہر کس سامان پرورش پیدا
 می کند . در معاشرہ توازن درست می کند . محصولات زمین را بہ عدل و
 احسان تقسیم می کند . منہای مقصد این است کہ

کس نباشد در جہاں محتاج کس

مکتہ مشرع میں این است و بس

در نظام اسلام شخصی بر زمین حق ملکیت نمی دارد . مرکز ملت یعنی

نظام حکومت قرآنہ بر زمین و محاصل زمین تصرف دارد و بر حاجت مندان

صرف می کند. خدای عز و جل در قرآن می فرماید
 "گر دانید دران کوه با از باای آن و برکت داد دران و
 اندازه کرد دران خوردنی های آنرا در چهار روز و مساوی
 برای طلب کنندگان" $\frac{۴۱}{۱۰}$

خواه زمین باشد خواه و مسائل صنعت و حرفت مقصود از شراهمی ذر
 در ذئیره زر باشد. قانون خداوندی بر اکتناز یعنی ذر اندوزی بشارت
 عذاب بود.

"ذای بر عیب کننده و بدگونی آنکه جمع کرد مالی و شمرد -
 آن را می پندارد که مال او جاوید خواهد ماند نه چنانست هر آینه
 انداخته شود در آتش در هم شکننده که بر آید بر دلها" $\frac{۱۰۴}{۲-۲}$
 و آنرا که گنج می نهند. طلا و نقره را و انفاق نمی کنند آن را در راه
 خدا پس زده ده ایشان را بعباد دردناک روزی که گرم کرده شود
 آنها در آتش و درخ بس داغ کرده شود با آنها پیشانی های ایشان و پهلوانی
 ایشان و پشت های ایشان. این است آنچه گنج نهاده بودید برای خود با
 پس بچشید آنچه را بودید که گنج می بنادید" $\frac{۹}{۳۴-۳۶}$

جسای دیگر این نکته را واضح تر می گوید که مال را خرچ بکنید.
 ان لایکون دولة بین الاغنیاء. $\frac{۹۵}{۱۰}$ این اصول گردد شش
 ذر است. اصول محنت و عمل این است لیس نلانسان الاماسعی
 برای انسان همین چیز است که برای آن میسینند. انیس آیت واضح است که

۱. کسی بی محنت چیزی نمی تواند گرفت. کسی که چیزی بی محنت می گیرد آن داخل ربا است.

۲. کسی حاصل محنت دیگر نتواند گرفت. اگر بگیرد آن داخل غصب است.

۳. کسی حقوق محنت دیگر بجز نتوان گرفت.

در کائنات انسان توای اکتسابی و صلاحیت های کوشش مختلف دارد. اذین جهت حاصل محنت هم یکسان نباشد. قرآن اختلاف مدارج را می آید و در هر فرد راجح دار حاصل محنت خود قرار می دهد. ولی او را مالک نمی گرداند بلکه او را این می گوید. این از حاصل خود برای ضروریات ذاتی می تواند گرفت مگر مجاز نیست که اسراف کند یا تبذیر نماید. اگر کسی زر فاضل دارد. حکومت قرآنیه بصورت زکوة از او پس میگیرد. آنان که صلاحیت زیاد تر دارند و زر و مال زیاد تر از هم می کنند. بر آن واجب است که فاضلات را به مردم کم استعداد پس دهند.

فما للذین فضلوا برأوی رزقهم علی ما ملکت ایما لهم فهم
فیند سواء بنعمة الله یجهدون

چون حکومت قرآنیه حق دارد که بر محاصل زمین و نیز این زمین و اکتسابات مردم تصرف دارد. بر آن واجب است که هر کس را کاری بپساکند. اگر حاصل محنت او برای ضروریاتش کم است. باید که حکومت کفالتش بکند و برای آنانکه محتاج دینی صلاحیت. ناکاره و لا وارث اند باید که کفاف نشان را ذمه گیرد. ذرائع حاصل یعنی زمین و کارخانه ها در ملکیت ملت

است. باید مرکز طاعت برای هر کس جای سکونت کند.
 در چنین نظام معاشی برای هر کس آرام و راحت و تحفظ ذاتی محسوس
 خواهد شد. یک مرد کاسب برای بسیاری از محتاجان خانواده خود بیقرار
 نخواهد ماند. زندگی و مرگش هم با سکون خواهد بود. مرکز طاعت برای لذتشان کفیل
 است.

منتهای مقصود اشتراکیت مہیای نان است. برای هر کس. این تصور
 زندگی محض مادی است. انسان برای مقصد بلند و بالا آفریده شده است
 زندگی محض برای خوردن و زیستن نیست. مثلہ نان در زندان به صورت
 اعلیٰ حل می تواند کرد. هر زندانی کار مقررہ انجام می دهد و نان می یابد نظام
 اشتراکیت در چنین حال شایع می شود و در عمل می آید کہ صورت زندان باشد
 یعنی آنجا کہ مردم را برای ضروریات خوردن فراهم نشود. چون این نظام
 غیر نظری محیط می شود. یک نظام غیر نظری دیگر های آن می گیرد. و کذا لک
 لوفی بعضی الظالمین بعضاً

گر در کشور ما کشود دیگر این چنین نظام غیر نظری قائم است کہ مردم
 نفس و ناچار. بسیار و بی سکون اند. کار زیاد می کنند و معاوضه کم می
 یابند و هر چه حاصل می کنند. برای ضروریات افراد خانواده کافی نیست
 و در آن کشور هر چه احتیاط بکنید اقدامات شدید تر بگیرید. اشتراکیت نفوذ
 خواهد یافت. مردم عمومی را جان بیشتر میزند است. و او قدر امتحان فراموش
 می کند. گرنان نمی یابد بغاوت می کند. ہمیں جہت رسول خدا صلعم

فرمودند: الفقراء یکاد کفرًا

در سلامتی بخواهید آن در اسلام است. اسلام نظام فطری
آماده می‌کند و حل همه مشکلات را آماده می‌کند.

جهاد

جهاد عبارت است از کوشش و محنت. ایمان و عمل برای مومن یک نصب العین است. ایمان تعیین مقصد است و عمل برای حصول آن مقصد جد و جهد است. از جنبش که بپیک تا قربانی نفس و جان جهاد است جنگ و قتال نیز از مقامات جهاد است و مقصد جهاد خود تکمیل ذات است و هم ارتقای شرف انسانیست.

از پائیان و غیر مسلمان بردستی، قتل و شکنجه‌های سخت خوردند و فولادی و زبردستی مجاهدین بر سرشان سخت آمد. عقائد ساده‌ای اسلام در گیتی مقبول شد. گروه در گروه اسلام قبول کردند. چند به توحید، اخوت و مساوات در دل مردم جاگزین شد. اغیار ازین قوت عالمگیر اندیشیدند اسلام را برای ملک و ملک و دین خود خطر بزرگ خیال کردند. ازین جهت تبیینات غلط و دروغ انتشار دادند گرفتند. چون خلافت راستی عقائد چیز می‌توانستند که بگویند. مسلمانان را بدنام کردند. افترا بستند و گفتند که مسلمانان ظالم و وحشی اند. ستم رانی، خون‌ریزی شمار ایشان است. زن و بچه را قتل می‌کنند و آبادی‌ها را ویرانی کنند. عبادت خانه‌ها را بباد می‌دهند. مذمب ایشان برای جنگ و قتال تلقین

می کنند. دیگران را بجز واکراه مسلمان می سازند. غرض ازین تبلیغات دروغ
این بود خلاف مذہب اسلام در دنیا نفرت پیدا شود و دیگران از حقیقت
اسلام بیگانه مانده اثرات قبول نکنند.

این خود فریبان چه قدر نادانند. این دروغ یافنی ما برای اسلام
است که خود معنی آن سلامتی است. قد جاء کرم من اللہ نور و
کتاب مبین. یددی به اللہ من اتبعہم رفقوا نہ سبیل السلام $\frac{۵}{۱۶-۱۵}$

آنان که بر راه راست می روند لہم دار السلام عند ربہم $\frac{۶}{۱۲۶}$
و برای آن ها که در دنیا فساد برپا کنند خدام مزبور فساد می دهد و سزاوار لعنت
قرار می دهد. خدای عزوجل فساد کنندگان را دوست نمی دارد و یقیناً از
نعمت های الهی محروم می سازد. قل ان خداوند نیست دهاگان ربک
لیہلک العرفی بظلمہم و اہلہا مصالون $\frac{۱۱}{۱۱}$ مسلمانان در حقیقت
و دشمنی حدود قوانین الهی مقید اند. برای ہر یک دست صلح و آشتی
درازمی کنند. بر زیر دستی دست بالائی کنند. اگر غیر مذہب خدای ما را
دشنام می دهد. ما را نباید کہ بزرگان دین او را بد بگوئیم. خدای بزرگ
حکم می فرماید کہ عدل بکنید. راه انصاف پیمائید. مال یتیم را دست اندازی
نکنید. پیمائش و وزن اشیاء بدانست بکنید. برای حق پای استقامت
محکم دارید. با دشمنان نیک بگذارید. دشمنی دیگر شمارانہ برانگیزد کہ از
راه عدل و در بشوید.

اسلام احترام انسانیت می آموزد و از قتل آدمی منع می فرماید.

نزد آن من قتل نفساً بغير نفس او قتاد فی الارض کانتا قتل الناس
جَمِيعًا $\frac{5}{37}$ " این که بکشد نفس را بغير نفس یا نسانی کند در زمین
 پس گو یا کشته آدمیان را همه اگر قتل بشود خون بهای او لازمی است -
 اصول مساوات و آئین عدالت تقاضای کند که آزاد را آزاد و غلام را
 غلام قصاص گرفته شود که در قصاص زندگی پنهان است. "همزای بدی
 بدی است مثل آن، پس هر که در گذشته و اصلاح نمود.
 پس مزد او بر خدا است، بدوستی که او دوست نمی دارد ستمکاران

را $\frac{54}{37}$
 این که می گویند اسلام بزور شمشیر منتشر شده است. اصلاً دروغ
 است. در قرآن فرمان واضح است لا اکراه فی الدین -
 ایمان محض این نیست که شخصی بجز بزبان اقرار کند بلکه باید که در دل
 تصدیق آن اعتقادات بکند. اگر خدا خواسته تمام انسانان را بر یک دین
 آفریده و لی او چنان خواسته است. می گوید.
 " رسول خدا بگو. حق از پروردگار است پس هر که خواهد

ایمان آورد و هر که خواهد پس کافر بشود" $\frac{18}{29}$
 در ای مردم که آمد شمارا حق از پروردگار شما پس کسی که
 هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت یانت برای نفس
 خود و کسی که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه می شود بر
 خودش و نیست من بر شما و کیل" $\frac{10}{108}$

اسلام بگونه چند رسم نیست که شخصی در کنج خانه نشسته ادای کند
 و نه کسی را چیزی ذاتی است که در گوشه اول محفوظ می دارد و به دیگری
 علاقه نمی دارد. اسلام یک قانون اجتماعی و لایحه حیات است. برای
 مسلمانان از فرائض خداوندی است که ایشان در دنیا قوت بگیرند. تمکنت
 یابند. نائب خدا باشند. احکام الهی را تبلیغ بکنند و عدل بکنند. زیردستان
 را امداد بکنند و در محافظت خود دارند. نیکی با اراقتشار بدینند. از بدی
 ما منع بکنند. برای نفاذ این احکام لازم است که یک قوت نافذ یعنی
 حکومت بدست شان باشد تا آنها که بدی می کنند. حقوق دیگران را
 غصب می کنند و بر زمین خداوندی نساد می کنند. به سزار رسانده بشوند.
 ذاتی و زانیه را به صد و ده زده بشود. دزد را دست قطع کرده بشود.
 و آنها که در قیام امن و سلامتی مزاحم شوند بزندان فرستاده شوند. تبعید
 کرده شوند. ضرورت باشد که گردان زده بشوند.

مسلمان در نفاذ این احکام کوشش می کند و هر کار را به مفاہمت و
 نرمی و صلح جوئی سرانجام میدهد. گروه های سرکش و حدود فراموش پرواکنند
 و برای تحزیب بکوشند. مسلمان برای آزادی خود و آزادی انسانیت در
 دفاعت مسلح می شود و جان بکف در میدان دزم می آید و از جان دادن
 دریغ نمی کند

ما سوی اللہ را مسلمان بنده نیست
 پیش فرعونی سپر انگنده نیست

مسلمان جنگ می کند و در آن حال که مظلوم و مجبور می شود. خدا خود اجازه می دهد
" دستوری داده شد مرا آن را که مقابله کرده شده اند بسبب آنکه ایشان

ستم کرده شده و بدستی که خدا بر نصرت ایشان بر آئینه تو است .
آنرا که بیرون کرده شده اند از خانه های خود و بیخبر حق مگر آنکه می گفتند پروردگار
با خدا است و اگر توبه کرده و خدا بخواهد. مردم را بعضی ایشان را بسبب
بعضی بر آئینه ویران کرده شدی. صومعه ها و کلیسا ها و کنیسا ها و مسجد های که
یاد کرده شود در آن با نام خدا بسیار و بر آئینه یاد می کند. البته خدا کسی
را که یاری کند او را بدستی که خدا با تو نیست از همینند" ۲۹-۳۰

در بتشید ایشان را هر جا که بیایید. ایشان را بیرون شان
بکنید از آنجای که بیرون کردند شما را و تهنه سخت تر است
از کشتی..... پس اگر باز ایستند پس بدستی که

خدا امر زنده و پیران است
۱۹۱ - ۱۹۲
قاتلهم حتی لا تكون فتنة ويكون الدين لله فان انتفوا
فلا عدوان الا الظالمين ط

غرض جنگ مسلمانان مدافعت است. ایشان برای تحفظ دین خود جنگ
می کنند. در تبلیغ دین آزادی می خواهند. اقوام پس مانده و گمراه را پیام حق
و صداقت می دهند و از تیرگی برداشتی می برند. چون قرآن و گمراه را حق
آزادی فکر و رای می دهد. مسلمانان از دیگران می خواهند که ایشان به تبلیغ
اسلام تعرض نکنند. با ایشان پیمانهای ببندند. معاہدات استوار می کنند.

د خود را پابند آن پیمانهای کنند. چون کافران و مشرکان عهدهای شکنند و حدود را از اموالش می کنند مسلمانان بایشان جنگ می کنند.

پس جماعتی از مسلمانان در مملکت نامسلمان زندگی می کنند و مردم آن کشور بر ایشان ستم می رانند. جبر و ظلم می کنند و آن ها نزد مرکز ملت اسلامیه فریادی کنند و معامله به عهد و پیمان سرانجام نمی شود و مسلمانان برای حمایت آن مظلومین جنگ می کنند. خدا مسلمانان را چنین جنگ هدایت می کند

” حییت بر شمارا که کاذبانی کنید در راه خدا و ضعیفان از مردان و زنان و پسران آنانکه می گویند. پدرد و گار ما برای ما از نزد خود یاری و قرار ده برای ما از خود مددگاری $\frac{۲}{۵}$ این جهاد وسیله اقرب خداوند لیست و بدون جهاد کسی در حیات داخل نه خواهد شد

” کسانیکه ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا بمال های خود و نفس های خود بزرگ مرتبه تر اند نزد خدا و این گروه ایشانند ظفر یافتگان $\frac{۹}{۲}$ مسلمانان بزرگی خود را مطابق قوانین الهیه بسر می کنند و محیط خود را نیز مطابق آن می گردانند. خود مطابق محیط نمی شود سه

گر نسا زد با مزاج او جهان می شود جنگ آزما با آسمان
بر کند بنیاد موجودات را می دهد ترکیب نو ذرات را

می کند از قوت خود آشکار روزگار تو که باشد سازگار
 چون مسلمان کار خدا می کند خدا خود جان او را متکفل می شود
 ” بدرستی که خدا خریده است از مومنان نفس های ایشان را باینکه
 برای ایشان است بهشت . جنگ می کند در راه خدا . پس
 می کشند و کشته می شوند . وعده داد برای حق در توراہ تو انجیل
 و قرآن و کیت وفا کننده تر بجهد خود از خدا پس شادمان باشید
 بخزید در فروخت خود که مباحث کرده اید با آن داین است
 رستگاری عظیم “

۹
۱۱

این تجارت است که سرمایه از نفع است و هیچ زیان نمی دارد .
 دو ای آنانکه ایمان آورده اند آیات دلالت کتم شمارا بر تجارتی
 که بر هاند شمارا از عذاب و دردناک . ایمان می آورید بخدا و
 فرستاده او و کارزار می کنید در راه خدا بهمال های خود و نفس
 های خود . این بهتر است برای شما . اگر هستید که بدانید بیامرزد
 برای شما گناهای شما را و در آور و شمارا به بهشت های که میرود
 زیر آنها نهرها و جا بهای پاکیزه در بهشت با جای اقامت
 این است فیروزمندی بزرگ “

۹۱
۱۳

اگر مسلمان درین جهاد جان می دهد حیات ابدی می یابد . خداوند تعالی

می فرماید .

” گوئید برای آنانکه کشته می شوند در راه خدا ، مردگانند بلکه

۲
۱۵۲

زندگانشد لیکن شما نمی یابید

” من نتائج نمی کنم کارکننده از شما را. از مرد یا زن. بعضی از شما از بعضی اند. پس آناتکه مهاجرت کردند و بیرون کرده شدند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه من و کارزار کردند و کشته شدند هر آئینه محکم از ایشان بدی های ایشان را و هر آئینه داخل کنم ایشان را در بهشت های که میروند

۳
۱۵۳

از زیر آن با نبره توانی از نزد خدا

جهاد برای هر مسلم و خلیفه زندگی اوست. کسی که از مال و متاع و جان خود از جهاد دوری دارد ایمان دار نیست.

” ای مسلمانان اگر پوده باشند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و خویشان شما و مالها که کسب کرده اید آنها را و سوداگری که می ترسید از کسادی آن و مسکن های که خوشنود بودید آنها را دوست تر است بسوی شما از

خدا و رسول او و جهاد در راه او. پس مترصد باشید تا بیارود

۹
۲۳

خدا امر خود را و خدا سپهائی نمی کند جماعت فاسقان را”
قومی که برای بقاء خود جهاد می کند و در کارزار حیات و لوله مسابقت دارد. زنده می ماند. قومی که درس جهاد نر آموزش می کند. قوای آن مضمحل و بی کار می شود و بسی نگرزد که آن قوم از صفحه هستی ناپید می شود و اگر قومی که بر ذمه آن پاسبانی نوع انسان باشد از مجاهدات

می گویزد خدا تو هم دیگر را بجای آن می آورد - تا کار خداوندی باز
نماید استند

عید الفطر

• قوم جشن مخصوص دارد و از زمانی که انسان متمدن شده است هر قوم بدستور مخصوص جشنی برپا دارد. در حبشیان مردم خورد افریقا و سمرقند آن کوه های کوشان نیز در سال روزی باشد که محفل رقص و سرود و منقده می شود. چون که مردم لباس و زبان دبود و پاش مختلف است. رسوم و عبادات ایشان هم گوناگون می باشد و می توانیم که از جشن های آنها ذهن در حقایق قومی را دریابیم.

جشن ها با رسوم بر تبدیلی موسم می گیرند. مانند جشن نوروز در ایرانیاں یا سنت در هندیاں یا در یادگار بزرگان دین و قائدان ملت مثلاً جشن میلاد مسیحی در مسیحیاں یا در یاد دانی واقعه بزرگ تاریخی مانند جشن روز استقلال در امریکا یاں. این همه جشن های مانند زندگی و تصور زندگی آن ملت که جشن ها برپا دارد. عموماً مقامی و محدود می باشد. مردم با هم دیگر رنگ پاشی. گل بازی و گل افشانی می کنند به سیر و تفریح می روند و یا برای وقت منبینه ترانه های سرابند و مزامیری نوازند.

مسلمانان جشن های خود از هر قوم و کشور جداگانه دارند. عید مسلمانان نه بر مکانی محدود است نه به شخصی وابسته است و نه علاقه به زمان تبدیلی

موسم با دارد. عید مسلمانان برای انبهار تشکر و اقتنان و نعمت بزرگ است
 مسلمانان دو عید پر پای کنند و هر دو به یک دیگر مشابه است. عید اول عید
 الفطر است و دوم عید قربان یعنی حج. آنانکه برای حج و زیارت روضه
 اقدس سرود عالمیان صلی الله علیه وسلم و ادای قربانی های روند. برای
 ایشان این عید بزرگ است و آنانکه استطاعت حج نمی دارند. برای
 ایشان عید الفطر عید بزرگ است. عید قربان یادگار آن نعمت است
 که پروردگار عالم مسلمانان را یک مرکز روحانی و سیاسی یعنی کعبه بخشید
 و برایشان واجب گردانید که آنان هر سال در آن مرکز جمع شوند و بر خود
 آن کیفیت طاری کنند که تمام انسانان را با وجود اختلاف رنگ و نسل و
 وطن در یک سلک اخوت و مساوات منظم می دارد. انسان بست بر
 اختلاف رنگ و نسل و زبان و وطن حیات اجتماعی خود را شکسته و در هم
 برهم کرده از یک دیگر دور شده و اصل یک رنگی و یک جهت و یک طبیعتی
 را فراموش کرد. چون مسلمانان عالم در میدانی یک جنبه سفید رنگ در بر
 کرده بیک زبان و یک حرف طواف کعبه می کنند. میان صفا و مروه سعی
 می کنند. در انحالی این اعتقاد پخته تری نشود که انسانان با وجود گونا
 گونی رنگ و بوم اولاد یک آدم و در رشته انسانیت برابرند و یک
 مقصد و منتهای دارند.

عید فطر بعد از اختتام ماه رمضان می آید. خدای بخشنده و دانا
 بر مسلمانان قرض کرده است که ایشان هر جا که باشند. برای یک ماه روزه

دارند که تقدیر روزه این است که مسلمان متقی بشود. بر شهوات نفسانی جبر
و ضبط آموزد تشنگی و گرسنگی را عادی شده هنگام مجاہدات زندگی و
جنگ ناپت ندیم بماند. روزه محض اجتناب از خورد و نوش یا فاقه کشی
نیست و خدا بر بندگان خود ستم نمی کند بلکه روزه علاج و تربیت روحانی
است. روزه در نفس خود را از هر فسق و فجور نگه می دارد. زبان را
به غیبت و حرف ناشایسته آلوده نمی سازد. بر روزه دار واجب است
که پاک دل و پاک بین باشد. روزه مجاہدہ نفس است و گویا امتحان
سالیانہ مسلمان است تا نفس که برای یازده ماه گرفتار بے اعتدالی نا
بوده است باز دیگر متنبه شود و خود را از پلیدی با پاک بکند. سخت دلی
که بر محتاجان و بیست کسان نرم نمی شود و بر تشنگان و گرسنگان رحم
نمی خورد و خورد تشنه نگرسند مانده احساس می کند که چون یتیم و بے نوا
بی نان و آب می سپند چه آفت است که بر سرشان می آید. چون بنده
موان پانی استقامت داشته ازین امتحان کامیاب می شود. او را
یک لطف و سرور محسوس می شود. وی خدای بزرگ و اعلی را شکر ادا می
کند که وی بار دیگر او را توفیق داده است که بازادی دستدرستی
بخورد و نوشد.

اهمیت و برکت روزه و عید فطر ازین دو افزودن تر است که قرآن
تجید در ماه رمضان نازل شد گویا مردم را یک نور عطا شد که از تاریکی
طی کفر و سمرگشی بر آورده به روشنی ایمان و حق ددی آورد. برای بنی نفع

انسان قانون حیات اجتماعی میسر شد. برای اقوام پیشین پیغام بر او آمدند.
 و پیام خداوندی آوردند. مردم سرکش آنان را کشتند و کتاب های خداوندی
 را میخ نمودند یا تحریف و تاویل کردند. آخر صحیفه آسمانی آمد و تصدیق
 کرد که این کتاب است لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من
 خلفه تنزیل من حکیم حمید - این نعمت بزرگ ترین است که
 مخصوص بامت مسلمه شد. بنده مومن چون در ماه رمضان قرآن می خواند
 یا می شنود. رحمت خداوندی بر او نازل می شود.

صبح عید مسلمانان با مدادان بر می نینزد نماز گزارده برای فاتحه خوانی
 رفتگان و عبرت گزینی به گودستان می رود. بعد ازال آمده غسل می کند
 حسب توفیق جامه های پاکیزه می پوشد. خوشبو می مالد. مقدار غله یا نقد
 از جانب هر فرد خانه "قطران" ادا می کند. تا آن مبلغ و غله در محتاجان
 تقسیم بشود و آن بانی از مسرت عید محروم نه مانند. ازین واجب فایز
 شده در همراهی عزیزان و دوستان برای ادای دوگانه عید روانه می
 شود. آهسته آهسته تکبیر گویان پروردگار را یاد می کند با بهره
 شگفته راه گیران را سلام می کند و دعای خیر می گوید. در عید گاه می
 رسد. مسلمانان هزار در هزار جمع آمده اند. صفها درست می شود.
 تکبیر بلند می شود. امیر و غریب. آقا و غلام در یک قطار شان نشانه
 استاده اند. یک دم با هم رکوع و سجود می کنند. بر تکبیر با نفسا پر آواز
 می شود. فرشتگان گواه می باشند که بندگان خدا در شادی های خود

ذکر پروردگاری کنند و مسرودت شکرگزاری هستند. بعد از نماز امام نطق ابراز می دهد بر مسائل حاضره سخن رانی می کند. آخر در حضور رب العزت برای بهبود و ترقی مسلمانان و سلامتی ایمان دعای کند همه آیین می گویند. جمله منتهی می شود. مسلمانان به سکون و آسایش در خانه های خود روانه می شوند. با دوستان و عزیزان مصافحه و معاشرت می کنند مبارک باد می گویند. چون بخانه های رسند آنجا ساکنان ضیافت زیاد از معمول بسیار می باشد. با هم سر و پسران و دختران و برادران و خواهران دو یک میز نشسته به شگفتی نمکینی ها و شیرینی ها نوش جان می کنند. دوستان و نزدیکان بخانه یک دیگری آیند و در دهن و پدیه های فرستند. عزیزان و دوستان که از وطن دور می باشند به یک دیگر رتبه های "عجید مبارک" می فرستند و جاذبه های نیکو ابرازی دهند.

عجید الفطر برای انسانان پیغام تهنیت است و برای آنان مثل هدایت است که جشن های خود را در حدود رنگ و نسل و وطن و رسوم مقید می دارند. عجید الفطر نمائش و جلوه گاه آن آزادی است که قرآن بنی نوع انسان را عطا فرموده است. در جشن های اقوام دیگر شراب خواری، نمش کاری، لغو گوئی، رقص و سرود و دیگر بی حیائی ها بنظر پسندیدگی دیده می شود. در عبادت گاه های ایشان مردم از طبقه مخصوص می توانند که شریک بشوند. در پرستش گاه های هندو. معابد پروردگای مسیحیان و آتش کده های پارسیان پیرو پابندی با

های باکی و پیدی عائد کرده اند و هر شخص مجاز نیست که اندر داخل بشود یا در خود یکی کیش دادند ولی امتیاز رنگ و زبان و نسل می دارند. اما در دنیا جماعتی است که در عبادت گاه های ایشان سیاه و سفید، عجمی و عربی، آقا و غلام، حاکم و محکوم، شاه و گداود یک صف نشانه بشانه استاده بحضور پروردگار اقرار می کنند که ما بنده گان شما هستیم، تو معبود ما هستی. ما در هر کار خود از تو بدایت می جوئیم و از تو استعانت می خواهیم، تو ما را بر راه آنان قائم مدار که از درگاه تو انعام یافتگانند بر راه آنان که منسوب تو شدند و گم راه مانند.

عید الفطر نزول قرآن را یاد می داند و یعنی نوع انشا را دعوت می دهد که از همه گستره یک جبل المتین بیاید و مردم که در ادیان مختلفه و قانون های خود ساخته راحت نمی یابند بیایند بر سر این چشمه آورده بدایت روح خود را سیراب کنند.

برای جانان و جسمه سوداها که از حمیت دین غافلند، عید محسن روز نشاط و هیش است. اهتمام ایشان برای خوردن و نوشیدن است. زین و بچه درین فکر می باشند که جامه های نو بهیا باشند. میگویند "عید عید" غیر حاضر نباشد. همین جهت گفته اند که عید

هر روز عید نیست که عید خورد کسی. یا روز عید است و شب شب برات. که آن شب نیز عید به مقدار زیاد میسر می آید و روز عید برای مسلمانان روزی باشد که سلیقه و تنظیم شان در آن

و ابراف بلور می کنند. هزار در هزار مردم رنگارنگ در میدان جمع می شوند.
 و شش فرسخ منتظم حرکت می نمایند و بر آواز یک امام جنبش می کنند و بعد از
 آنگاه سعاده به ترتیب و نظام منتشر می شوند. بعضی از کم ظرفان که شاید
 این دو مرتبه در سال نماز ادا کرده باشند از اجتماع مردم تنگ جا می شوند
 و بعضی بعد از سلام بجهت می خواهند که از حلقه مردم بیرون روند که تعجیل
 در دست یا طبعین بود. یک سال این حادثه واقع شد. که در مسجد شاه‌ی لاهور
 نماز پنجگانه یک مردم محرم آوردند و پشت سر دیگر تنه زده می خواستند
 پیشانی آنرا بر سر آن مسجد روند. درین همه بفرقه کس از پالغزیند
 و پادشاه محرم مردم رانده شدند و روز عید روز ماتم شد. حالا که ما آزاد
 شدیم باید که فکر با آنه کنیم و صبر و ضبط آموزیم تا اقوام دیگر را معلوم
 شود که

عید آزادی شکوه ملک و دین است

جشن پرافان

این جشن ہر سال ہر روز شنبہ دیک شنبہ آخرین ماہ مارچ و در شاپہمار
بارغ لاجور منعقد می شود. مردم از قریب ای دور و دراز برای شرکت
می آیند. پیشتر از اساس پاکستان ہندو اور مسیحیان نیز جمع می شدند
و تعداد حاضرین بہ یک لک می رسید.

آغاز این جشن از وفات لال حسین شاہ است کہ کی از درویشان کمال
معروف بود و در باغبانپورہ سکونت داشت. ہمزادہ جامعہ سرخ در بر
داشت. ازین جهت بہ لال حسین شاہ شہرت یافت و لال بمعنی سرخ و در
زبان اردو لال حسین بہ فرقی نامیہ نسبت داشت و پردای طاقت و
سرزنش مردم نمی کرد. باری بیک بچہ ہندی عشق مدنی کہ مادھونام داشت
و نامی آن فوجوان در بگرہ مردم و بنیادار کتہ چین بود و دلی او پردای دنیا
خواست. آخر مادھو بہ لال حسین پیوست. یک دل و دو جان شدند. مردم
تا بہای شان را یک جایی بردند یعنی مادھو لال حسین می گفتند کہ بعد از ان
نادانن را شبہ بیک شخصیت می شد. ہر وفات پیر و مرشد مادھو سجادہ
نشین شد و بعد از مرشد خود تا چہل و ہشت سال زندہ ماند و آخر در نزدیکی
مرشد خود مدفون شد. چوں ہر سال ہر وفات او سالانہ جشن پرافان می شد

هزار بار مردم که اعتقاد بودند بر مراد لای شان بیخ می شدند. شیخ لای ای افروختند.
 مغل ای سروددی آراستند. سلاطین و امرا که تا عهد آمدند برای سلام
 بر مراد حاضر می شدند. نادر شاه و احمد شاه ابدالی بر مهندستان حمله آوردند
 چون بر زمین لاهور رسیدند شهره از بزرگی و کرامت شان شنیدند و برای
 تازیدن به مغان بوسی بر مراد شان فاتحه خواندند و استمداد روحانی خواستند
 نو است در باغان که در او انبوه دولت منعمه فرمان ده ایالت به ثواب بود
 نگه داشتند. مراد شریف از زمره خود گرفته بود. بهار را به نجات سنگه
 این فقیر عقیدت بسیار داشت و در مدد بیکه زمین برای انبوه حاجات
 مراد وقت کرده بود. و هر سال بر جشن بستند تا خود با مراد در راه
 نشون حمد بنیل با سواد شده بر مراد حاضر می شد. چون نزدیک می رسید
 به پای می شده آنجا رسید و بیخ هزاره مردم نقد و دو چهار در چشم بر می
 می گزراید. بعد از شام پیران او طهرنگ سنگه شیر سنگه و دیپ شام
 از مراد حاجات را نگه داشتند. خود حاضر شده نذر می گزرا نیندند. از سال
 و وقت ۱۰۰۰ هجری که بیشتر از صد و پنجاه سال می شود. هر سال به مراد
 شان چراغان می شود. هر شخص که می آید شمع با آورده می افروزد برای
 در شب مسلسل و ششمی بر پانی ماند.

در این جشن در یکی از تاریخ های قری گرفته می شود. این روز
 کوی در مابستان و گنای دله مستان می آمد و برای مردم که از دور و دواز
 می آمدند با عیب و محبت های موسم می شد. مغلان و سجاده نشینان

مشورت نمودند که روزی بحساب ماه شمسی معین بشود چنانچه سشتم آخرمین
ماه مارش قرار گرفت که عموماً آل روزها موسم معتدل می باشد. از سنه ۱۸۶۲
مسیحی بهامین دستور منعقد می شود.

در نواح لاہور در ابتدای موسم بہار جشن فام می گرفتند. عموماً در تمام
دکشاوردان جمع می آمدند. ترانہای نواختند. شادی ہامی کردند. شیرینی
ہامی خوردند و دیگر ساز و برگ ضروری ہر ای آلات کشادہ رزق و کاروان
دن در بخت می خریدند. جشن سالانہ مادھو لال حسین شاہ دہلیس جشن بہار بعد
از ۱۸۶۲ ایک زمان می افتاد. حال این جشن باہم یک جا گرفتہ می شود. موسم
از ولات و قراء می آیند. دستہ دستہ ترانہا سرایان و در قصہ کنال می
آیند. اشعار کہ می خوانند. ہجری و ہزلیہ می باشند. قطعہ ہائی البدیہ می
سالند و یک دستہ دستہ دیگر را مخاطب نموده بہ صدای بلند و دواز
می خوانند. قصہ ہای عشقیہ مانند شاہ بہرام و تاج الملوک بہ ہم آہنگی و
توافق صدا ہا کہ از باہم زدن دو شعر دست ہنای دراز پیدا می شود
می خوانند و مردم حیرت زده بہ شوق و شغف ہم شب بیداری مائند
و مقامان دکشاوردان آرزو مند می باشند کہ محنت شان بارور
شود فصل بار آور شود در دیشور گران بفروشن رسد. درین مرحل
موتج می جویند کہ اظہار مسرت بکنند چنانچہ ہواں گندم می روید و خردل
بری خیزد. جشن "لبنت" برپائی دارند. ہواں خوشہ ہای گندم ہر از
داد می شود جشن ہولی می گیرند. چون فصل ہا پختہ می شود و کشتہ ہا

باری بدو جشن چراغان می آریند. چهل کشت قابل بودی شود جشنی برین گنجی
 می شود. همچنان عملی بفرودنش نگاه می رسد و کیسه های کشاورزان پدید می شود
 و آنرا بر می گیرند که در راه جشن پارسی گویند. زیرا که این جشن بر جای
 منتهی می شود که بعد از کبود شدن آب بخای رسند. پارو در زبان پنجابی
 آن صاحبان دریا را می گویند.

سرانجام باران در زمان سیمین شاه در نزدیکی شایبمار بارغ واقع است
 و آنرا که از زیارت سرانجام بود و در آن چراغان فارغ می شدند شایبمار بارغ
 می نامند. کوهی در آنجا می گزینند و نهاره سبزه زار با در نوآره های دیدند
 آن سبزه است که با مشرفان زمانه حیثیت جشن چراغان کم شود. حال مردم
 در آن مساعی آنجا می رودند. شمع می افروزند. چراغ ها روشن می کنند
 و شایبمار بارغ می آیند. آنجا شب قیام می کنند.

شایبمار بارغ بر آرزوی شاه جهان نامور شهنشاه مغلیه در
 هندوستان بنا نهاده شد از سنه ۱۶۳۷ تا ۱۶۴۲ تکمیل یافت. تهری
 اندوخته راوی اجلا کرده. بخرق دو لک روپیه بیان رسانیده
 شد. بارغ کشاوران. سافتران. پوزینت. حمام با آبشارها. قواره با
 و خوش با از سنگ مرمر و سنگ یشب تعمیر شده بود. فقط پر بهار و پر
 شکره بود. پادشاه و بیگمات حرم این جا قیام می کردند. اکنون بیشتر
 از ساختمانهای بارغ از حوادث زمانه بباد رفته است. آبشار خاموش
 است. قواره با ساکن است. انگوری بلوغ. عنایت بارغ. بهتانی

باغ و گلخانه‌های باغ از مضمون هستی گم شده است تا هم چندی از یادگار شاهانه
باقی مانده است که بزرگی و بلند نظری و وسیع انجمنی و عمادان و پیشانی
بیاد می‌مانند.

در استان لاهور این بزرگ‌ترین جشن با است. باشندگان
لاهور از بچه تا جوان و پیر از شهر و قریه برای شرکت آن تیار می‌کنند
چاره‌های نو و پاپوش‌های نو برای این جشن خصوصی بسیار می‌کنند. در همه اوقات
های دولتی و کارخانه‌های صنعتی مرخصی می‌شود. چون شاهپادشاه از شهر
تانی صلیب پنج شش فرسنگ واقع است. ازین جهت مردم کاسکرها
و توپیلها و تراغوی کرایه می‌کنند. عجیب و جرم می‌باشند. پاسبان‌های
و سالیط نقلیه بر چهار راه هدایت می‌کنند. مردم از یک دروازه باغ
ورمی‌روند و از دیگری برمی‌آیند. بیرون باغ تلخی ششش فرسنگ
دور به شاهراه و دکان با آراسه می‌باشند. جللی با کلمه با کلمه
چیزهای خوردنی می‌باشند. دکان داران طوما برای دانیان می‌باشند
'جللی' این است. میده را در آب حل کرده از اندرون نظری که
مدین آن سوراخ کرده باشد گذرانده در روغن جوشان به صورت
پیچ در پیچ مثل دام عنکبوت یا رسن پیچدار می‌اندازند. بچوں پخته می‌شود
خوب باغزه می‌باشند کلمه با نان‌های گرد و بزرگ ته در ته می‌باشند که
سبب زمین کوفته در آب حل کرده به آرد مرکب می‌کنند و در روغن
می‌پزند و در بقاقان به لطف می‌خورند. یک راه از شارع عام جدا شده

میانش پایش به مزارهای مادصور لال حسین شاه می رود. در آن راه هفت
 بازار می باشد که آنجا چیزها در دست می شود که برای دهقانان بکار می
 خورد. مثلاً: آهن با. زنجیر با. واس با. ظروف گلی و مسی. حقه با و غیره
 و در جا تماشاخانه ها و تئاتر نصب می باشد که مردم ساده لوحان
 دعوت می آیند و رقص زنان می بینند. در زندگی ایشان این تماشا با
 چیز ندرت است. لقمه می باشد. اندرون شالیزار بارها بر خیابان های درویم
 دوکان ها آراسته می باشد. بر یک جانب دوکان های خوردنی با و
 شیرینی های باشد و جانب دیگر دوکان های مصنوعات و منسوجات و
 اسباب بازی با آراسته می باشد. در دوپاره بارها مردم جا بجا
 دست و دست جمع می باشند. خیمه با نصب می دارند. لها های گاز روشن
 می کنند. طلا و تورمه. شیرینی. نیرنی خود می پزند و می خوردند. گراموزن
 می برند و تراشهای ششوند. دهقانان هم دسته دسته جمع شده قسم با
 می گویند و تراشهای میسراستند. کفایت بالای درخت انداخته حلقه ای
 ساخته اند. دسته از یک جانب به جانب دیگر جنبش می کنند و در هوا بلند
 می روند یعنی جا با مردم حلقه دار می ایستند و صلای عام می دهند که
 مردی در میدان بیاید و قوت آزادی بکند. دو کس دوزخ می نشینند.
 یک مرد خوردنی با زدی دیگر را به قوت می گیرد و دیگری بیک بار و بیک جنبش
 با زدی خوردنی از گشت جدای کند کسی که نمی تواند شکست می خورد
 و بجز خود را تسلیم می کند دسته مردم که طرف دار فیروز مندی باشند

کف دست بردوان گزاشته یک نعره عقارت آمیز بلند می کنند. گویا
 ناقوس فیروزمندی می نوازند. دیگری را دعوت مبارزت می دهند. این
 بازی ها مخصوص به کشاورزان می باشند که بازی بان و لایبی مانند ننگ بال
 'گوی دچوگان' و 'تینس' و غیره می دانند و در هنگامهای فرصت کشتی
 می گیرند. 'کبیدی' می بازند یا در مسابقه های بازوگیری اشتغال می
 دارند. درین دوروز جشن شایمار بارغ رونق تازه می گیرد.

روضه تاج محل

جز شبت هر چه بر دم سرود در محشرنداشت
 بین و دانش سرغمه کردم کس چیزی بر نداشت

سال ۱۶۳۱ میلادی است. دلمان افق آتش گرفته و سیمای سپهر
 کنگره شاه جهان مغول ایرا طرد شدند در گوشه از قصر آگره بار دامن
 فرود و در برج پنهان تفرقه فرود برده است. گاهی بجانب رود
 بمناظر می اندازد و زمانی با طراف نگاه می کند. لمح بزین میگرد و لحظه
 با کمال چشم می دوزد و بیاد همه نشیدش نظرات اشک می نشاند و بان خود
 می گردید

په ماه روی تو در زیر زلف می دیدم

ششم بروی تو روشن چون روز می گردید

فصیح و رفیع حیالتش از جند بانو لقب به ممتاز محل شاه را بدرجه مضطرب
 در پیش می دارد که همه مناظر تشنگ زمین و زمان و رنگ آمیزی رخسار زیبائی
 طبیعت را به عینک نفرت تکرر سینه بان نگاه بیگانه و نا آشنا دیده
 عداوت نما شامی کند چه می داند که محبویه دل نوازش بمقامی رسپار
 شده که بازگشت از انجام ممکن نیست و بان خود زمره کنان است

بی روی دلآرای تو ای شمع دل آفرود
 دل رقص کنان بر سر آتش چه کجا بست
 شاه و شخیلات خویش مستغرق در تنهایی باین هم اگر طاقت می
 شدید با خود حرفی داشت و رازی را با دل خویشی در میان گذارد
 بود و تا جکه خورد و با فکر سلیم عودت کرد با خود سنجید و ادا نمود
 از آگاهی باین خانم نقیدش بنا نهاد که چشم بهتر نظر آن را مقید و باشد
 طرز اسلوب کرامات گذر شسته را در خود اعلان نماید. مترجم بود با دل
 خود در سوال و جواب بود. لوش طلافی باشد یا آبی ساعتی است بر سبک
 عربی بنجم. بار دیگر به فکر عینی ضرورت داشت و نخواست در کالونی مقید است لوب
 و اسلوب ساختمان مقبره ای مرثیه گشت. بر در از قلعه و گره ای ستاره
 با طرات مدد بیت نظر انداخت. قطعه زمینی را بر کنار جمانا که اکثر اشاد
 در آنجا در شب ای بهتایی مایک جهان محبت با ملکه و مدار خود گردش
 میکرد. بدین عرض انتخاب نمود. علی الفور به مشهد سین و محمودین امر داد
 که مودلی طبعی هدایات ساخته بحضورش آمدند. ما بدین نیز از طرات و
 اکناف ممالک بجانب اکره رخ آوردند. معماران و مجاران از بغداد
 و دلی و مولتان استاکار گنبد از تور کیه و سمرقند. آرتیست از قنوج
 خطاط و درسام از شیراز گرد آمدند. لوازمات ساختمان تعمیر از فیصل
 سنگ مرمر از جلیپور. سنگ احرار از فتح پور سیکری. یشب اند پنجاها
 بود و زمره از همین. فیر دزه از تبت. نیلم از سیلان. عقیق و مرجان

در غایت آن با قوت و شتاب طیران از اینان جمع نموده. به بنای آن مباد
 پذیرند. تا سر شوره افتاد. شاه شهنشاه را تلب و نگراں بود. و
 به باستان لایحه می داد. این بنای محبت آرامگاه ملکه از عهد بانو که بنام
 تاج محل یاد می شود. تا امروز در بین مرغان امر سبز و شاداب. پا
 بر چهار مانند یک المان سفید در تلالو است و زبان عالی گوید.

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
 بجز بنای محبت که عالی از خلل است

تاج محل یکی از شاه کارهای بشر در ردیف عجایب دوزگار
 محسوب می شود. نامشای این آثار به عظمت بیننده را در بهت می
 اندازد. با اینکه قرن ها از ساختن این دو ضلع قشنگ سپری شده ولی
 بطوری در نظر جلوه می دهد که تازه از دست کارگر بر آمده. امر و تم
 که فن هندسی جهانیان بدین پایه بلندی رسیده از چگونگی آن در شکفت
 اند. آنرا بر آن قریحه و دستی که پایه فکر و صنعت ظریف خود را بچاپه
 می بیند بلکه از ترقیم و ترسیم نزاکت و نظانت آن عاجز اند. هر کس
 بشکرت توانائی خود از آن توصیفی نموده مقصودی می نگارد. قطرات مرشک
 شاه است که بیاد جانم نقیضش بنجد گردیده و صورت دو ضلع را بخود
 گرفته و نگارنده را بگوید "خواهیست در مرمر"

بعضی از مورخین در ساختن آن هندسین و صنعت گران ملل غری
 چون هندوئی. اطلالی. ادمنی و پرتگالی را هم می دانند اما اشتباه

نموده اند. البته مسئله این که شاهزاده عثمان علی بن محمد بن عثمان نامان پیش از یک معمانیت. پس از تجسس سابقان منمادی اکنون با پایه اثبات رسید: تاج، ناماد از تهاداب الی گنبد، به سبک اسلامی بنا کرده و دیده در با اسلوب وینسی، یا فلورنسی، بطی ندارد.

مورخین هم عصری نگارند در ۱۰۴۱ هجری مطابق ۱۶۳۲ میلادی آوانیکه شور شاهی جهت طرح دو ضلع عماد گشت. پدر متنازه یکم هم رکاب شاه بود. پس از استشاره استامباران نمونه در وضع را از تذب ساخته بحضور شاه پیش کشیدند. و بعد همان نظر منظور شاه داخل اقدامات شدند. یعنی مورخین عصر شاه جهان در ساختمان دو ضلع اسم دو نظر را درین موضوع ذکر می کنند: یکی میر محمد اکبریم و دیگری میر محمد شیرازی که در عهد جهانگیری وارد هند شده بود و بعد از به لقب کرمت خان، امرافراز گشت. اسم امانت خان شیرازی همرازه نویسنده را هم می بدند. چنانکه در کتیبه ای داخل تاج فقره ذیل درج است: "فقیر الحقیر امانت خان شیرازی فی ۱۰۵۰ هزار و چهل و هشت هجری و دوازدهم جلوس مبارک" علاوه از تاج عمارت دیگر عمده شاه جهان تحت نظارت همین هندوین به پایه تکمیل رسید. از تواریخ مستند بر می آید که ساختمان قلعه دلی و شاه جهان آباد تحت بازرسی محمد اکبریم خان انجام گرفت. تاج اولین عمارت است در هند که مسلمانان از سبک گنبد تاتاری در آن کار گرفته اند و با عمارت سمرقند و شیراز

صنعت دارد.

نمای گویند و در آن سہ ہندیم میلادی مجاران ایتالیوی در ہند آمدند۔
 باہالی این دیار صنعت موڈائییک و پرسیں کاری بیاموختند۔ لکن از
 تہ تیغ شدہ تھی تو ان ایں مسئلہ را باثبات رسانید پس اگر گفتہ شود
 پرسیں کاری تاج، تحت نظارت آن ہا علی شدہ حقیقتاً اشتباہ
 نموده اند۔

در تاریخ ہایں مسئلہ "سرجان مارشل" در رامپور ۱۹۰۴ میلادی خود
 لکھتا ہے کہ "بیان" ماندو، دادہ می تولید۔ "نسبت پرسیں کاری
 در ہند تھی در واقع مدلی، کہ تا ایں زمان معلومات بدست آوردیم معلوم
 می شود کہ ایں صنعت را در ہند از ایتالیوی ہا دانستن خطا است
 علاوہ آنکہ ہند "مجد" ممتاز محل" کہ در آگرہ است۔ نیز پرسیں کاری
 شدہ کہ دالہ است۔ ہر صنعت محلی کہ پیشتر از ساخت تاج محل از ایں
 سرزمین قومیت داشت۔

مستشرقان قومیت صنعت گران اروپائی در ساختمان "تاج محل"
 محض در اثر پروپاگاندا زبان ہندوستانی مقیم ہند بودہ است۔ ہر گاہ
 ذرا تری ہا در ہند کار و خیل می بودند۔ مورخین ہم وطن شان مانند
 بریئر (BARRIERS) ترا در ہند تہیر و تہیر و تہیر و تہیر و تہیر و تہیر
 می نمودند۔

نمای از مورخین مختصراً مسٹر ہیل (HAWELL) در ساختمان

تاج محل استاد عیسی ہندس و فرزندش محمد شریف۔ امانت خان شیرازی
 محمد عقیق بغدادی و اسم می گیرند۔ مورخ دیگر چینی می گویند "در سائنس
 تاج" شمولیت ہندسین فرانسوی یا ایتالیائی اساس است بفکر
 من طرح آن از دماغ استاد عیسی تراش نموده و کاملاً بطرز و اسلوب
 مشرقی و اسلامی است :

علماء ہنوز دلیل این عقده سرگم و ان اند۔ دریں آوان مجلہ "اسلام" و
 ویکی بی بی بوسیدہ یک نسخہ نایاب قلمی این موضوع را تا جای حل نمود۔ و
 باثبات رسانید کہ طراحان حقیقی تاج احمد ہندس و سہ پسرش بودند
 نسخہ مذکور در لسان فارسی و بہ قلم لطف اللہ پیر احمد ہندس است
 سہ صد سال قبل از امروز ترقیم یافته آقای سید سلیمان ندوی مدیر
 مجلہ معارف نیز مؤید آن است و لی موضوع مذکور ہنوز در غور تحقیق
 است۔ اینک ورقہ منظوم نسخہ قلمی کہ در فوق از آن ذکر می نمایان
 آمد۔ ذیلآ درج می نمایم۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

روشنی دودہ صاحب قبر را	شاہ جہاں داور گیتی ستاں
ریشک فلک سده بدگاہ اوست	عزیز میریں قبہ خراگاہ اوست
صد قدمہ از اہل ہنر برون میر	احمد معمار کہ مدفن خویش
اگر اشکال و حوالا آں	واقف تحریر و مقالات آں

علاج کو اکبر شدہ مسعوم اور
 از طرفت داد گردوں حساب
 بود عمارت بجان پادشاه
 آگره پوشد مضرب رایات شاه
 کرد حکم شہ کشور کشا
 باز حکم شہ انجم سپاہ
 تمامہ دہلی کہ نہ ارد نظیر
 این دو عمارت کہ بیان کرده ام
 یک ہزار گنج ہیز ہای اوست
 چون نمود عالم قانی مضر
 پس سحر پیر ماند ز مرد سترگ
 مرد ہنر پرورد استاد فن
 نادر عصر خود مشہور شہر
 محزن علم آمدہ تالیف او
 نژدی از آب روان پاک تر
 من کہ سخن پروردانشورم
 من کہ بودم ز جہاں گوی علم
 سر مخفی شدہ از مفہوم او
 نادر عصر آمدہ اورا خطاب
 داشت دران حضرت فرخندہ ماہ
 بسکہ برود عنایات شاه
 ردضہ ممتاز عمل را بسنا
 شاه جہاں داد گیتی پناہ
 کرد بنا احمد دشمن ضمیر
 در عفتش خامہ رد ہاں کردہ ام
 یک گہرا از کان گہرا ہای اوست
 کرد سوی عالم باقی سفر
 زان سہ عطا و اللہ شد بزرگ
 فاضل دانشور و خیر ذم
 عالم و علامہ روانای دہر
 گنج ہیز ہاست تصانیف او
 نظم خوشش غیرت سلک گہر
 بندہ آل میر سخن پرورد
 از چمنش یافتہ بوی علم
 من کہ شدم آگرہ سر نہاں
 از دم ادیا کتہ ام قوت جاں

حکومت اسلامی

کشور ما آزاد شده است و کشور بای دیگر اسلامی نیز بیدار شده اند.
ولی این امر قابل تاسف است که بزرگان ملت اکثری گویند که ترقی کشور
بای ما در پیروی دولت های جمهوری متمدنه است باید که اصول و تحویل
های دنیاى مغربى را در کشور خود رواج بدهیم. این خیال را بنی بر تشنگ نظری
و تقلید کورانه و نا علمی از روحیه اسلامی است. چون یقین می داریم که اسلام
از همه مذاهب برتر است و نجات کلی در پیروی اصول های دین است
اگر اسلام ما را درس توحید داده است باید که دستور العمل هم برای
اخلاق و معاشره داده باشد. باید دانست که راه ما به کجایه است. و
جاده مغربیان مسیحی بر ما می رود. قوانین و نظام که وضع کرده اند
برای ضروریات سیاسی و تمدنی شاید مناسب آنها باشد اما برای
احوال ما هرگز موزون نیست.

دین ما بنی بر احکام خداوند است. قوانین اخلاقی و تمدنی که وضع
کنیم باید که اساس آن بر تریبیت باشد که مطابق فطرت انسانی است
ما اطاعت حکم و اراده الهی می کنیم و بس. قوانین دیگر که گرچه با کثرت
آرای مردم وضع می شود. اراده و خودداری اشخاص می دارد. بس.

در این دنیا و آخرت که می رسد. برای بنی نوع انسان می باشد. ازین رو
 این نظریه وضع است که عرصه خدای حکیم سرچشمه حکومت حقیقی و غیر
 موقوت است. شرع انسانی او معیار اصلی است که حقوق و فرائض
 را تعیین می کند. قوانین که عقل ضعیف انسان وضع می کند. قابل

نداشته اند. خداوند در سناد که وحی الهی را به بندگان برساند و نشای خداوند
 وضع می کند تا مردم از حقوق و فرائض خود آگاه بشوند و مرضی مولی
 را بپذیرند. شریعت را حکم گردانند. بعضی از مستخربان برآنند
 که در این دنیا جمهوری تعیین مطالب حکم خداوند نیست. اکثریت مردم
 را تعیین می کنند و بر طبقه حکومت که می خواهند وضع می شوند. این
 حکومت که چهار رای یقیناً قریضه ملی است ولی باید که این حق
 را در دست قوانین فطرت باشد. در تیرمان دوی جمهور اکثری باشد
 و در این رسیده چند رای با اکثریت کامیاب شده است. این جماعتی
 که در دست می کند وضع قوانین می کند. خلاص مرضی قدری نصف
 را در انوری کند اکثر اتفاقاً آن تجویزهای خود را در عمل می آید و
 در این مخالفت را در متابعت چاره نباشد و خلاص آل را سچ داد
 و در این شایسته این طرز حکومت همه مطلق العنان و غیر ذمه دار است
 و در این بین است که در زمان های پیشین حکومت بدست چند یک
 نفر در دست بود است.

برای مسلمانان ضروری نیست که اصول های تمدنی و اخلاقی افرنگیان
 را بر مثریعت تزیح بدهند. نظام بهترین سیاسی آنست که موافق تمدن
 ملت باشد. تمدن اسلامی این است که هر شخص احکام اخلاقی و تمدنی
 مثریعت را تابع باشد و چون تمام ملت این احکام را پیروی می کند
 هر مسلمان را حق می رسد که بر آئین حکومت نگران باشد. همین حق حکومت
 را جمهوری می سازد.

در کشور اسلامی مردم در طبقات منقسم نیست و باهم رقابت
 و عناد نمی دارند. مقصود مثریعت های تمام مردم یکی باشد. ازین جهت پارلیمان
 که تشکیل می یابد. نیابت دارگروه های مختلف نمی باشد. بلکه مجلسی است
 خدمت نیابت را ادا می کند. ادراکان این مجلس باهم صلح و هم آسنگی می
 دارند و این نتیجه اخوت باهمی است که مردم کشور باهم دارند. در
 پارلیمان اسلامی گروه ها مثل اکثر اکتین جمهور پسند. شهنشاه پسند
 و مزدکیان نمی باشند ولی در آن مجلس اجتماع چنان اشخاص نیکنیست
 می باشد که مصلح نظر آن بایکی باشد. یعنی تعبیر تطبیق عادلانه به احکام
 مثریعت. اگر میان ایشان اختلافی می باشد. آن اختلاف در حصول
 وسایل برای مقصد مشترک می باشد. ازین جهت در کلای ملت برای فتح
 و غلبه بر حزب دیگر سعی نمی کنند بلکه باهم یک دیگر را برای مقصد مشترک
 تعاون و امداد می کنند. این مجلس نیابتی ملت است این حق نمی دارد که وضع
 قوانین بکند. بلکه محض نگران نظم و نسق می باشد تا بدیانت و در انتمندی

کار نظم و نسق انجام یابد و عدل و دادرسی در نشود نمای ملت سبب تقویت
باشد.

حق و عریق قوانین هرگز به احزاب سیاسی نباید که سپرده شود این
حق بان نقیبهان و دانشمندان می رسد که در هدایت اصول های ناقابل
تفسیر اسلامی قوانین جزئی و جزئیات را ترتیب و تدوین بکنند. این جماعت
باید که صالح و منصف باشد. بر مردم فریضه است که چنین اشخاص را برای
این مجلس مقننه انتخاب بکنند که علمای با عمل تا ایشان نیز برای سر بلندی
قوه شریعت کوشان باشند.

در اسلام حکومت خادم شریعت هست ازین رو باید که حکومت
و سبب الاختیار باشد. تمام اختیارات قوت در شخص واحد باشد و این
حق به ملت می رسد که این حاکم اعلی را خود انتخاب بکند و هم نگران باشد
این حاکم اعلی یا صدر اختیارات را بطرز نیابت به دیگران تفویض خواهد
کرد و بطریق احسن کار نظم و نسق را انجام بدهند. چون ملت آن حاکم اعلی
یعنی صدر را اختیارات موقوف کرده است. ازین جهت در پیش وکلای
ملت جواب ده اموری باشد و ممکن است اگر عمل او غیر صالح باشد
در ادراک روز از سطح عروج حکومت پائین ببرند.

چنانکه برای مجلس مقننه اشخاص باشند که قانون دان و وزیرک و معاطله
فهم باشند. همین طور برای حکومت عاقله مردم باشند که دارای تجربه
و قابلیت انتظامی باشند و چنانکه مجلس و کلا یعنی پارلیمان و مجلس فقها در

عمل خود آزاد است. باید که همین طور حکومت عامله در عمل خود آزاد باشد
 این حق بیپارلیمان رسد که اعمال ایشان را تجزیه بکند و تنقید بکند و بداند که
 آیا انتظام امور برای بهبود و جمهور درست است یا نه. آیا فساد و خرابی
 پیدا نشده است. پارلیمان حکومت عامله را از خرابی نا آگاه می کند
 اگر اختلاف سنگین میان پارلیمان و اعمال دولت پیدا می شود این حق به
 صدر حکومت می رسد که مداخلت بکند و از روی اعتراضات ملت محاکمه
 درست بکند مگر باین ضروری نیست که بر حکومت عامله چندین قیود ناموزون
 عائد کرده باشد که وی از کار باز ماند.

در کشورهای اروپائی طبقات جمعیت با هم دشمنی دارند. و کلاهی
 ایشان در نظام سیاسی نیز رقابت های باهمی دارند. جماعتی می خواهد
 که این تمدن موجوده را برهم زده نقشه تمدن نو را طرح اندازد و طبقه ای
 درین جدوجهد می ماند که همین نظام را در و بدل کرده اعتراض ذاتی خود
 را حاصل کند و گروهی می خواهد که نظام موجوده به صورت موجوده بماند
 ولی در نظام سیاسی مسلمانان اختلافات که می باشد راجح به وسایل
 باشد. در حصول یک مقصد مشترک در کشور اسلامی هر گروهی که باشد
 لازم برای استواری و محکمگی یک تمدن موجوده خواهد کوشیدند برای
 تغییر آن آئین پایدار.

در نظام سیاسی انگلستان دارالامر یعنی یک مجلس اعیان هم
 باشد که فضای آن تحفظ حقوق مردم خصوصی می باشد. در کشور اسلامی

برای تشکیل این چنین جماعتی سماجی نیست زیرا که در اسلام در نگهہ قائلان عدم مسازات نیست .

پس وجود این ادارہ یعنی صدر مجلس و کلاہی پارلیمان . مجلس وضع قوانین و حکومت عالمہ موجب تشکیل حکومت اسلامیہ خواهد بود . ہر سہ جماعت برادریگی و نظائف خصوصی خود آزاد خواهد بود . جماعت عالمہ ہر دم کوشاں خواهد ماند کہ شعبہ ہای دولتی را متحد دارد تا شریعت حقہ حاکمہ و قادر ماند و در آئین سیاسی و تمدنی ملت آن ہم آہنگی باشد از مقصود حقیقی اقوام است

اگر در کشور پاکستان ہم آہن حکومت در پیروی اصولہای سیاسی اروپائی باشد . غلطی ہای ناقابل تلافی خواهد بود و نتیجتاً در کشور مسلمانان غلبہ اغیار خواهد ماند و مسلمانان ہرگز نخواہند توانست کہ مقابل دولت ہای اغیار باشند و لازماً محکوم اقوام مغربی خواہند ماند گرچہ تشکیل حکومت بر بنای اصولہای اسلامی کار بسیار دشوار است . لیکن فیلی ہم در پایدار است باید کہ از باب فکر ما ایشاں دہمت و حوصلہ داشته باشند و بر حقانیت و فیروز مندی اسلام یقین کامل داشته باشند تا اعتماد و خلوص پیدا شود . و این کاری مزاحم سرانجام بشود . اگر مفکران ما این اہلیت و این اوصاف نمی دارند . آنان را حق نیست کہ کہ دعوی دار اسلام بوده زنده باشند :

فیلم یاسینما

فیلم یاسینما بدنام است. علمای اسلام فنون لطیفه مانند رقص و مسرود و مصوری، مزامیر لوازی و تیاتر و سینما را خلاف روح اسلامیه می دانند در نظرشان ازین تفریحات سوای تعیش و ماغ و کیف و سرور نفسانی هیچ فائده دینی نمی رسد. این تماشاها ایجاد و تبلیغ شرک می کنند. حیاتی می آموزد. ناشائستگی و بد اخلاقی را رواج می دهد. عشق بازی و هوس رانی را فرود می دهد. ملت را عیاش و قنبل می سازد. همان را آورده و مسرت می کند. سینما که جامع مصوری و رقص و موسیقی است. از همه بدتر است. نمی گوئیم که هر چه علمای مای فرمایند، هر امری مبنی بر تنگ نظری و تحسب روایتی ایشان است. درین فرموده بانی ایشان راستی هم است ولی این خیال برگز از دماغ بیرون نتواند که هر تصویر و درخ دارد. روشن و تاریک. خدا هر چیز را به حکمت آفرین است. چیزی در ذات خود بد نمی باشد. استعمال آن وی را بد می سازد. هواپیمای چیز بس مفید است که مردم را از یک جا بگیرد در اندک مدت می برد. کشور های دور و دراز را نزدیک تر کرده است. کاری که به ماه با سرانجام می یافت. به روزها و ساعت با انجام می شود گرای

بسیار تغییر را برای ہم اندازی و هلاکت مردم استعمال کنیم. ہمیں چیز بدی
 نہیں ہے جس کو ہم برداری چیز بد نیست. استعمال آن وی را بدی سازد
 اور اگر عبارت است از تمثیلی کہ بردی تصویر ناطقہ پر پرده سفید نموده
 بی شود. زن و بچہ، پیر و جوان حرف می زنند جنبش می کنند. خیالات و
 تصورات خود را ابرازی دهند. یک قصہ ای می باشد کہ اداکاران در
 یک صحنہ اصلی ادا می کنند. مناظر زندگی پیش نگاه های مای آید و باعث دلکشی
 بی شود. در دل های ما جوش و داولہ پیدا می کند. ما احوال ممالک دیگر
 را می بینیم. ہیئت اجتماعی ایشان را می بینیم. فروغ ایشان را دیده در
 خود جالب بالا روی را احساس می کنیم.

بسیار از ما منتہی است کہ در تہیہ و مدارک یک فلم بلبوں یا روپیہ صرف
 نہ کریم. حقوق ادا جب کا پروڈنٹس مانند عکاسان، صدا بنڈاں، تمثیل
 کنندگان، مناظر نگاران، مددکاران و ہدایت کاران بہ ہزار ہا روپیہ می رسد
 اور ان کے حقوق کچھ نہیں رہتا. خوش رفتار خوش آواز نایک ملک روپیہ مواجب
 ادا کرے گی کی گریہ. فلم سازان و ذہدادان کہ این قدر زر زیاد صرف
 نہ کنند امید آنکہ زر زیاد بکشند. مطمح نظر نشان زرکشی باشد. بنا بریں
 فیصلہ ہائی سازند تا منافع آن کیسہ های شان را پر کنند. برای اصلاح اخلاق
 و ترقی عوام ہیچ منصوبہ نمی دارند. چنانچہ فیلم ہا کہ در ہندوستان اولاً
 پیشہ شد. بی روح و بی مغز بود. مزاح و ظرائف مبتذل و معیار ادب
 نہ تھا. ذوق عوام ہم تا تربیت یافتہ بود. ازیں جہت در نگاہ

شاه دوشیزگان حسین. ترانه های دلکش و ظرافت قافیه قافیه آورده. کارنامه های بهادری و داستان عشقیه بسیار دلکش بود. فیلم ها مانند شیرین فریاد. آواره شهزاده. طوفان میل. دختر قزاق ازین قبیل است چونکه اغلب فیلم سازان هندوان بودند. برای تسکین جذب عوام قصه های مذهبی و تاریخی را نیز فیلم برداشتند. فیلم های ازین قسم سوای چندیک که نمیتوانیم بیاوریم بجهت فیلم کمپانی تهیه کردند همه کم رتبه و منظر تعصب ذهنی هندوان بود. چندی بعد که در هندوستان شعور سیاسی پیدا شد. هندوان و مسلمانان متحد شده برای آزادی وطن جدوجهد کردند هندوان که در اکثریت بودند مفادشاه درین بود که با مسلمانان که جمعیت اقلیت دارند ولی زور آورده. پرجوش و غیرت منداند. یاری کنند. تا وقتی که حکومت خود اختیاری دست بدهد عاقبت غلبه ایشان را باشد برای حصول یک جبهتی میان هندو و مسلم فیلم ها مانند همسایه ما دوست ماه زمین او همایون درست کردند. چون گاندھی تحریک زبان هندی را انتشار داد. زرداران متعصب تمیل های هندی را در اوج دادند و در هم کیشان خود مقبول شدند. هدایت کاران مسلم نیز در متابعت آنان فیلم ها مانند پلاپ. رتن. سنیا سی تخلیق کردند. بیشتر از فیلم ها برای اصلاح جامعه هندوان و برای اشاعت تصورات سیاسی کنسکره بکار برده شده. بیشتر از عقاید که در فیلم ها شیوع یافت از نظر اسلام اسلامی استخراج کرده بود. مثلاً قصه ها بر موضوعات مانند آسمان و

از وراج. طلاقی و ازدواج بیوگان و انتخاب همسر خود مطابق پسندیدگی خود. احتیاج عروس‌سی مرد پیر باد و شیزه کم سن ساختند و فیلم برداشتند و ملی دریں همه فیلم نغمای ہندوی بود. ناہی اداکاران ہندو بود. بودمانہ گفت و شنید. رفتار و کردار ہمہ ہندوانہ بود. مسلمانان محض تماشاچی بودند ہزار ہا در پیہ تہرت کردند. ہندوان بریں صنعت تصرف کلی یافتند. کار گاہ ہا. تجربہ گاہ ہای کیمیادی. نمائش خانہہا و تقسیم خانہہا ہمہ در مالکیت ہندوان بود. ایشان صنعت فیلم آموختند. حالت معاشی خود را درست کردند و ہیئت اقتصادی را فروغ دادند۔

بند از مدنی مسلمانان توجہ باین جانب کردند و ملی در مقابل ہندوان رفتار کار دہ یک بود۔ در فیلم ہای مانند نجمہ. عصمت. شمع تمدن و معاشرہ مسلمانان را بروز دادند۔ چندی نگذشت کہ ہندوستان منقسم شد و پاکستان بوجود آمد۔ اکثر کارگاہ ہا در ہند ماند۔ عدہ ای کہ در پاکستان ماند ہم بی آباد شد۔ ہندوان از سر زمین پاک بدر رفتند ہمہ بازار تجارت سرد شد و دشمنان بہ ہر طور کوشیدند کہ از حیث اقتصادی پاکستان ناکامیاب شود و ملی اندیشہ پلید ایشان بار دنیاورد۔ مسلمانان آہستہ آہستہ خلای تجارت و صنعت را بہر کردند۔ نمائش خانہہا داشتند۔ تقسیم خانہہا پر پاشد۔ کارگاہ ہا آباد شد۔ گرچہ بیشتر از فیلم ہا از ہند و انگلستان و امریکای آید ولی امید است کہ آئندہ کار فلم سازی فروغ خواهد یافت و ہمہ فیلم ہا برای ضروریات خود در پاکستان ساخته خواهد شد۔

بدیہی است فیلم ہا کہ از ہندی می آید . مناسب احوال ہا نیست .
 اسلوب آل ہندوانہ می باشد . فلسفہ . طرز تخاطب و پس منظر و انداز
 بیان غیر اسلامی می باشند . ہمیں طوہر بیشتر از فیلم ہا از انگلستان و امریکا
 می آید برای جامعہ ہا مفید نیست . سریانی و بی حیائی شائع می کند .
 بوس و کنار ظاہری میان زن و مرد کہ در اقوام مخری عیبی نیست در
 جامعہ ہا رواج نمی دارد . افتزگیان بواسطہ فیلم ہا معاشرت و تہذیب و
 فلسفہ و نظریات خود را اشاعت می کنند کہ چہ فیلم ہا مانند NOTARIOUS
 KISMET و BATHING BEAUTY از روی تکنیک قابل تحسین
 بود . اگر چہ ازین فیلم ہا تعیش و ماعتی حاصل می شود ولی تسکین روحانی نمی
 باشد .

کشور ہا در مراحل ابتدائی است باید کہ از خطرات آگاہ شدہ کشتی
 دارانیم تا برساحل مراد برسند . برای حصول این مقصود لازم است کہ
 نشر ادنورا تربیتی اعلیٰ دادہ شود تا پاکستان را استباز و عبور و جوان مرد
 باشند . بہذب و بیدار مغز و خدا شناس باشند این کار خیلی اہم است
 فیلم وسیلہ موثر برای تبلیغ و اشاعت افکار است . چون ما تمدن و تاریخ
 در سوم مخصوص داریم باید کہ بواسطہ فیلم ہا اصول و تمدن اسلامی را رواج
 بدهیم . علوم و فنون را احیا کنیم . در ملت خود یک انقلاب ذہنی پیدا کنیم
 کہ چہ برای تعلیم و تربیت و تبلیغ و اشاعت دانش خانہا . دبیرستان ہا
 و نشر گاہ بکاری آید . اما فلم زود اثر و پہنا اثر است . فیلم بچی از منابع

منفی و تفسیر صحیح و تدریس می باشد. بنای این فن بسیار بلند است. گریه
فن را برای استفاده و اصلاح بکار بریم. نور علی نور باشد.

اروپاییان و امریکاییان از فیلم کارهای بسیار مهم گرفتند. در زمان
جنگ عالمه گیر فیلم ها ساختند که مورال سپاه و مردم عمومی را پائنده داشت
بر نیرومندی های کشور خود اعتماد و بیفزود. درس استقلال دادند و برکت
آزادی و بسپن پرستی را در نظر مردم جلوه کردند تا هر شخص به قدرت
خود پیچد که تواند. در راه آزادی کشور قربان کند. انکار سیاسی را
تاریخ کردند. جذبات نفرت و حقارت خلاف نازیست و فاشیست
آنگینند. در زمان امن فیلم ها ساختند تا مردم اعتماد پیدا شود که برای
بحالی یتیمان و بیوگان و جنگ زدگان تجاویز مهم در پیش است. هر بازال
که از جنگ باز آمده اند بر کارهای کشوری متعین خواهند شد.

عده ای از فیلم ها تاریخ به واقعات تاریخی باشد که از دیدن آن
بزرگی و نیرومندی ملت عیان می شود. فیلم های انگلیس مانند "شخصیت
سالارترین" تاریخ ملکه وکتوریا. داستان دوشهر و انقلاب فرانس
فیلم ابوابی از تاریخ فرانسه را اعاده می کند. فلم ها مانند "پکاره" هما یون.
به هم خال در هند تهیه شده است و شخصیت شاهان مسلمان هندوستان
را جلوه می دهد.

فیلم های تعلیمی در تعلیم و تربیت دانش جوان بسیار مهم و مفید
است. کودکان تاریخ و جغرافیه کشور های دیگر را می خوانند و احوال

و کوائف را از بر می کنند لیکن لطف و شغف محسوس نمی کنند گر بادشاهان مد
لباس زمانه خود جلوه گر شوند. واقعات زندگی ایشان یک یک بر چادر سفید
پیش نگاه نشان می آید از خود بردماغ های نشان مرتسم می شود و اگر عکس
با از سرزمین های دور و دراز مانند هند را، سائبیریا، جنگل های افریقا،
برداشته در قلم در آورند. در ساعت و در ساعت زمین و زندگی
و مردم و احوال آن ها در نظرشان واضح شود و در یادداشت های
چنان نقش باشد که محو نشود. قسمتی از این فیلمها ایجادات و تجارب
گوناگونی طبیعیات و کیمیا را بیان می کند. دانش جوایا محسوس می
کنند. گویا در مدرسه نشسته از آموزگار خود درس می گیرند.

برای مسلمانان میدان قلم سازی وسیع است. اهل ذر و اهل
دانش را باید که این طرف توجه بکنند. این صنعت نیز مانند صنعت
های فولاد، شکر، کاغذ و پارچه بسیار نفع آور است. این صنعت
در خود خیلی جاذبیت دارد. فن کاران برای بقای نام خود به جانشوزی
کاری کنند. برای قلم سازان. تمثیل نگاران و هدایت کاران نقش مغز
فیلم هم خیلی وسیع است. زندگی گانی مسلمانان پاک باز و بهادر و
فیاض برای قصه های تمثیلی احوال بی شمار فراهم می کند. خود تعبیرات
و تصورات اسلامی موضوع طیون قلم تواند شد. محیط جغرافیای پاکستان
نیز برای مناظر فیلم بسیار موزون است. منظر هر نوع از دریا و کوه
جنگل و بیابان و کشت زاده و شهر دیده و گرامر ما موجود است. مردم

با کفایت و هنرمندی بیشتر همپا خواهند شد. ضرورت است که سرمایه داران
 زحمت بکنند. کارگاه ها برپا کنند. تجربه گاه های کیمیاوی نصب کنند
 آلات نیمه سازی از ممالک دیگر وارد بکنند و در نیست که این صنعت
 بسیار فروغ یابد و فائده مند بشود.

وطنیت

وطنیت اصطلاح سیاسی است که در اقوام مغربی بنای یک جهتی
بر آن نهاده اند. فلسفیان و مدبران اروپائی مانند روسو، مازنی، هابیند
درد و دل تعریفات گوناگون کرده اند. خلاصه این است که مردم یک
سرزمین بر بنای جغرافیائی، هم زبانی، هم نسلی و هم مدنی یک جا شده
متفق و متحد خواهند شد. ایشان را آزادی و استواری خود مقصود
است و بس به دیگران کاری ندارند. آن ها را حق است که هر طوری
که توانند برای هم و وطن خود زمین زیاد برای مصارف اقتصادی و
سکونی طلب کنند. برای تیا هم فروغ و استقلال هم نسلان خود به
دیگران جنگند. موسیقی در نطق خود که بتاريخ ۲۱ اپریل ۱۹۲۱ میلادی
در ضمن لائحہ عمل تحریف و وطنیت باین طور بیان کرده: قوم اطالوی
نظام جلی دارد که مقصودش این است که قوه و پابندگی برای فرد یا
جماعتی حاصل بکند تا از همه بالاتر و افضل بشود. این اتحاد با همی در
کشورهای مختلف در احوال گوناگون بوجود می آید. غنای اسباب
وطنیت، ملکیت، مطلق العنانی، اقتصادی پس ماندگی، تشدد و اغیار
ریشه دوانی های نیروهای اغیار. تعصب مذہبی و نفوق نسلی می باشد

مطلق العنانی و بی قانونی و در فراتر باعث انقلاب بزرگ شد طو کیت
 در المان مردم را برده بجان برانگیخت. نژاد و بطنان بنا و تی برافروخت
 و استبداد و طو کیت انگلیسیاں در اقوام مشرق جذبات و طینیت
 را جنبش داد. گرچه این چنین تحریکات و جمعیت ها در مقصد خود کامیاب
 شد. اما در اقوام عالم صورت امن نگرفت. نفرت و حقارت که از
 تعصب قومی و وطنی پیداشد. یک دیگر را متحد نکرد. هر قوم بر بزرگی
 و افضلیت خود غرور و مباهات می کند و دیگری را ذلیل و فرو تر
 خود می داند و بنا بر عصبیت خود همه اقوام متفق نمی شوند و برای قیام
 امن عالم گیر همه تدبیر ناکام می شود.

در ممالک غربی این نظریه و طینیت هر جا کار فرما است سه

مردم خراب آن سراپا کردند و اهل دین را داد تعلیم وطن

مشرقیان نیز از تعلیمات و تبلیغات غربی متاثر شده بر آن

عمل کردند. چنانچه صد اها بگوش می آید که اتحاد حکومت های عرب

متوط به یک تمدن و یک نسل آنها است. ترکیه گفت که بر هیچ مملکت

اسلامی کاری نمی داریم و اجازه نمی دهیم که اجنبی به کشور ما آید و بازن

ترکی از دواج بکند و نسل ما را خراب بکند. ایرانیان نیز تعصب شدید

داشتند. رسوم و روایات قومی که آباد اسلاف ناملمان رانج کرده

اند زنده کردند و بر بزرگی هم قومان بلند رتبه ناز کردند. این رجحانات

بس پر خطر است. برای وحدت اسلامیه. اقوام اروپائی می اندیشند

که مبارزات تمام مملکت های اسلامی متحد شوند و یک محاذ زبردست مقابل آن ها بشود. ازین جهت روابط سیاسی بایں کشورها استوار می کنند. پول وام می دهند. مئون خود ساخته را عیادت و رسونج و اثر خود پیدامی کنند و عاقبت در امور حکومت دخل انداز می شوند و وطنیت دوستان می گویند که مراد از وطنیت دوستی است با وطن خود را عزیز می داریم هم وطنان که در رنگ و نسل، تمدن و ثقافت شریک مانند برادران ما اند با هم دیگر هم نوا و یک جهت بوده برای ننگ و ناموس وطن هر قربانی که می توانیم می کنیم. این قدر درست است و نزد هر دانشمند مسلم است. محبت وطن جزیره فطری انسان است. اما وطنیت که ضرر رسان است. وطن بدست است. مسلمان پرستش سنگ و خشت نمی کند. خود را برانی تورانی. پهلوی و جاپانی می گوید. زیرا که در آن حدود جغرافیائی از کتم عدم بوجود آمده است و آنجا زندگی گزارده است. دوستان عزیزان در آن سرزمین می مانند و علاقه های نفسیاتی بآن خطه می دارد ولی خود را پابند آن بوم ساختن و تعصب قومی برینای هم وطنیت داشتن خلاف روح اسلامی است. حدود وطن متغیر می شود. مثلاً مردم که در زمان پیشین خود را هندوستانی می گفتند بر تقسیم هند خود را برمی می گویند و حالا بر تشکیل کشور پاکستان خود را پاکستانی می گویند. محض وطن را بنای اتحاد قرار دادن درست

نیست . در اسلام بنای اتحاد یک خیالی است . رد می گوید سه

هم دلی از هم زبانی بهتر است

اسلام امتیاز رنگ و نسل را محو کرده

سودا را با احمر را آمیختند

آبروی دورمانی ریختند

مردم که در شعوب و قبائل منقسم اند محض برای تعارف و شناخت یک دیگر اند . وطن گرچه عزیز است . اما اگر ضرورتی باشد برای استحکام اصول دین و اشاعت حکم الهی ترک وطن باید کرد چنان که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم از مکه هجرت نمودند . و آن خورده سال عمر در مدینه بسر بردند .

مسلمانان حیثیت انفرادی خود دارند . اسلام ایشان را یک نظام نیست اجتماعیه داده است . چون شخصی در آن نظام داخل می شود هر جا که باشد به نسل که باشد . سیاه باشد یا سفید برادر دینی یک دیگر می شود . توه و وحدت اسلامی ایشان را یک جا میکند همه علاقه های دیگر گسسته می شود این انفرادیت مسلم هر جا پائیده می ماند . مسلم خود را در اقوام دیگر بدغم نتوان کرد . مسلمانان معاشره جداگانه دارند و در خود ملت علیحده می باشند .

بعضی از مدبرین و سیاستمداران بر آنند که اقوام از اوطان می باشند . مردم یک خطه زمین بی امتیاز مذہب و معاشره و معتقدات

خود یک قوم می باشند. بنا برین عقیده علمای مسلم نیز گول خوردند و
 مسلمانان را با اقوام دیگر که در هندوستان بودند یک قوم شمرده
 تلقین کردند که دین خود را علیحدہ داشته برای جنگ آزادی
 وطن بکشید گر آزادی باشد دین ہم باشد. شما ادل هندوستانی
 هستید بعد از ان مسلمان. نتایج و عواقب این نظریہ پرخطر و ضرر
 رساں بودہ اگر مسلمانان با ہندو ان یک جا شدہ کوشیدندی. لازماً
 در صورت حکومت جمہوریت اختیار با کثرت رفتی و ہندو ان بر سر
 اقتدار بودندی. مسلمانان ہمارہ محکوم اکثریت ماندندی. چنانچہ بر
 تشکیل پاکستان این اندیشہ ہادرست آمد. جمعیت چہار کروہ مسلم
 کہ در ہندوستان ماندہ است از نعمت آزادی بی بہرہ است.
 خدا رحمت کند ان پاک فکر و پاک طینت حضرت اقبال را کہ
 مسلمانان را بروقت انتباہ کرد و در جواب مولانا حسین احمد مدنی
 رہنمای دینی و سیاسی طبقہ ای مسلمانان ہندی قطعہ ای نوشتہ

عجم ہنوز نہ داند رموز دین و دین
 زد یو بند حسین احمد این چہ بوالجہی است
 سرود بر سر منبر کہ ملت از وطن است
 چہ بی خبر ز مقام محمد عربی است
 بمصطفیٰ برسائ خویش را کہ دین ہمہ او است
 اگر باور نسیدی تمام بولہبی است

و توجیه نظریه باین طور کرد که مسلمانان به حیثیت اجتماعی جماعت
 آمدند و میباشند. اساس اتحادشان توحید و نبوت است. نه
 رنگ و مسل و بوم. ایشان نظام و قانون دیگران را بشع نتوانند
 شد. هنگام طلوع اسلام چون دعوت خداوندی رسید مخاطبان
 یک قوم بودند چون در دین اسلام داخل شدند ملت یا امت شدند
 در دنیا و ملت است. ملت مسلمة و الکفرة ملة واحدة و من احسن
 دینا من اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملت ابراهیم حنیفاً
 اسلام دین قیم است یعنی امور معاشی و معاوی و انفرادی و اجتماعی
 را تقویم می کند. هیچ دستور العملی غیر از اسلام مقبول نیست.
 کرمذیه و طغیت قابل لحاظ و قابل عمل بودی. چرا محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از عزیزان و هم نسبان و هم توان خود جدا شدی
 و چرا نه بر امور سیاسی با ابوجهل و ابولهب متحد شدی. تریش که
 نیز طلبکار آزادی بودند. چرا رسول اکرم برای حصول آزادی هم
 نوابی ایشان نشدند. حقیقت این است تا وقتیکه ایشان کافر و
 مشرک بودند یک قوم بودند چون دین اسلام قبول کردند. یک
 ملت شدند و تاج هیئت اجتماعی دیگر شدند. مشرکان مخالف
 شدند و در آزادی مسلمانان خارج شدند. ازین جهت بنای
 نزاع قائم شد. تا زیاں گرفتار ملک و نسب بودند. چون در
 پناه اسلام آمدند ملک و نسب بقبوع ایشان شد.

کسی که پنجه زد ملک و نسب را
 نه داند نکته و دین عرب را
 اگر قوم از وطن بودی محض
 نه دادی دعوت دین بولهب را

برای رسول خدا این تجویز خیلی سهل بود که یا کفار مکه بر این
 راضی شدند که ایشان بر دین خود قائم باشند و بر بنای اشتراک
 نسلی و وطنی یک دعوت عربیه سازند. گر ایشان این راه اختیار
 کردند. این راه وطن دوست بودی نه راه نبی آخر الزمان
 مقصد نبوت این بود که بنی نوع انسان را با وجود اختلافات نسل و
 زبان و ملک از همه آلودگی پاک کند. نشان های شعوبی و نسلی
 لونی و سانی را محو کرده یک رنگ سازد. و منابرت اقوام را محو
 کند.

بعضی عقیده دارند که بنی نوع انسان در اقوام منقسم اند
 و هر قوم در محیط کشور خود دین خاص دارد که موافق طبایع ایشان
 باشد و در دنیا هزار دین باشد که اتحاد نومی آن از امکان
 خارج است. این عقیده نیز بنای فاسد علی الفاسد است.
 و نتیجه اعتقاد وطنیت است. این نظریه خلاف نص قرآنی است
 و مشرف انسانی را فرو تری کند. آیا ممکن نیست که بر بنای عقیده
 توحید اقوام متحد بشوند. از خون ریزی با و فساد خیزی با باز آیند

تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم۔ بیائید بر کلمہ ای
 متفق شویم کہ میان ما و شما برابر است۔ این مقصد بلند برای انسان
 زیبا است و رحمت خداوندی دلالت می کند کہ اقوام گیتی اغراض
 فاسده خود را فراموش کرده بر یک فکر و عمل متحد بشوند و در دنیا
 باعث امن و سلامتی شوند۔

صرفہ جوئی

ہر چیز چنان کن کہ بایدت کرد
نباید نشاند و نباید نشرد

استاد فردوسی چه انداز دانشندانہ گفتہ است و الحق کلام
خداوندی را ترجمہ کردہ است . خدای حکیم می فرماید : *و اذا تنفقوا لم
یسرقوا ولم یقتروا و کان بین ذالک قواماً* — چون خرج بکنید
احتیاط بدارید کہ نہ اسراف بشوید نہ بخیل . اما میانہ روی شاید . بالدار
اللازم است کہ از افراط و تفریط دست باز کشد نہ این قدر صرف
کند کہ مفلس شود و نہ این قدر جمع کند کہ خسیس و بخیل گردد .
زر افشانان اسراف و تبذیر است . اسراف آنست کہ مردم
بر جای خرج بکنند کہ جائز بود ولی از حد اعتدال قدمی بیشتر نهند و حال
حالی کہ گر کمتر خرج بکنند کاری بخوبی سرانجام بشود . این عادت بد است
و صرفہ جوئی را مانع . شخصی کہ تقلید پرست . رجعت پسند است .
گرفتار این خصالت می شود . بر تقریبات عودسی و مرگ بی دریغ مثل
نابنیایان خرج می کند . تا در قبیلہ و قوم خود بیشتر احترام بیابد .
اشخاصیکہ این قدر قدرت ندارند کہ ہماں قدر خرج بکنند کہ تو نگران

کرده اند دام می گیرند و خورد و او اهل و عیال خود را گرفتار رنج و الم می کنند
 درین زمان پول بسیار بر تزئینات جسمانی و مکانی صرف می شود.
 از بچه تا پیر کهن سال و از دخترک تا زن کوز پشت آرایش جمال را
 نگه می دارند. در هر خانه اسباب زینت بسیار می کنند. این همه
 اخراجات غیر ضروری از قبیل اسراف است و ان الله لا یحب
 المسررفین - خدای بزرگ مسرفان را دوست نمی دارد.

تنبذیر این است که جای که خرج نباید کرد. کرده شود. مثلاً
 اخراجات که در جشن های مذهبی و ملی و رسمی در آتش بازی ها و آرایش ها
 صرف می شود و زد زیاد که بر اسپ بازی ها و خوردس بازی ها خرج می
 شود تبذیر است. فرمان خداوندی است. ان المبدبین کذا اجران
 الشیاطین. کسانی که بی مصرف خیر زدر خرج می کنند برادران شیطان
 هستند.

قوی که مالیات خود را نگاه نمی دارد مجرم اسراف و تبذیر می
 شود و در اندک مدت خود را تباہ حال می سازد. پادشاهان پول رعایا
 را بر عیش و عشرت خود و آرایش کاخ خود صرف می نمایند. چون خزینه
 تهی می ماند خراج های گران بر زمین و رعایا عاید می کنند. مردم را تنگ
 حال می کنند. تاریخ گواه است. پادشاهان که در صرف خزائن خود
 هدی نه نگهداشتند. از میان رفتند.

ذرافشردن بخل نخست است و این عادت از اسراف بدتر

است. بخیل زرد را قید می کند. کسی را فائده نمی رساند. پول که ذریعه داد
دست است گرا از دستی بدستی نرود موجب تنگ دستی کشور می شود. کسی
که پول را از جان عزیز می دارد آن زین دن می کند یا در صندوق های
آهنی نگه می دارد. خیرات و صدقه را نکرده می داند. بی مروت شده
بر کسی احسان نمی کند. خود را داهل در عیال خود را تنگ جا می کند نزد
مردم با رفتار بی تنگی می شود. قوم پیور در اروپا و قوم بنیاء از پیور
در هند بسیار تو نگر اند ولی بسیار بخیل می باشند. مال دارند ولی عزت
نمی دارند. پادشاهان که خزینه دنییه داشتند بر رعایا و لشکر صرف
نکردند. عاقبت این مال و بال جان شد. هلاکوخاں که بغداد را تاخت
و تاراج کرد در قصر شاهی دید که حوضی پر از زرد و جواهر است. طمشی
پر از جواهر کرده به خلیفه معتمد بالله آخرین خلفای عباسیان بزنان
فرستاد. چون خلیفه بدید و گفت این نه چیز خوردنی است هلاک و گفت
گر خوردنی نیست چرا نهداشتی و بر لشکریان صرف نمودی که اکنون
بکار تو آمدند.

در راه حق مال و متاع صرف کردن زدا نشانیدن نیست. این
کار نیک از جان بازان حق بر می آید که همه مال خود را داد و پیش
خدا دانسته هر زمان در راه او سپردن سعادت می دانند. وقتی
که دشمنان کفار حق جو یاں را تعذیب و تعزیر می کردند از خانه های
ایشان اخراج می کردند وقتی که مسلمانان قوت گرفته بر جبهه مستعد

شدند هر کس بمقدرت خود مال آورد. حضرت عثمان رضی از سهم نقد و حبس خود
 نصفی آوردند آن صدیق رسول صلی ابابکر صدیق رضی همه اثاثه خود پیش رسول
 آورد. نبی اکرم صلی پرسیدند: چیزی برای اهل و عیال هم گذاشتی که همه
 چیز آورده. آن مرد طریقت جواب داد که ما را خدا و رسول صلی بس.

خلفاء که محافظان دین و دنیا بودند سهم مال از شتم جزیه و غنیمت بر
 یتیمان و مسکینان صرف کردند. خدای عز و جل آنها را قول داده است
 یا هددن فی سبیل اللہ باموالهم و انفسهم یخفروکم ذوبکم و
 یدخلکم جنت بقری من تحتها الانهار و مساکین طیبہ

فی جنت عدن ————— گرشمار در راه حق

صرف کنید مال و جان خویش را. معاف خواهیم کرد تقصیرات شما را
 و داخل خواهیم کرد در جنات پاکیزه.

ذکوة قائلون خداوندی است. معنی این است که شاخ های

درخت را که از هم سران خود سر بر آرد سرش بریده برابر کرده شود
 مقصود این است که تو نگران از حد ضروریات خود بیشتر مال دارند

باید که چهل یک از مال خود به بیت المال داخل بکنند تا آن مبلغ بر
 محتاجان ملت صرف بشود و کسی مفلوک الحال نماند و در زندگی دنیا

مساوات قائم بشود. این جزیه خداوندی از سهم خراجها و مالییه ها مفید
 و مستحکم تر است. کشور را از افلاس نجات می دهد. اقتصادیات

عالم را بر توازن می دارد.

اکثر مردم کشور ما در اسراف و تبذیر گرفتارند و این نتیجه ایست
از بی ترتیبی در بی قاعدگی اعمال روزینه ما و ناسوادی و جهالت

ما -

هندیای در اقوام عالم "زرپرست" شمرده می شوند. در
هندوای "رب التزع" زرپرستیده می شود و زنان هندی به زیورات
خیلی شغف و محبت دارند. زیورات پر بهار را در صند و چها نگه می
دادند. گاهی گاهی برای زینت و آرایش بسروتن برکنند. اینان چه
دانند که اقتصادیات ملی چه چیز است. این زیورات را برای ملک و ملت
به هیچ کاری خورد اگر آن سرمایه که از فروخت آن ها حاصل بشود
در کارهای تجارت گذاشته بشود بمصدوق زر زرکشد در جهان
گنج گنج، سرمایه ایشان را بیفزاید. این خلاف احکام خداوندیست
که زر و سیم گنج کرده بشود. خدای فرماید. "آنان بزور سیم را
گنج می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند. مژده بدمید آنان را به عذابی
درونک.

اقوامی که در بنک با پول خود جمع می کنند و هر لحظه در آن امانت
می کنند و خود هیچ کار نکرده منافع بر می دارند روزی باشد که همه سرمایه
کشور در دست ایشان می آید و دولت مجبور می شود که از ایشان وام
بگیرد. این سرمایه داران برای استقامت اقتصادیات ملی مانع بزرگی
می شوند. جان رعایا و حکومت در دست ایشان می باشد. اعیان

دولت بر اشاره ایشان می رقصید. پول دست بدست گشت نمی کند
 نزد چند کس جمع می شود. رعایا مفلس می شود. مردم بنان شنبه
 محتاج شده باغی می شوند و فتنه و نساد برپا می کنند. همین اسباب
 بود که انقلاب فرانسه روی داد و از همین جهت متلر آمر سابق المان
 بر یهودیان سخت گرفت و صعوبت ها داد. زیرا که ایشان سرمایه کشور
 را متصرف شده بودند و با غرض خویش دشمنان را امداد می دادند
 نظام سرمایه داری بسیار مذموم است. همین جهت روسیای
 نظام نو را طرح انداخته اند و همه زمین و زر را در ملک دولت داشته
 اند. مالکیت انفرادی فنا شده است. از هر کس بمقدار صلاحیت
 و استعداد می گیرند و هر کس را به حیثیت و ضرورت او می دهند.
 حکومت های دوران پیش و ماہران اقتصادیات تجار بسیار
 وضع نموده اند. مردم را عادت صرفه جویی و پس اندازی بشود. و
 از انراط و تضریط باز آمده حالت اقتصادی خود را استوار نمایند
 برای مزدوران و پسر مندان کم بفصاحت سهولت با بهیا داشته اند
 و "بنک های پس اندازی" اجرا نموده اند تا اینان اندک اندک پس
 انداز بکنند و هنگام احتیاج صرف نمایند. بنای "مجالس تعاون و
 اشتراک" بنیاده اند تا مردم پول خود را در تجارت اندازند و نفع بر
 دارند. ازین قبیل است که در انگلستان "تجویز تحفظ ملی" مقبول
 شده است. هر کس بقدر استعداد و عمر و تندرستی مبلغی حقیر مقررده

بخزانہ شاہی داخل می کند و در صورت بیکاری و کبر سنی و ناخوشی
 معاوضہ معقول می گیرد. ہر فرد رعایا مطمئن است کہ در زندگی و
 بعد از زندگی برای خود و اولاد خود و سائل حفظ و سلامتی آمادہ شدہ
 است. این چنین تجویز عملی بزرگ دولت ہای بزرگ را می سرزد و
 خیلی سلیقہ و تنظیم و ترتیب لازم دارد. اما اگر ہر کس نفس خود
 را تربیت کند از اعتدالی سرمو تجاد زنگند. خوشحال و فارغ البال
 نہ اند بود. گر بگفتہ سعدی عمل بکنیم ہمہ کار ہای ما درست بشود

چوں دخلت نیست خراج آہستہ تر کن

کہ می گریند ملاخان سرودی !

اگر باران بگوہستان نیارد !

بسالی دجلہ گردد در خشک رودی !

نامه نگاری

منظور و مقصود یگانہ جمیع علوم و نشریات چه جو رائد و روزنامہ ہا و
 چه تالیفات و تصانیف فقط و فقط ہدایت و رہنمائی قوم و سعادت
 بنی نوع انسان و اصلاح نواقص امور مادی و معنوی بشری است
 کسی کہ قلم بدست اوست . کسی کہ مقام نویسندگی را حایز است
 محترم و محترم است باید نویسندہ ہم احترام قلم و ناموس نویسندگی
 را محفوظ بدارد و عنان عفت مسلک خویش را از دست ندهد و از
 نصب العین اصلی نامہ نگاری و وظیفہ وجدانی پرست نشود تا در
 زمرہ پیشوا در ہر قوم و خادم ملت و بشر محبوب گردد .
 روزنامہ آسان ترین راہ اشاعت فرہنگ و بزرگ ترین وسیلہ
 بیداری تودہ است . با خواندن یک شمارہ از جو رائد ہر کشور بتوان
 بہ درجہ آزادی استحکام مہانی حکومت . رشد ملی . تربیت فرہنگی
 قوای فکری و نیروی ردھی افراد آل پی برد . روزنامہ فریاد حیات
 و زندگانی است . صوتی است کہ از پیکر جاندارای بند می شود . نبضی
 است کہ می زند و حرکت می کند و گواہی است کہ ہنوز قلب کار میکند
 در پیکر کشور روح و رمقی باقی است .

ہر کس در شاہراہ سعادت و نیک بختی نورد و شنائی را از
چراغی کہ او بدست دارد حاصل کند و تماماً پروانہ وار بدور او جمع شدہ
و خودش را چون شمع محفل منتظم شمرند. زیرا اوست کہ ہدایت افکار
جامعہ را بچہدہ دارد و مسؤلیت این بار سنگینی را بدوشش خود
گرفتہ است۔

نویسنده باید علاوہ بر معلومات کافیہ و اطلاعات واقعیہ نیک
نیت. خیر اندیش و بشر دوست باشد از نیات سوء و اغراض شخصی
عذر نماید. باید کہ دوسد و بغض نگرود۔ باید پاک دل و پاک زبان
بودہ برای آسائش جامعہ انیت دنیا و سعادت بشر خدمت کند۔

طریقت بجز خدمت خلق نیست

بہ تسبیح و سجادہ و دلوق نیست

اگر ما در میدان تحریر و تقریر خامہ ہای خود را بہ جولان می آیم
باید ازین نصب العین حقیقی و مرام اصلی نامہ نگاری منحرف نگردیم
و بقول مولای خود اعنی حضرت سید جمال الدین افغانی بندہ حق
باشیم نہ عبد دنیا و درہم. زیرا اگر بندہ دنیا و درہم باشیم
حق را باطل و باطل را حق و خائن را امین و امین را خائن و صادقی
را کاذب و کاذب را صادقی و قریب را بعید و بعید را قریب
و قوی را ضعیف و ضعیف را قوی و منفعت را مضرت و مضرت
را منفعت و حسن را قبح و قبح را حسن و امی نمایم و البتہ عدم این

نونه جریده یا مجله از وجود آن براتب غیر تناسیه بهتر است .
 باید منظور تبلی هر نویسنده از قلم فرسائی مفاد نادی و معنوی
 جامعه و حسن ارتباط ملل و پیش رفت علوم و فنون و فوائد عمومی بشر باشد
 حدود و کلماتیکه از خانه های ما تراویده و بر صفحات روزنامه ها
 و جرائد ثبت گردد حتمی و لازمی است که مفاد زندگانی و اصلاح
 نواقص جسمانی و روحانی بشر تمام شود .

روزنامه نویس پلیس اجتماعی است و هر پلیس نا درستی به بیند
 در سکوت کند خیانت کرده است . شهرتی که بوسیله فریب دادن
 مردم و پوشیدن حقالق از انظار عامه و گفتن و نوشتن مطابق ذوق
 و سلیقه طبقات پست و بدتر از همه بوسیله استفاده از مناقشات
 طبقاتی اجتماع بدست آید این شهرت در نظر هر شخص صالح و با
 وجدانی منفور و پست است و صاحب آن دارای هیچ وزن و
 قیمتی نیست .

جای شک و تردید نیست هر کس از هر طقت و هر ملک در مقابل
 این طبقه از نمائندگان مطبوعات که راستی و راست گفتاری و خدمت
 بهی نوع انسان را همیشه و شمار خود ساخته به احترام و تنظیم نرود
 می آرد و اگر گاهی انتقادات بخرض بیداری با اصلاح نواقص از
 آن ها دیده می شود . چوں آلوده با غرض پست و از هر گونه
 آلائیات پاک و بپراست . بحسن قبول تعلق می گردد . برعکس اگر

مقصود ما از نویسنده گی انظار کمال و دانستگی و لیاقت خود با غراض نفسی است. درین صورت بعضی فائده ضرر با ازاں متصور است و به حیثیت و شرافت و طیفه مقدس نویسنده گی لطمه وارد می کند و به منافع و مصالح کشوری و بشری زیان های رساند.

یکی از خطرناک ترین موضوعاتیکه باعث ایجاد ترس و درهشت بی جهت در بین مردم میگردد و اکثرأ بدینی. طغیان. ناامنی و جنگ را تولید می کند. انتشار خبر غلط یا سلسله اکاذیب و اراجیف و شایعات واهی و باطله است. بطور مثال بتذکار یک واقع مسلم تاریخی خود را ناگزیر می دانیم که چگونه یک خبر غلط جنگ بزرگ سال ۱۸۷۰/۱۸۷۱ آلمان و فرانسه را مسبب گردید و لیون با نفر دایر خاک نشاند.

بسمارک صدر اعظم و پهلیم اول که می خواست که تقلید شاهان پر دس خود را بواسطه فتوحات مشهور سازد از مدتی تدارک جنگ دیده عسکر آلمان را بآلات قتاله مسلح نمود. سپس برای بهانه جنگ با فرانسه می کوشید. درنته مسئله جانشینی اسپانیا به اجزای مقاصد او ملک نمود. یوپولد نام یکی از شهزادگان خانواده شاهای پر دس برای این کار نامزد گردید. شهزاده مذکور اولاً ابا نمود. اما به اصرار بسمارک تن داده تاج شاهای اسپانیا را قبول کرد. فرانسه که ازین پیش آمد خطر بزرگ بخود میدید و نمی خواست از دو پهلو با حریفان مقتدر محصور گردد. مخالفت نموده بتوسط "بلینی دینی" سفیر خود حیات

در این باره در پیوسته به جرمش تفسیر صحیح از پایه تحت بیرون رفته بود
 و در این باره نیز در جواب قناعت بحثی حاصل نمود. اما ملت
 در این باره به شاه بایرین کار بیادرت نخواهد نمود. چون سفیر فرانسه
 در این باره دوباره به حضور شاه المان رسیده نظریه حکومت
 فرانسه را در این باره به شاه المان پذیرفت و مودبانه پیغام می
 داد که ملت فرانسه لزوم نداشتند به مذاکره ثانوی نپردازد
 و در این باره در این باره به بیمارک در برلین مخابره نمود. بیمارک
 در این باره به سر میزبان خوری با مولنی رئیس ارکان حرب و
 در این باره به تلگراف را خوانده از رفقای خود
 به سوی برای جنگ فرانسه باغز هستید! گفتند بیاری بیش ازین
 گفتند که فراتر از این نروید که اگر فتنه عبارت تلگراف را کمی تغییر
 دادند و نوشتند که از یک جانب تحقیر سفیر فرانسه و از جانب دیگر
 نویسنده آن را عریض نشان داد و به جراید نشر نمود. انتشار این خبر
 هر دو طرف را بدرجه مستقل ساخت که برای تحفظ عزت و قار ملی
 نمود و هر دو طرف به شمشیر بردند و جنگ بزرگی بوقوع پیوست و هزارها
 نفر در خاک دوزخ غلطیدند. محنت پر خون جنگ بیمارک قتی القلب
 را هم درجه متاثر ساخت که می نویسند ۷۲ هزار نفر در جنگ های
 من در جبهات مشرقین خود دست شستند و این مسئله ایست که روح

را ہموارہ منتذب و متاذی می زاد و در ہما رگہ در بارہ نامہ نگاری
می گوید۔

”با آنکہ من بہ سیاست سرف عیشیہ و ندامت و منتظ بہ آمین و
آتش ایمان دارم معہذا اعتراف می کنم کہ این ”مختیا طین“ روزنامہ
نامہ نگاران ”چہ بسیار شبہا کہ خواب خوشش را از دیدہ من برودہ
اند“

این جماعت کہ نامہ نگاری را قریبان ہوا و ہوس خود می سازند
در نگہ دار ساختن مقام مترانتہ اند این مسلک متریت، پروظیفہ
مقدس عالی موثری بشمار می روند و غافل اند از این کہ در بریا رفتہ
حقیقت اوضار معلوم گردیدہ بدوں رسوائی بدنامی تفری بخوانند
گرفت و دیگر کسی بہ گفتار و انتشارشان مدتی نخواہند کرد۔

نکتہ دیگری کہ قابل توجہ و حائر کمال اہمیت است این است
کہ ناباد درہ اوضاعی مصداقیم کہ در تاریخ نظیر آن کم و بیجا
یہج دیدہ نشدہ کابوس وحشتناک جنگ با لہرای مہیب و جنگاہای
مرگ باز خود از فراز آسمان بر کرہ ارض با سایہ انگشہ است۔
و در اثر آن امروز جہان بشریت در آتش خانما شور قتل و غارت
و خرابی بی حد و بی حصری سوز و بس و ظیفہ جدائی ہم نویسنده
است کہ از ہودہ عملی نامہ نگاری منحرف نگردد و کوشش نماید
کہ بشر را ازین برادر کشی و خانہ دیرانی باز دارد و بار دیگر بشریت

سلیح و آرامی مائل سازد زیرا ما معتقدیم برین ایم که تنها در سایه صلح و
 سفا بشر قادر است. مدارج عالی. ترقیات مادی و معنوی و علمی را
 بیاید و تمدنی را که زاده چندین هزار ساله است تحفظ نموده بسوی
 تکاملش هدایت نماید.

پیام آزادی

در زمان با از کلمه آزادی شریفتر و بلند پایه تر چیست. کدام مقصد و مراد عالی تر از آزادی تصور پذیر است؟ آزادی آزادیست که بشر را در تاریکی شب ظلم و رنج و محنت بصبح امیدواری نجات از درد و بلا رهبری می کند.

امروز مشاهده می کنیم که در قسمت اعظم دنیا مشعل آزادی موقتاً خاموش گشته است. در چندین کشور باستانی که آزادی و برابری قرن های بسیار طفل ناز پرور و افکار وطن پرستان و اهل تفکر و شعرا و فیلسوفان بشمار می رفت. اکنون کابوس وحشتناک و هول انگیز بیدادگری جای گزین شده است در کشور فرانسه که خود مهد آزادی و برادری و برابری می باشد. این کلمات را که در سال ۱۷۸۹ آتش وجد و شور در دل مردم انقلابی می افروخت. دیگر کسی نمی تواند به زبان آورد. بایں همه نه واقعه خیانت کارانه سسدان و نه جین و عجزی که حکومت بورژوازی را به تسلیم کرد و بیخ یک دد ایمان را سسخ فرانسویان که از جین و خیانت مصون است موثر نیست و حتی در آلمان در زیر شکنجه حکومت بی رحم دیکتاتوری نیز نه تنها مردان و زنان

بند و نظام بانرا و غیر این خاموش در انتظار روز سحابت نشسته اند و آن
روز است که در آنجا در غایت شیبی میوزمنت شوند.

لکن بزرگان عالم در باب آزادی جمعیت، ما پیام پیشقدمان
آزادی را نمی پذیریم و شکی نماند که اینده بسیاریم که دست از این مقاله
مخالفی نمی پسندیم آورده به از گفته های مردان نامی از کشور باقی
نماند که در کفایت خویش را برایشان محکم و خالص نپذیریم که کرده اند
پیمان بسته اند که در بوم شرق مستم را نابود و آزادی و سعادت را
در هم میزنند برقرار بمانند.

مرد آزادی را باید نسبت گناهی مجازات نمود اگر جرمش کوچک
است و او نیز باید کوچک و اگر گناه وی عظیم مجازات او نیز
باید عظیم و شدیدا باشد و در هر حال هیچ شخصی را نباید مورد کیفر قرار
دهیم. بلکه همایگان در دستکار او بجز مشربتهاد است و باید قسم یاد
کنند. مرد آزادی را نمی توان توقیف کرد و محبس نبرد تبعید و یا از
حقوق خود محروم نمود یا بزرگی هلاک کرد مایه هیچ شخص را موجب قوانین
کشور ماست و عدالت را از هیچ کس باز نمی داریم و نیز آنرا کسی نمی
فرد کنیم. در استخراج از فرمان "انگدستان"

بنای شک و شبهه نیست که فضائل انسانی همه بسته با آزادی
است و در خاک حاصلخیز آزادی است که گیاهان و درختان و فصله
انسانی در آن می کیرد و پرورش و تقویت می یابد و در نتیجه اسارت

و بردگی است که شرارت و نساد نشود ثمانی کند و بر پنج سطر سطر
انگیزی بسرعت جوانه می زند -

آزادی هیچ وقت انتظار ندارد و نا باید در طلبش از دل و
جان دریغ نکنیم . چه در هیچ سطری از دایای تاریخ سرانجام داریم
آزادی و دیو کراسی سهل و ساده تحصیل شده باشد . در این
ای مرد هیکه لاف می زنید که فرزندان پدرانی دلیر و آزادی
آیا مادامیکه یک فرد بنده و اسیر درین دنیا باقیست می تواند
دایه حقیقت . دلیر و آزاد بخوانید اگر شما در دو جنگ بر او خود را
که در زنجیر اسارت است احساس نمی کند . آیا خود را در زنجیر
پست فطری نیستند که نشانی از آزادی ندارند . پس هر که
عالم ستمگار است که باید به هر است و در زنجیر است
سایه لطف ایزدی همیشه چنان سلوک کرده ام که در زنجیر
یم جز وفاداری و خیر خواهی من نیست و اینست با آن
و تنها حامی و پشتیبان من . چنانکه می بینید اکنون در زنجیر
ام نه برای تفریح و سرگرمی بلکه برای آنکه غم من را
در میان آتش جنگ و گیر و دار نزاع با شما با شما
یا با شما جان سلامت بدر برم . آمده ام برای آنکه
خود نثار کنم و خون خویش برای خدا و کشور و رعایای خود
اگر بدتم بدن زنی ضعیف و ناتوان است و بی توانی

قلب شاه است آنهم شاه انگلیس .
 ملکه الیزابت پیش از جنگ بحری اسپانیا و انگلیس در ۱۰۸۸ میلادی
 بر ما و انج و مسلم است که هم مردم مسادی و برابر بدینیا آمده اند
 و مخالف آن با هر کدام حقوق شخصی و غیر قابل انتقالی بخشوده از آن
 جمله است حق حیات . حق آزادی و حق یا متن سعادت و خوش
 بختی و ما معتقدیم که حکومت برای آن ایجاد شده است که این
 حقوق را محفوظ بدارد و باید بنیان آن بر شالوده رضایت و
 موافقت مردم استوار باشد و نیز عقیده داریم که حکومتی که در
 صدد پایمال کردن حقوق ملت بر آید . مردم حق دارند که آن حکومت
 را یا تغییر دهند یا آنکه بکلی از میان بردارند و حکومت جدیدی بجای
 آن برگزینند و اساس قدرت آن را بر اصولی استوار سازند .
 که در نظر ایشان اسباب رفاه و امنیت شان را بهتر فراهم می
 کند .

استخراج از "اعلامیه استقلال" ممالک متحدہ امریکای شمالی
 ای مردمیکه می خواهید آزاد بمانید باید هر چه زودتر بر عقل
 آید و حماقت و ابلهی کنار بگذارید اگر بندگی و اسارت را فساد
 غیر قابل عمل می بینید . اطاعت و فرمان برداری عقل و طریقه و
 حکومت خود بیا نوزید و بنفاق و حسادت و موهوم پرستی و شرارت
 و غارت و حرص و آز و دواع بگوئید زیرا ما دامیکه با صلاح این

مفاسد نپر داخته اید نزد خدا و بشر لائق آزادی و اداره امور و حکومت
خود شمرده نخواهید شد. (جان ملتن)

تمام کشمکش با تحمل آلام و مشقات انسان درین دنیا خواه این
کشمکش موافق یا مخالف عقل باشد برای آزادی است (توماس کاریل)
شجاعت پاک و روحانی نشانه آنست که شخص عقیده ای را که
با آن ایمان را سخ دارد. بر هر چیز دیگری ترجیح می دهد و در بندگه آوردن
پول و وسائل رفاه نیست بلکه همه چیز خود را مذا می کند در اعمال خود
را عملی نماید. چنین شخص هر جا که باشد پیشرو آزادی واقعی است. در
پنی جمع ملک و مال و وسائل رفاه خود نیست و خود را مقید و پالسته هیچ
معی داند مگر با اصول اخلاقی خویش. چنین شخصی خود را آزادی داند که حقیقت
بگوید ولی خود را مختار نمی داند که بدو رخ سخن براند و در هر جای دنیا
که باشد. آرزویش شکستن قیودی است که هم نوعانش را از عمل کردن
انکار خود بازمی دارد. (امرسون)

آزادی هیچ وقت انتظار ما را ندارد. ما باید در طلبش از دل و جان
دریغ نکنیم. چه در ایام سطری از ذوایای تاریخ سراسر نداریم. آزادی
و دموکراسی سهل و ساده تحصیل شده باشد (امرسون)
دموکراسی فطری و ذاتی است. یعنی توان به ضرب چماق ملتی
را دموکرات و آزادی خواه کرد. (مونتسکو)
آزادی هنگامی حقیقی تواند بود که افراد یک ملت نه تنها قادر

به استثنای ده از نافع نیروی جسمی خود را بجای حاصل کار خویشی باشند. بلکه
 نشانگر نیروی روحی خویش را نیز بشکل اظهار عقیده بکار وادارند.
 یعنی از غنا معانی این آزادی این است که آن را کاملاً از نظر فردی
 نمی توان تصور کرد و در آن کرد آزادی هر فرد بستگی خیلی نزدیکی به
 آزادی دیگران دارد (دانشروز)

این کلمه ای با اندازه کلمه آزادی از زبان راهب خود ساخته
 است و به هیچ کلمه ای معانی مختلف مانند کلمه آزادی داده نشده
 است. آن برای عده ای آزادی عبارت از این است. که حق
 داشته باشند سلیقه خود را بر سر دیگران بگذارند. (مونتسکیو)

شما می پرسید که سیاست ما چیست؟ سیاست ما آن است
 که در دریا در برابر آزادی زمین با تمام نیرو و قوه ای که خدا به ما
 داده است جنگیم و بر ضد این سبیلای وحشت انگیز استعماری که
 هرگز تلافی در حق است جنایات نیره و اسفناک بشری دیده نشده
 پیکار کنیم. این است سیاست ما. شما می پرسید مرام ما چیست؟
 جواب این پرسش در یک کلمه است و آن نظر ما (چمنچیل)

میدان آن است که رنجای آئینده. آن دنیای که اکنون براه
 راه غم و اندیشه می جنگیم. بر شالوده چهار آزادی بهم و اساسی
 قرار می دهیم. اول آزادی نطق و کلام است. در همه جای
 دنیا. آزادی دوم آزادی مذہب است. در همه جای دنیا که هر

شخصی بتواند. خدا را طبق میل و سلیقه خود بسزاید و پذیراستش کند. آزادی
 مردم آزادی از تید احتیاج است. در همه جای دنیا این مقوله
 مستلزم عودت و همکاری در داد و ستد بین المللی است تا بر وسیله
 آن هر ملت بتواند که زندگی با رفاه برای اکثر خود تأمین نماید. آزادی
 چهارم آزادی از ترس است. در همه جای دنیا ترس باین آزادی
 مستلزم تقویت سلاح و نهامت جنگی تمام کشورهاست. نخواهد
 طوریکه هیچ ملتی دیگر یاری آن نداشته باشد. بخاک همسایگان
 دست تعرض دراز کند. این ملت آئنده خود را برست عقل و
 عواطف میدان با زن و مرد آزاد خود سپرده. در ایمان با آزادی
 خدا را بر خود قرار داده است. آزادی یعنی تقدیم حقوق انسانی
 بر هر چیز دیگر و نابا ناینکه برای تأمین و حفظ این حقوق می جنگند.
 هر نوع مساعدت خواهیم کرد. قدرت ما در اتحاد و یگانگی مردم است
 و چنین فکر بلند پایه ای را انجام چیزی پیروزی نیست.

د فرانسویان روز ولایت

تمرینات

کشمیر

- ۱ - سفر به کشمیر و تابستان - مناظر گذرگاه ها - دریا و کوہسار
 دشت به کشمیر کشاکش کوہ و تل و دامن نگر
 سبزہ جہاں جہاں بیس لالہ چمن عن نگر
- ۲ - آب و ہوا - چمنہاں خنک و شیریں - ہوا کی خنک و جاں بخش
- ۳ - مناظر کشمیر - باغ و دراع و آبشار - کوہ و ابر و باد بہاری
 حسن و لطف قدرت -
- ۴ - کشمیر یاں حسین و جمیل - تیز دماغ و چابک دست - لیکن مفلس و
 خودی فراموش -
- ۵ - مقامات تاریخی - مراکز حسن و ظہرتی - و دیباچہ 'دل'
 باغ نشاط - باغ نسیم - شالامار باغ - چمنہ شاپی - مسجد
 چوبیس - مزار ہای شاہ سیدان و مخدوم - گلرگ - پہلگام -
 گاندھریل وغیرہ -
- ۶ - تاثرات - اگر فردوس بر روی زمین است

همین است در همین است و همین است
 هر سوخته جانی که به کشیر در آید
 گرم مرغ کباب است پر و بال بر آید

جنگ و صلح

مقاصد جنگ - ولول الله الناس بعضهم لبعض لفسدت الارض —
 جنگ در حمایت مظلومان . تبلیغ دین و تحفظ احکام خداوندی
 بعد از شکستن پیمان ها . در اسلام این جنگ جهاد است .
 جنگ قانون ابدی زندگی است . بعضی را عقیده بر این است
 که جنگ مری عزم ثبات . شهادت . دلیری و چالاکی اهل
 عالم است . جنگ چیز دیگر نیست جز ادامه سیاست با
 توسل به وسائل دیگر جنگ خلاق ترقی است (تریشک)
 تباہی جنگ ... تجارت و صنعت و حرفت در هم برهم . زمین ویران
 جان با تلف . مال با برباد . قحط . گرانی . بیکاری . آثام
 تمدن و تهذیب نابودی شود .

صلح و امن برای صلح جهانی باید ملت ها بهم نزدیک شوند . نه
 دولت ها (دایدن) همکاری در جنگ اساس تر از اتفاق در صلح
 باشد و ترتیب دادن تشکیلات برای صلح دشوار تر از ایجاد

ماددانی بزرگ، نبرسم و نخبین است
 گردید پس این نبرد چون که در راه جنگ خراج می کنند زمین بجزند
 در آن تو از شهرهای که بواسطه جنگ و خون ریزی بدست می آورند
 تمام می شود (بنیامین فرانکلین)
 پس که نخبین صلح را می تواند کم همت و جبان است
 (مادی نه تی)

پس برای اختراست است
 این وسیله ترقی تو را بیرون و تمدن است.

تعلیم زنان

۱. دولت تعلیم زنان در پاکستان
 ۲. زنان را چرا تعلیم بدیم (۱) بی علم نتوان خدا را شناخت
 بی بی علم برون بود غافل
 ۳. زنان فرزانه و تربیت یافته چنان منفعت بخش برای خانواده
 در خانه باشند. می شود هر منظم خانه. مادر مجاهدان خاتون کشور.
 ۴. تعلیم بدیم. در دبیرستانها. دانشکده یا یا بواسطه
 ۵. چرا تعلیم بدیم
 ۶. چرا تعلیم بدیم

۱. امور خانہ داری ۲. صحت جسمانی ۳. خیاطی و سوزن کاری
۴. بیمار داری ۵. پزشکی ۶. دینی و اخلاقی
۵. (د) تنقید بر تعلیم راجح الوقت راجح بزمان
- (ب) سجاوید بر ترقی و بهبود

تعلیم مخلوط

۱. تمہید تعلیم مخلوط در کشور های اروپا و امریکا، ایشیا و پاکستان در مدرسہ تحتانیہ، دانش کدہ ہا و دانش مرا ہا .
۲. دلائل در طرف داری تعلیم مخلوط مسئلہ مالی و اقتصادی خارج است . آموزگار ان . دانش کدہ ہا و سجاوید گاہ ہا جدا گانہ مصارف زیاد دارد . با ہم نشستن و صحبت دانشمن . شرم و حجاب مصنوعی را کم می کند . موجودگی صنف ہا یی مقابل جذبہ مسابقت را افزون می کند . زن و مرد یک دیگر را مطالعہ نمی کنند . خود اعتمادی می افزاید . کار ازدواجیت را انتخاب ہم سرا سہل می کند .
۳. دلائل در مخالفت تعلیم مخلوط تعلیم پسرو دختر یک جا خلاف فطرت است . نصاب تعلیم برای دختران جدا گانہ می باشد . آموزگار کہ زن باشد نفسیات دختر را بہتر می داند

یک جای زنان و مردان . زنان را مردانه و مردان را زنانه می سازد . اخلاق جوانان را ناسد می کند . بعضی اذمضامین درس در موجودگی پروردگار و ارضح ترمیمی تواند گفت . حجاب مانع بزرگ است .

۲ - تعلیم مخلوط در دختران و کودکان ناسن ده سالگی پسندیده است و بعد ازاں در دانش سراها در درجه های ایم - اسے علیی ندارد که پرورد جوان می باشند و نیک و بد خود را می دانند .

زندگی شهری و دیهی

تہیید — ۱ - شاعر ادیب مناظر دیهی را بہ کیف و سرور بیان می کنند . گویا افضلیت آن واضح میگویند .

۲ - فوائد زندگی دیهی - امن و خاموشی . مناظر حسین قدرت . شیر و روغن و سامان خورد و نوش تازه . صحت . فضای پاک .

نایابی محرکات ہوا جس نفسانی در مقابل خرابی های زندگی شهری

۳ - فوائد زندگی شهری - سامان آسایش و اسباب راحت در

رسل در سائل . بود و ماند از وسیله ایجادات سائنسی مانند

تلفن . اد تو بیل . تلگراف . رادیو . تعلیم اعلی در دانشکده ها

و دانش سراها . شفا خانہا . تفریحات . مواقع بہ مجالس

اجتماعی و سیاسی . تهذیب و تمدن . مراکز تجارت و بانکها . کم یا بیش
این آسانی با زندگی دیوبندی .

۴ - کدام بهتر است .

۵ - راه میانه . زندگی دیوبندی برای شخص میانی خود و زندگی شهری برای
منافع خود مناسب و خوب است .

رادیو

تمهید . ایجاد سنگت آمیز . تلگراف و تلفن . وسیله پیام رسانی بودند

بواسطه سیم . رادیو پیام می رساند بی سیم .

نظریه ایجاد . - جارج میکسویل نظریه طبیعیات را بنا نهاد . مارکونی

اطلاقی آنی را صورت عملی داده الای ساخت که از محل خود تا

فرسنگها پیام رسانید . نظریه این است که امواج صدا در

اثر توج پیدا می کند . آن ارتعاش در فضا پائنده می ماند

آله یا بنده آن امواج را ضبط می کند و بار دیگر انتشار می

دهد . هر دلعزیزی این ایجاد .

قدرت فریگی — تراها . موسیقی مزامیر . قلمه ا . تمیل با صبح تا شام

می شنویم . برای بچگان . و بهقانان و زنان برنامه مخصوص می

باشد . در زبان های مختلف نشر می شود .

- تدرّ تعلیمی — مقالات فاضلانہ پر موضوعات حاضرہ
- ۲ - راہنمایان سیاسی و ملی پیروان خود را خطاب می کنند.
 - ۳ - تبلیغات نظریہ های مخصوص در حمایت و مخالفت .
 - ۴ - سخن رانی با بر موضوعات علمی . ادبی و تاریخی و غیره .
 - ۵ - اخبار هر گونه

امکانات ترقی رادیو در پاکستان — برای بهبود تربیت زنان و دهقانان . اختیارات دولت بر رادیو . استعمال آن بر انتشار اخبار دولتی . واسطه تبلیغات خلاف دشمنان . باید که کارکنان اداره وسیع النظر و فاضل باشند .

از ایجاد ویلی ویشن ، اقتصادیرگوینده هم بنظری آید . و باعث دلکشی مزید می باشد .

جسراید

- ۱ — بیش از ایجاد کاغذ علم و تعلیم محدود بود . علم از جای به جای دیگر باسانی نشر نمی شد . چرم . برگهای درخت بکار می بردند .
- ۲ — ایجاد چاپ خانه و کاغذ . علم را عام کرده است . جسراید وسیله اشاعت علم است .

- منافع جراید - ۱ - اخبار یک کشور به دیگر می رسد .
- ۲ - اشیای بازرگانی مشہر می شود
- ۳ - رسید تعلیم بالغان و دلکشی عوام
- ۴ - احوال ترقی کشور دیگر خوانده جذبہ مسابقت پیدا می شود .
- ۵ - مطالعه وسیع می شود . در معلومات عامہ اضافہ می شود
- ۶ - تبلیغات عقاید مخصوص می شود . در عوام شعور سیاسی پیدا می شود . رای عامہ تشکیل می شود .
- ۳ - وظائف جراید - اخبار اشتعال انگیز . مسافرت نیز غلط و دروغ شایع نکند . بجز آن گوید . حق مدیر حق و راستی را پیشہ گیرد .
- ۴ - جراید صدای ملت است .

زبان ملی ما

- ۱ - زبان ملی ما اردو است . مرکب از الفاظ عربی . فارسی ہندی و دیگر صورت ابتدائی آن شاخ ہندی بود . کہ در شمال و مغرب ہندوستان زبان عمومی بود .
- ۲ - از روابط ہندو و مسلم در تمام ہند ہمیدہ می شد . انگلیسیاں این را زبان ادارہ ای قرار دادند . و در نشر آن کوشش

کردند۔

۲ - ہندوستان تقسیم نمودند۔ زبان ہندی را زبان قومی قرار

دادند۔

۳ - بر تقسیم ہند زبان اردو زبان مشترکہ پاکستان شد۔ ایالت

ہای پاکستان زبان ہای گوناگون دارد۔ سندھی۔ پشتو

پنجابی۔ بنگالی۔ اول تعصب ایالتی مانع شد ولی از قوہ

پراخلاصل قائم اعظم این میوان سرد شد۔

۵ - زبان اردو گرچہ کم عمر است، ولی عملا حیثیت زبان تعلیمی

و اداری دارد۔ در دانش سرای عثمانیہ ہمہ علوم در

اردو درس داده می شد۔

۶ - باید کہ در کشور ما اردو زبان اداری و تعلیمی شود۔

ماشین با و فن مختصر نویسی و رسم خط نسخ رواج یابد۔

حیراید و کتب و رسائل در حروف اسری چاپ

شود۔

۷ - اصطلاحات علمی و فنی وضع شود۔ کتاب ہای علمی ترجمہ

شود تا زبان براظہار ہرگونہ خیال کافی شود۔

علمت و ترقیت

۱ - قدر ہنر۔ ایجادات ہنرمندان باعث بقای دوام۔

عزت و شهرت . مال و زر و در زندگی دنیا . آزادی کار
 کمالات صنعت و حرفت . تلگراف . رادیو . تبدیل
 امن . مصوری . شال یانی . ہرکھی . معماری . خوش
 نویسی . وغیرہ .

۲ - صنعت و حرفت در اروپا و امریکا . مردم فن
 کار و خوش حال .

۳ - در پاکستان بہر منڈال ہستند و لی بی سواد .
 صنایع بی علم ترقی نتواند کرد .

۴ - الکاسب حبیب اللہ . بہر بیا موزید . سحاب و
 مشرم باطل را بر افکنید . استقلال بدارید . ایجاد
 با بکنید . در ترقی صنعت ہای کشور بکوشید . زر
 دار زر صرف بکنند . کارخانہ ہا نصب کنند . تا
 ضروریات زندگی در ہمیں کشور تہیہ شود .

زراعت

۱ - پیشہ معزز . کشت کاری پرندگان . پرندگان

حیوانات و انسانان را روزی مہیامی کند .

۲ - ہفتاد و دو صد جمعیت کشور ما زراعت پیشہ است

کشاورزی در اصل زر خیز است .
 ۳ - حالت زراعت در کشور ما ، زمینداران
 و مزارعسان کم سواد و کهنه پرست -
 حیثیت و قدر هیز خود نمی دانند . آلات کهنه
 کشاورزی را بکار می برند . باید که از
 تحقیقات و دریافت های سائنسی بعمل آورند
 تا غله مزارعشان شود .

تجارت

پیشه انبیاء ، صنعت بوسيله دست ،
 زراعت بوسيله زمین ، تجارت بوسيله
 زر می شود .
 در تجارت زر ، عزت ، آزادی همه چیز
 میر است . خدمت و ملازمت انسان را
 پابندی کند .
 تجارت چند نوع می باشد (۱) غنله -
 (۲) پارچه (۳) ظروف (۴) سامان
 تعمیرات (۵) اسباب تعیش .

اقدام تاجسر خوش حال می باشند دولت
 مقروض، ایٹان می باشند۔ باید کہ جو اتان را
 بہ تجارت توجہ بدرہند۔ سیاحت بکنند۔ مشقت
 بردارند، جزر س لیٹوند ۶

نہم شد

اردو فارسی کی تمام کتابیں

میں دستیاب ہیں

ماہنامہ ترجمان تاج پاکستان
پروپرائیٹرز

اردو بازار لاہور



مطبوعات جدیدہ



قیمت	فہرست
۱۸/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/۳/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۸/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/۲/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۱۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز
۲۱/-	تاریخ ہندوستان اور ہندوؤں کی تاریخ (پیمہ) - آؤ بیسدار پبلشرز



پبلشرز کا پتہ

ملک فداپور احمد پور پرائیٹرز تاج بک ڈپو

آرہ روڈ موہن لال روڈ، لاہور

پبلشرز کا پتہ آرہ ڈائپ پریس لاہور

کتائب دینش

13

شماره
13



شیخ ظہور الدین امکے

ملک نذیر احمد شاہ جیک ڈی پولاہو

قیمت - ۲/۸/-

جلد - ۳/-